



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

موسسه علمی، فرهنگی، نظامی و آموزشی «سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران»

موسسه

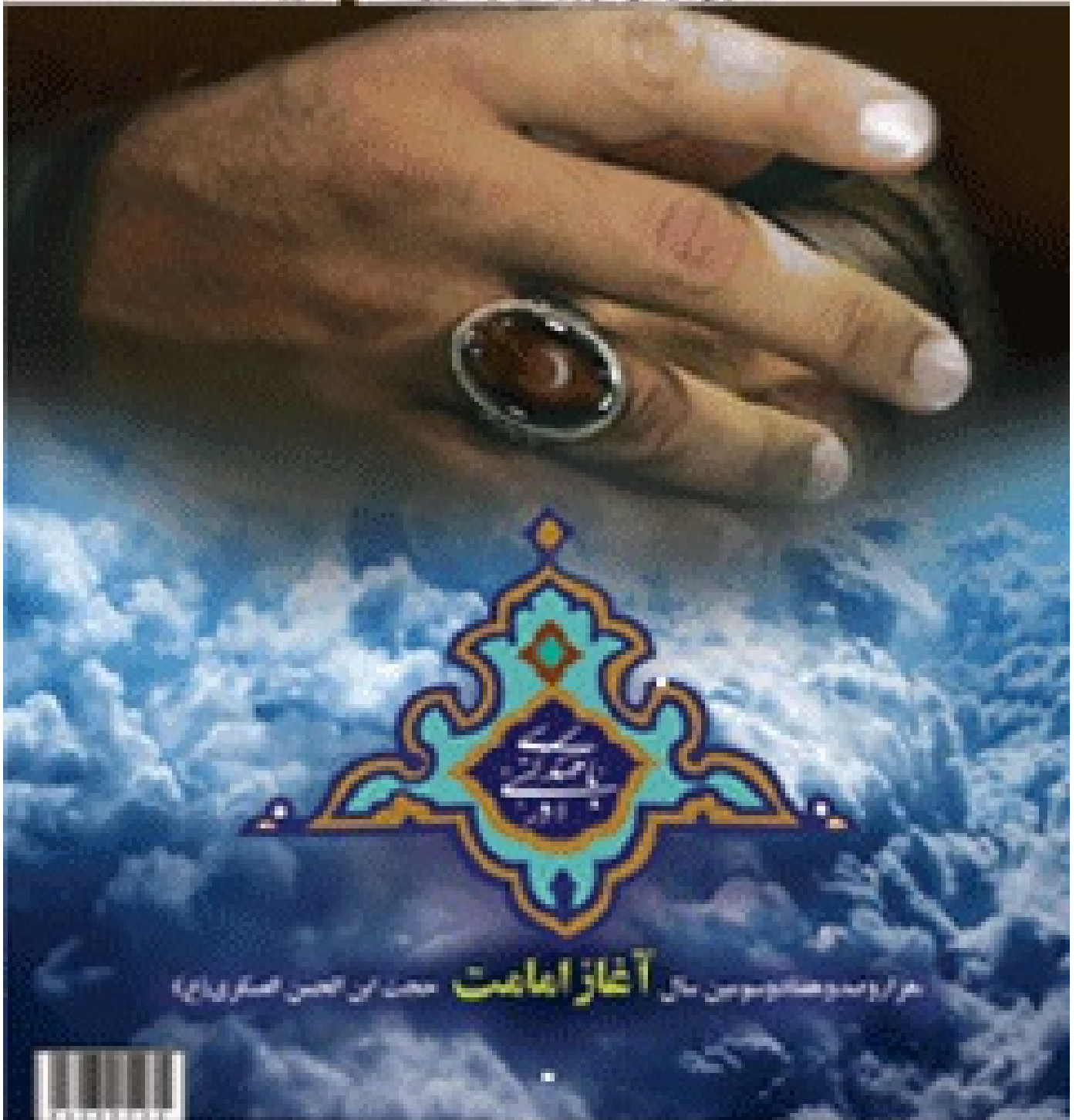
شماره ۶۵

ماهنامه



شماره ۶۵

موسسه علمی، فرهنگی، نظامی و آموزشی «سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران»



موسسه علمی، فرهنگی، نظامی و آموزشی «سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران»

آغاز امامت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۶۵

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۶۵
۷	مشخصات کتاب
۷	شماره ۶۵ - تیر ۱۳۸۵
۷	تربیت پهلوانی
۹	ساکنان عالم غیب
۱۷	خطر چیست؟
۲۴	هالیوود و فرجام جهان- ۱
۲۶	آمریکا در ترازوی نقد جیمز بوفارد
۳۲	امانت خدا
۳۴	ذکر حبیب
۳۵	معرفت امام زمان (ع) از دیدگاه شیخ صدوق
۳۹	سیمای حضرت مهدی در کلام نبوی
۴۱	ظهور حضرت مسیح در عصر حضرت مهدی (ع)
۴۴	خاطراتی از امام
۴۴	سپیده سر می‌زند
۴۵	امتحان خدا
۴۶	نسیم
۴۷	سپیده آخرالزمان
۴۷	کتاب ماندگار
۴۸	خرمایی از آتش
۵۰	گلبانگ
۵۱	عنایتی از غربت

یک پرسش - ۵۵

پرسش شما، پاسخ موعود - ۵۶

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان - ۵۸

ماهنامه موعود ۶۵

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۵ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۶۵ ماهنامه موعود - تیر ۱۳۸۵ / ماهنامه موعود. ناشر چاپی: ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

شماره ۶۵ - تیر ۱۳۸۵

ترتیب پهلوانی

اسماعیل شفیعی سروسناتی شاید بهتر بود که قلم در نیام و زبان در کام می کشیدیم و از کنار و حاشیه ماجرای پرسر و صدای ورزش - به ویژه فوتبال - که این روزها گوش عالم و آدم را کر کرده می گذشتیم و دست کم تهمت ضدفوتبالی را که عین اتهام «ضد سامری» در ایالات متحده امریکا است و جرمی نابخشودنی و گناهی کبیره به حساب می آید به جان خود نمی خریدیم. اما چه بایست کرد؟ ماجرای نویسنده و قلم، ماجرای تعهد اهل علم در محضر خدای باری تعالی است. نباید فراموش کرد که در گستره فرهنگ مهدوی، میدان گفت و گو و نقد و اصلاح و انذار و تبشیر گسترده است؛ به گستردگی میدان چرخش ذوالفقار علی (ع) در میدان جهاد و یا رحمت واسعه حضرت رحمه للعالمین، مهدی صاحب الزمان (ع) که به سان رحمت جد بزرگوارش حضرت نبی اکرم (ص) عام و شامل است. بگذریم!... «فتوت نامه‌ها» از گذشته‌های دور به سان رسم جوانمردان اهل فتوت از خیل پهلوانان و جوانمردان پیرو علی و اولاد علی (ع) از جایگاه خاصی برخوردار بودند. «عبدالرزاق کاشانی» در فتوت نامه خود، در بررسی مراحل گذشته بر آداب اهل فتوت، مبدأ و مبدع این جریان را حضرت شیخ الانبیاء، ابراهیم خلیل الله (ع)، قطب آن را حضرت امیرالمؤمنین (ع) و خاتم آن را حضرت صاحب الزمان (ع) دانسته است. چنانکه شمس الدین آملی می نویسد: حضرت ابراهیم (ع) نخستین مظهر فتوت است. امام علی (ع)، قطب آن و حضرت حجت (ع) خاتم آن. این است فلسفه اخلاق و معنویت جوانمردان و از این روست که همه خود را یاران علی (ع) می دانند. یعنی هرچه هستند همه را مدیون علی (ع) می دانند. شاید به جهت پیوستگی آیین فتوت و جوانمردی با رسم پهلوانی و آیین ولایت مداری بود که پهلوانان سربردار خراسان، با نام مبارک حضرت صاحب الزمان (ع) مدت پنجاه سال حکومت شیعیان را برقرار ساخته و تمام قد در برابر استیلای مغول ایستادند. پهلوان «عبدالرزاق بیهقی» در سال ۷۳۸هـ. در رأس سربرداران خراسان به حکومت رسید. عهد وی و یارانش را حافظ ابرو صاحب زبده التواریخ چنین توصیف می کند: آنها اتفاق کردند که اختیار خود را از کف ندهند و به برکندن ریشه ظلم و ستم برخیزند. آنها گفتند: اگر خداوند ما را توفیق دهد رفع ظلم و دفع ظالمان کنیم و آلا سر خود بر دار اختیار داریم و تحمل جور و ستم نداریم. بدین ترتیب لقب سربرداری پیدا شد و از این به بعد کار عبدالرزاق بالا گرفت و به کارهای بزرگ دست یازید. قیام فتیان و جوانمردان در عصر صفوی در کنار پهلوانان و عیاران، به سرعت مذهب تشیع را حیاتی تازه بخشید و موجب شد تا ایرانیان در برابر امپراتوری بلامعارض عثمانی قد راست کنند؛ چنانکه شاه اسماعیل با سپاهی اندک در برابر چهارصد هزار جنگاور ایستادگی کرد، علی رغم آنکه لشکر عثمانی صاحب توپ و تفنگ و شمشال بود. نتیجه اتحاد آیین جوانمردی و تنومندی جسم و جان در عهد این سردار صفوی، یکپارچگی ایران، دفع دشمنان و بسط مذهب تشیع در همه سطوح فرهنگی و مدنی بود چنانکه علی رغم همه تبلیغات مسموم، تنها پس از چهارصد سال، در عصر انقلاب اسلامی ایران امکان تجدید کامل حیات فرهنگی مردان اهل ولایت در ایران

فراهم آمد. غرض از این نوشتار تورق حوادث و نقاط عطف تاریخی نیست. به همان سان که بسیاری از مناسبات و معاملات مردم این سرزمین واسپس ۲۷ سال مورد نقد و بررسی جدی واقع نشده و خاکستر غفلت امکان تجدید حیات شجره خبیثه کفر و شرک و الحاد را در پاره‌ای مناسبات فراهم آورده، به هیچ روی موضوع مهم و اساسی «تربیت بدنی» مورد بازپرسی، بازبینی و نقد واقع نشده. گویا، به تمامی، همه بنیادهای نظری، وجوه فرهنگی و صورتهای عملی ورزش مدرن یا همان «SPORT» را پذیرا گشته‌ایم. همه همت خود را مصروف نشر و پخش و استحکامش می‌سازیم و بی آنکه بر زبان آوریم در تمامی صورتهای قاعده بازی ساخته و پرداخته شده از سوی غرب را پذیرا گشته‌ایم تا آنجا که بی محابا همه داشته‌ها و اعتبار ملی و مذهبی را در سبد بی اعتبار آن می‌ریزیم، چک سفید امضا صادر می‌کنیم و از آن وجهی تمام برای تمامی قابلیت و حیثیت ملی و مذهبی می‌سازیم. و پس از تحمل ضربات و شکست‌ها، سر در پی کشف عامل شکست می‌گذاریم و یکی را دراز کرده و خود را از بند ملامت می‌رهانیم. چگونه است که در ابتدایی‌ترین صورت، ارتباط میان سیرت و صورت اعمال فردی و جمعی را در عصر پرفتنه و بلای آلوده به شرک و نفاق غربی در نمی‌یابیم؟ در حوزه فرهنگ و تمدن اسلامی، تربیت بدنی نیز بسان دیگر مناسبات و معاملات، متأثر از حوزه اخلاق اسلامی بود چنانکه بروز و ظهور این اخلاق و سیرت را در تمامیت معماری، شهرسازی، پوشش، نگارگری و غیره جلوه گر می‌بینیم. سنت پهلوانی نیز تنها وجهی از این امر مهم را جلوه گر می‌سازد. همین پیوستگی در حوزه فرهنگ و تمدن غربی و همه مناسبات آن که جمله ساکنان شرق و غرب عالم بدان مبتلایند وجود دارد. چنانکه هر یک از صورتهای تمدنی غرب، وجهی از سیرت و باطن فکری و فرهنگی آن را می‌نمایانند و بدان متعهدند. در رساله فتوتیه از «نفایس الفنون» در شرف و فضیلت فتوت و غایت و منفعت آن آمده است: «بدان که شرف هر علمی شرف موضوع و علو غایت و عموم منفعت اوست و موضوع فتوت چون نفس انسانی است، وقتی که بر صفای فطرت خویش مانده باشد. هر آینه این علم شریف بود و فایده او بقا و سعادت ابدی و نجات و کرامت سروری قرب جل و علا- و نیک‌نامی هر دو سرا، چه فتوت به حقیقت اتصاف است به صفات حمیده و تخلق به اخلاق پسندیده...» از کجا آموخته‌ایم که نفس تیز تک جمعی را با ابزار مال و دنیاداری، تیز و براق کردن و به میدان فرستادن، نتیجه‌ای عالی و متعالی چون «عزت جمعی مسلمین» و «اخلاق حسنه جوانان» و «رغبت آنان به دین و معنویت» را در پی خواهد داشت؟ طی ربع قرن اخیر همه آنچه- واسپس چند قرن فلاکت و نکبت- حاصل آمده، حاصل عمل مردان مرد از قبیله ایمان و رستگاری بود و همه امنیت و استقلال و هیبت ۲۷ ساله نیز مرهون همت والای مردان ایمان و عمل از قبیله فیان و جوانمردان بود که به دور از هر رنگ و زرق، یاد همه مردان اهل فتوت و مروت و ولایت را زنده کردند. این همه باعث و بانی عزت، شکوه و امنیت و توفیق بوده، به اذن الله. بی گمان تداوم آن نیز در گرو همان عامل مذکور است که ذکر آن رفت. هیهات که بهای کافر نعمتی و نسیان، جز تجربه تلخ انفعال و شکست نخواهد بود. چنانکه، یوسف صدیق با یک ترک اولی و امید بستن به وساطت شرابدار عزیز مصر به مدت ۷ سال در چاه و بند و زنجیر بماند تا بداند آنچه را که باید. این همه را حسب تکلیف خویش نوشتیم تا متذکر این نکته شویم که تا دست‌رسی به جامعه ورزشی آکنده از رنگ و بوی فتوت و ولایت، و ظهور و بروز این آیین در سیره و روش و معامله فردی و جمعی راهی دراز در پیش است و مجاهده‌ای بزرگ می‌طلبد. ما را راهی جز بازگشت به همه سنت‌های ممدوح مردان وارسته اهل ایمان و رستگاری نیست. سنتی که همه توفیق، همه عزت و سربلندی را از مجرا و منشأ عزت می‌طلبد و بس. در این باره توجه به موارد زیر الزامی است: ۱. بازپرسی جدی از مبانی نظری، سابقه تاریخی، نقاط عطف مهم رفته و صورتهای مختلف موضوع «ورزش مدرن» (SPORT) از طریق سیر مطالعات تاریخی و فرهنگی (در ایران و جهان)، ۲. انجام مطالعه جدی درباره «امر تربیت بدنی» در گذشته (حوزه فرهنگ و تمدن ایران و اسلام)، کشف مبانی نظری، بنیادهای فرهنگی، صورتهای عملی و نقاط عطف مهم تاریخی رفته، ۳. مطالعه و بررسی مجموعه عوامل مؤثر در به انزوا رفتن سنت پهلوانی و تربیت بدنی گذشته و ورود ورزش مدرن از عصر مشروطیت تا به امروز، ۴. بررسی مجموعه عوامل مؤثر در غفلت از این امر مهم طی ۲۷ سال اخیر، ۵. ... در

جای خود درباره سایر موارد گفت و گو خواهد شد. نکته آخر اینکه «ولله العزّه و لرسوله و للمؤمنین». سردبیر

ساکنان عالم غیب

دایره حضور موجودات برزخی بسیار وسیع است و به قول بعضی از حکما، اطراف هر انسانی بی حد و حصر ملائکه و قوای نامرئی ملکوت در حال رفت و آمد هستند و گاهی در خواب برای بعضی از اهل مراقبه نقطه شروعی ایجاد می شود و بابتی از فضل الهی مفتوح می گردد. اما همین جور که عرض کردم اینها بسیار متعدد و متنوع هستند. غیر از اینکه موجودات عالم ملکوت انواع دارند، هر نوعی هم دارای مسئولیتی خاص هستند و این بحث جای کار بسیار دارد و اگر انسان در آیات و روایاتی که در این زمینه آمده، تدبیر داشته باشد برکات زیادی برای او خواهد داشت. ظهور قوای عالم ملکوت از یک نظر و به یک اعتبار همه جا را گرفته است. هر برگی ظهور در توحید دارد و دفتری است از توحید الهی. گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین شیخ جعفر ناصری اشاره: حجت الاسلام و المسلمین شیخ جعفر ناصری از جمله محققان و مبلغان معارف اخلاقی و مهدوی و از جمله شاگردان اخلاقی آیت الله سید عبدالکریم کشمیری (ره) و همچنین پدر گرامی شان آیت الله ناصری دولت آبادی می باشند. ایشان در حال حاضر مسئولیت مدرسه علمیه صاحب الزمان (ع) اصفهان و نیز مؤسسه فرهنگی دارالهدی (در زمینه مباحث اخلاقی و مهدوی) را به عهده دارند. با توجه به اهمیت موضوع ارتباط با عالم غیب، رؤیت و مشاهده امام غایب (ع) در عصر غیبت کبری، با ایشان به گفت و گویی صمیمانه پرداختیم که آن را به حضور خوانندگان موعود تقدیم می کنیم؛ باشد که راهنمای صادقی برای محک مدعیان این امر باشد. با تشکر از قبول زحمت این گفتگو لطفاً بفرمایید ساکنان عالم غیبی چه موجوداتی را شامل می شوند؟ باید توجه داشته باشیم که عالم سیر خودش را دارد؛ چه در ملک و چه در ملکوت. و خدای متعال انسان را مأمور به ایمان و عمل صالح کرده برای اینکه به شهود حقایق برسد و ساکنان عوالم غیبی منحصر به ملائکه نیستند. موجودات برزخی موجوداتی هستند که عالم جداگانه‌ای دارند، ارواح هم موجودات لطیفی هستند که عالم جداگانه‌ای دارند. روح مؤمن در عالم برزخ در قالبی است که آن قالب به ایام حیات و زندگانی او بسیار شبیه است اما مجرد و لطیف است. ملائکه اجسام لطیفی هستند اما ارواح قالب دیگری دارند. اصلاً بخشی از ملکوت، اعمال مجسم انسان‌ها را صورت می دهد؛ یعنی نماز مؤمن، روزه مؤمن، حج مؤمن به صورت فردی درمی آید که تا مقام قرب الهی عروج پیدا می کند. این قالب‌های عبادی که صور مثله عبادات و اعتقادات هستند عالم جداگانه‌ای دارند. در اینجا باید متذکر این مطلب هم بشویم که شیاطین هم جنس لطیفی از آتش دارند و آنها عمل انسان‌ها را می بینند و به همین خاطر اخلاص مؤمن همیشه در خطر است. چون خود مؤمن هنوز به شهود نرسیده است، نمی داند نمازی را که می خواند به چه صورت در آمد و کجای آن نقص داشت ولی شیاطین بلافاصله حاضر می شوند. وقتی عبد صالحی نماز شبی می خواند همان موقع این نماز صورت ملکوتی پیدا می کند و ممثّل به صورتی می شود. ملائکه آن را برمی دارند و تا مقام قرب الهی بالا می برند ولی شیطان بلافاصله خودش را می رساند ببیند آیا می تواند عمل مؤمن را مخدوش کند و به اخلاص مؤمن آسیب بزند و عملش را از بین ببرد؟ آیا می تواند مؤمن را به عجب و ریا مبتلا کند؟ وقتی مؤمن دچار عجب و ریا شد آن صورت ممثّل مخدوش می شود و قدرت ارتقا و طی طریق تا مقام قرب را نخواهد داشت. شیطان این مسئولیت را به عهده خودش و ابنائش گذاشته است. شیطان همانند خون در رگ و ریشه بنی آدم در جریان و جریان است. اصلاً دیدن شیطان کار هر کسی نیست. دیدن شیطان که از اجسام مجرد به شمار می آید، کار اولیای شیطان است. چنانکه فرعون شیطان را می دید و شیطان سراغ او می آمد و یا کار انبیا و کسانی است که اهل شهود باشند. آنها هستند که می توانند او را و خراب کاری او را ببینند. شیاطین خوب می دانند که چگونه عمل مؤمن را خراب کنند. بالاخره شیطان مسیری را طی کرده و به فرمایش امیرالمؤمنین سجده‌های شش هزارساله داشته است. شما ببینید که در ابتدای خلقت وقتی شیطان وقت و فرصت از خداوند خواست، خدای متعال فرمود تو را تا «روز وقت معلوم»

فرصت خواهیم داد درحالی که او تا قیامت فرصت خواسته بود ولی خدای متعال تا زمان ظهور حضرت بقیه‌الله - روحی له الفداء - به او فرصت داد و او قسم یاد کرد که « فَبِعَزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ؛ خدایا من به عزت و جلال تو اینها را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلصت را» ۳ آن زمان که هنوز بندگان مخلص به دنیا نیامده بودند. ابتدای خلقت حضرت آدم بود ولی او به کار خودش و کیفیت کارش احاطه داشت. او می‌داند هر عمل صالحی وقتی از مؤمن صادر می‌شود قابل خدشه است مگر عملی که از روی اخلاص صادر شود. که آن عمل در زاویه‌ای صادر خواهد شد و ارتقا پیدا خواهد کرد که شیطان نمی‌تواند آن عمل را ببیند لذا از همان اول آن عمل خالص و عمل مخلصین را استثنا کرد. به دلیل اینکه آن عمل برای او نامرئی خواهد بود و او نمی‌تواند بر آن احاطه داشته باشد. شیاطین احاطه زیادی به کار دارند و کیفیت خراب کردن را خوب بلد هستند. آنها جنس و مواد کارشان مواد دیگری است. ۴ شیطان مواد کار خودش یعنی حلم، ایمان، نماز و ... را می‌تواند ببیند و به آنها آسیب وارد کند از آن طرف کسی که اهل شهود شده و چشمان او آن قدر لایق و پاک شده است که موجودات مجرد ملکوت را می‌تواند درک کند، یا به فضل خدا می‌تواند اعمال خود را از آفت نگه دارد. آیا عوالم غیبی و ساکنان آنها قابل دسته‌بندی هستند یا خیر؟ و در صورتی که قابل دسته‌بندی هستند، به چه صورت دسته‌بندی می‌شوند؟ به هر حال عوالم غیب و ساکنان آنها دارای مراتب هستند و از نظر قرآن و روایات این موضوع امری بدیهی است. یکی از ساکنان غیب حضرت جبرئیل (ع) است که به تعبیری ایشان را باید سلطان ملکوت بخوانیم و طبیعی است که ایشان زیرمجموعه‌های متعددی داشته باشد. روایاتی که ملائکه را معرفی می‌کنند در ضمن این روایات درجات و مقام آنها را می‌توان فهمید. طبیعی است که ملائکه‌ای که موکل فرود آوردن قطره‌های باران هستند درجه و مقامشان با حضرت جبرئیل (ع) که همیشه در محضر انبیای عظام و استادش امیرالمؤمنین (ع) بوده است، فرق می‌کند. دسته‌بندی ساکنان ملکوت کار آسانی نیست و یک تحقیق وسیع و رجوع به آیات و روایات می‌طلبد. به طور کلی باید بگوییم که دسته‌بندی ساکنان عوالم غیب به حسب مراتب آنهاست و مراتب آنها هم به حسب معرفت آنها و مسئولیت آنها. ملائکه‌ای که به شیعیان اهل بیت (ع) خدمت می‌کنند و سلام شیعیان را به حضرت اباعبدالله (ع) می‌رسانند. ملائکه‌ای که نماز را ارتقا می‌دهند و به مرتبه قرب الهی می‌رسانند. اینها در جای خودش دسته‌بندی و درجه‌بندی شده هستند و مهم آن است که انسان قوه بصیرتی پیدا کند و بتواند ببیند که در آیات بسیاری به این معنا اشاره شده و مردم و مؤمنین را به این ترغیب کرده‌اند که دارای بصیرت باشند و یکی از مراتب بصیرت، شهود ساکنان ملکوت است. برای حضرت ابراهیم (ع) این شهود در حد بسیار وسیعش پیدا شد. امیرالمؤمنین (ع) نیز می‌فرماید: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً؛ اگر پرده‌ها کنار بروند برای من یقینی بیش از آنکه دارم پیدا نخواهد شد.» برای اینکه آن بزرگوار دائم پشت پرده را می‌بیند. پرده برای ما پرده است و الاً برای آن بزرگوار که تا منتهای معراج پیامبر اکرم (ص) را دیده و در شب معراج به سبب داشتن بصیرت آن حضرت را همراهی کرده و آزادی روح، روح آن بزرگوار به همراه جسم رسول خدا مشرف به نزدیک‌ترین قرب ربوبی شده است، هیچ پرده و غطائی نخواهد بود. ارتباط و اتصال انسان با موجودات عالم غیب چگونه حاصل می‌شود؟ آیا این ارتباط در اختیار انسان هست؟ در مورد نحوه ارتباط و اتصال با این موجودات بود، باید گفت که فقط با ایمان، عمل صالح و رسیدن به شهود می‌توان به این مقام رسید. ما همان‌طور که دو چشم ظاهر داریم، دو چشم باطن هم داریم و این دو چشم باطن باید باز و روشن شوند برای درک حقائق باطنیه برزخیه ممثله. باید چشم باز شود تا بتواند ارتباط و اتصال برقرار کند. برخی اولیای خدا بوده‌اند که به این شهود رسیده‌اند. گاهی در شب قدر برای بعضی از اولیای خدا (پرده‌ها) کنار می‌رفته و مشاهده می‌کرده‌اند. گاهی به دلایلی نصیب یکی از اولیای خدا شهود زیاد بوده و مشاهده می‌کرده‌اند. ۵ بعضی از اولیا نقل می‌کنند که در بیابان می‌گفته‌اند اذان صبح شد و وقتی از آنها می‌پرسیدند آقا شما از کجا فهمیدید؟ می‌فرمودند که ملائکه شب رفتند و ملائکه روز آمدند. وقتی انسان به شهود رسید برکات بی‌حد و حصری خواهد داشت. خلاصه اینکه ارتباط انسان با موجودات غیبی (البته با آن دسته از موجودات که امکان دارد در قلمرو حس انسان قرار بگیرند) به دو گونه تصور می‌شود: اول، گاهی با موجودات

مجرد همچون ملائکه است که این اختیاری نیست، به این معنا که هروقت انسان اراده کند بتواند با آنها رابطه برقرار کند، بلکه علاوه بر فراهم آمدن مقدمات اذن خداوند متعال هم باید به آن تعلق گیرد. در صورت مشاهده چه بسا به صورت انسان ظاهر می‌شوند همچون ظهور ملک روح که برای حضرت مریم (س) به صورت بشر متمثل شد: «فتمثل لها بشراً سوياً» ۶. دوم، برخی هم ممکن است در تسخیر انسان قرار گیرند چه بسا احتمال اختیاری بودن ارتباط با آنها مطرح باشد، همچون تسخیر جن. دایره حضور این موجودات در حیات انسان‌ها، چه در خواب و چه در بیداری، چگونه است؟ دایره حضور موجودات برزخی بسیار وسیع است و به قول بعضی از حکما، اطراف هر انسانی بی‌حد و حصر ملائکه و قوای نامرئی ملکوت در حال رفت و آمد هستند و گاهی در خواب برای بعضی از اهل مراقبه نقطه شروعی ایجاد می‌شود و بابتی از فضل الهی مفتوح می‌گردد. اما همین جور که عرض کردم اینها بسیار متعدد و متنوع هستند. غیر از اینکه موجودات عالم ملکوت انواع دارند، هر نوعی هم دارای مسئولیتی خاص هستند و این بحث جای کار بسیار دارد و اگر انسان در آیات و روایاتی که در این زمینه آمده، تدبر داشته باشد برکات زیادی برای او خواهد داشت. ظهور قوای عالم ملکوت از یک نظر و به یک اعتبار همه جا را گرفته است. هر برگی ظهور در توحید دارد و دفتری است از توحید الهی. هر گیاهی که از زمین شعر روید وحده لاشریک له گوید طبیعی است گیاهی که از زمین می‌روید قوای ملکوتی برای تربیت همراه او هستند و این ما هستیم که باید چشم و دل باز کنیم و ببینیم که در عالم چه اتفاقاتی دارد می‌افتد. و این بخش اگر برای انسان باز شود راهی به سمت امام‌شناسی خواهد بود، راهی متقن و محکم. بخشی از مقام امام بعد از این جریان برای انسان روشن می‌شود. انسان یک مقدار پیش برود، قوای ملکوتی را بشناسد، عظمت آنها را درک کند، انواع و مراتب آنها را احساس کند، با چشم باطن بعضی از این مسائل را ببیند و بعد ببیند که همه اینها مأمورند و به امر و فرمان امام هستند. وقتی که توانست دلی زلال و چشمی باز داشته باشد آن وقت می‌توان بخشی از مقام امام را بشناسد. و گرنه حرکت‌های اولیه هم نمی‌تواند دور باشد از ارتباط اولیه با امام (ع). این حرکت، حرکتی است که با امام (ع) شروع می‌شود و با امام پایان می‌یابد. آن بزرگواران که فرمودند: «نحن حجاب الله الاکبر» یعنی ای انسان پایان راه تو، امام‌شناسی خواهد بود. تو خداشناسی را بیرون از امام‌شناسی نمی‌توانی بیابی. «نحن حجاب الله الاکبر» یعنی پرده‌داری خداشناسی ما هستیم. نمی‌توانی دور بزنی و به سمت خداشناسی از غیر طریق امام‌شناسی بروی. تمام اینها در امام‌شناسی است. به روایتی بسیار زیبا برخورد کردم که از محضر امام صادق (ع) سؤال شد که «یابن رسول الله! آیا این روایت صحیح است که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: رسول خدا (ص) به من هزار باب از ابواب را تعلیم دادند که از هر بابی هزار باب مفتوح می‌شد؟» حضرت فرمودند: «آری صحیح است، این چنین بوده است.» راوی گویا تعجب کرده و خواست در یک مقایسه به یک نتیجه‌گیری برسد. عرض کرد: «یابن رسول الله شیعیان و محبان شما چه مقدار از این باب‌ها را دارند؟» حضرت فرمودند: «یک باب یا دو باب» شاید هم لف و نشر مرتب باشد؛ یعنی شیعیان خالص دو باب از این باب‌ها را دارند و محبین یک باب. یعنی حتی شیعیان کاملی که خودشان دریای بی‌پایان بوده‌اند، از این یک میلیون باب دو باب را دارند. بقیه مخصوص به امام است و اینجاست که تا حدودی تکلیف ما روشن می‌شود که آنچه از معارف که بزرگان ما به آن رسیده‌اند قطره‌ای ناچیزی از این دریای بی‌پایان است. دریای بی‌پایان امامت، بی‌حد و حصر درّ و گوهرهایی دارد که به شیعیان خالص قطره‌ای از آن دریا رسیده ولو آن قطره نسبتاً دریای بی‌پایان باشد. چگونه امر بر انسان مشتبه می‌شود و این اشخاص را با اشخاص دیگر مثل ائمه معصومین (ع) اشتباه می‌گیرد؟ این موضوع، موضوع مبتلا- به و لازمی است. تأثیر قوه خیال در قضایایی که انسان در خواب می‌بیند فراوان است و اصولاً موجودات مجرد چه شیاطین چه ملائکه برای مردم تجلی و ظهور زیاد دارند. شما نگاه بکنید خواب عزیز مصر در قرآن بیان شده. او فردی کافر بود اما تکلیف چهارده سال آینده را در خواب دید. رؤیای او صادقه و صحیح بود. پس ممکن است فردی کافر باشد و قضایای برزخی صحیح و اتفاقات آینده را بتواند ببیند. یا آن دو نفر زندانی که هم‌سلولی حضرت یوسف بودند، هر دو خوابشان صحیح بود. یکی گفت: «انی أرانی أعصرُ خمرًا؛ من دیدم انگور می‌فشردم برای درست کردن شراب.»

حضرت گفتند: تو ساقی شراب پادشاه خواهی شد و به همین سمت هم رفت. دیگری گفت: «اِنِّیْ اَرَانِیْ اَحْمَلُ فَوْقَ رَاسِیْ خَبِزاً تَأْكُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ»؟ من دیدم روی سرم نان حمل می‌کردم و پرنده‌ها می‌آمدند و می‌خوردند. حضرت فرمودند: تو را اعدام می‌کنند. این دو نفر با اینکه هر دو کافر بودند ولی باز خواب‌هایشان خواب‌های صحیحی بود. چه مؤمن و چه کافر هر دو خواب صحیح و سقیم می‌بینند. مؤمنین زیادی هم داریم که تحت تأثیر قوه خیال، صحنه‌هایی را که در روز یا روزهای گذشته دیده‌اند و حتی گاهی قضایایی را که می‌خواهند ببینند به صورتی در خواب می‌بینند ولی این امتیازی نیست. مؤمن و کافر مساوی هستند. سه نمونه را عرض کردم که مسلمان هم نبودند و خواب صحیح دیده بودند. آن طرف هم فراوان است، کسانی که مسلمان‌اند ولی خواب غیر صحیح می‌بینند. به سختی می‌توان اعتماد کرد مخصوصاً قضایایی که خارج از قاعده باشد. دیدن حضرت بقیه‌الله و دیدن ائمه معصومین (ع) در باید در کمال خواب بیننده خوابش را نقل می‌کند، معلوم می‌شود این خواب مشکل دارد و صحیح نیست. تأثیر قوه خیال در این خواب زیاد است. مشکلی که الان مردم ما زیاد دچار آن می‌شوند این است که گاهی امر مشتبه می‌شود، فردی را می‌بینند و آن فرد فرمایشی می‌کند. وقتی طرف بیدار می‌شود، یا حتی در خواب به این نتیجه می‌رسید که آن فرد یکی از ائمه معصومین (ع) بود. اگر مسئله شخصی باشد امری است و یک برخورد باید با آن بشود و اگر مسئله عمومی باشد به نحو دیگری باید با آن برخورد کرد. کمال احتیاط را باید در این مسائل انجام داد. مبدا ما پیغام حضرت بقیه‌الله - روحی له الفداء - را مستند به یک خواب کنیم. مسئله تشرف در خواب و بیداری کار بسیار حساب شده و سنگینی است و متأسفانه الان این قضیه دارد لوٹ می‌شود. به این معنا که هر کسی مدعی شهود امام در خواب و حتی در بیداری می‌شود. در یکی از توقیعاتی که امام زمان برای جناب شیخ مفید صادر فرموده‌اند، شیخ مفیدی که به بالاترین درجه علم حقیقی و خدمات اجتماعی به شیعیان اهل بیت (ع) و به درجه اخلاص رسیده بود. حضرت ضمن این توقیع به او می‌فرمایند: «ما عبادات شما را دیدیم و اجازه یافتیم که شما را به مکاتبه‌ای مشرف کنیم.» جناب شیخ مفید بعد از آن همه سعی و تلاش، مشرف به یک مکاتبه می‌شود. بعضی از داستان‌ها و جریان‌هایی که اخیراً گفته می‌شود که شما در جریان هستید و شنیده‌اید، چه عوارضی پیدا می‌کند، خیلی زود مستند به امام می‌شود در حالی که در بین اتقیاء، صلحا، اولیای خدا و در بین علمای راه یافته از این حرف‌ها نبوده است. خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله کشمیری را. یک وقتی در محضرشان از شخصی که تشرفی پیدا کرده بود و یک داستان بسیار طولانی را در آن تشرف گنجانده بودند، صحبت شد. مرحوم آیت‌الله کشمیری فرمودند که من به نظر می‌رسد که این مکاشفه باشد نه تشرف در عالم بیداری. اکثر قضایایی که اتفاق می‌افتاده صحنه‌هایی بوده از مکاشفات قوی و مکاشفات گاهی آن قدر ظهور و تجلی دارند که برای خود طرف قابل تشخیص نیستند. آیا این قضیه در عالم خارج اتفاق افتاد یا قضیه‌ای بود که من به صورت مکاشفه دیده‌ام؟ وقتی این تشرف را که داستان طولانی‌ای داشت در محضر ایشان گفتند، ایشان فرمودند: به نظر من کشفی بود که برای او حاصل شده و شبیه به خواب است. اما این جمله را هم فرمودند که زیبا بود، فرمودند: «این نوع قضایا از فردی مثل آیت‌الله بهجت شنیده می‌شود که اینها هم مدعی این قضایا نیستند» و بزرگان از علمای ما پرهیز داشته‌اند که این مسئله تشرف لوٹ شود. الان هر فردی از کوچه و بازار می‌رسد مدعی تشرف و مدعی نیابت می‌شود که حضرت مسائل اجتماع را به من می‌گویند و به من پیغام می‌دهند که به دیگران بگویم. خوشبختانه در چند مورد با آنها برخورد شده بود و بلافاصله اظهار ندامت کرده بودند و اظهار کرده بودند که شیطان بر ما مسلط شد و ما این نسبت‌های ناروا را دادیم. لذا از گسترش و توسعه این مطلب باید پرهیز کرد. گاهی این قضیه واقعاً مشتبه می‌شود و گاهی هم افراد خطرناکی این قضایا را به بازی می‌گیرند. فردی مثل «سید محمدعلی باب» شیطان در خوابش نفوذ می‌کرد. در تاریخ هست که چگونه شیطان بر او چیره می‌شد و دستور و پیغام داد تا بالاخره او را به دام انداخت و شیطان بیکار ننشسته است. منتها ما علمایی داریم که سبک و روش و منش آنها برای ما حجت هست. این جور بیان‌ها از بزرگانی شنیده می‌شد که این ادعاهای مکرر و اضافی را نداشتند ولی از مرحوم قاضی شنیده نشد. از خود مرحوم آیت‌الله کشمیری شنیده نشده. از مرحوم آیت‌الله بهجت شنیده نشده است. اینها اگر هم

بوده است در دل خودشان است. و جمله دیگری مرحوم آیت‌الله کشمیری داشتند که خالی از لطف نیست فرمودند: اگر در عالم خواب یک بابی برای یک سالکی باز شود (فرض کنید که یک آیه‌ای را می‌خواند و سحر بیدار می‌شود و یا مورد عنایتی خاص قرار می‌گیرد که هر وقتی خواست یک ذکر یا توسلی پیدا می‌کند و یک ارتباطی پیدا می‌کند که یک چیزی را در خواب به او می‌گویند و او را راهنمایی می‌کنند) اگر دو جا نقل کند آن حال از او گرفته می‌شود و آن را از دست می‌دهد. چگونه است که بعضی‌ها هر چند وقت یک بار یک تشریفی را نقل می‌کنند و با آن کز و فزی را انجام می‌دهند، پیغام می‌آورند و می‌برند و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد. شاید مشکلی در گوشه و کنار قضیه بوده باشد. البته نفی نمی‌توان کرد تشرفات بوده و هست، در بین علمای خالص بوده اما کمال دقت و احتیاط برای این قضیه لازم است. فرق میان رؤیت، مکاشفه و رؤیا چیست؟ حد و مرز آنها چیست و با چه مقدمات و تمهیداتی می‌توان به مراتب عالیه از رؤیای صادقه تا دیدار رسید؟ خدای متعال نصیب انسان از خزانه غیب خودش را فراوان کند. از این جهت که گویا این قضیه نصیبی خاص است. اما عمل صالح و نیت خالص بی‌تأثیر نیست و خواست فراوان و عشق بی‌حد و مرز انسان را نزدیک می‌کند و ابوابی را از ناحیه خداوند باز می‌کند و طبیعی است برای مؤمن از رؤیا شروع می‌شود. آرام آرام ایمان و عمل صالح در درون انسان تأثیری خاص می‌گذارد و مؤمن وقتی به خواب می‌رود، روح او امکان صعود و عروج به عوالم لطیف را پیدا می‌کند «لهم البشري في الحياة الدنيا وفي الآخرة»^۸، بشارت‌هایی به مؤمن می‌رسد که از عالم خواب و رؤیا شروع می‌شود. به خاطر اینکه در عالم خواب و رؤیا بخش زیادی از تعلقات انسانی حذف می‌شود. اشتغالات نفسانی کم می‌شود. طبیعی است که در عالم بیداری، روح به بدن تعلق دارد و در شئون مختلف و ابعاد متفاوت و زوایای بسیار زیادی مشغول ساماندهی است. اما در عالم خواب برای مؤمنی که در مسیر تهذیب و طریق تقوا گام برمی‌دارد، خیلی از آن اشتغالات نفسانی می‌رود یا کم‌رنگ یا محذوف است و این باعث می‌شود که روح مؤمن در عالم خواب برای نیل به مقاصد عالی سبک باشد تا حقایق برزخی را درک کند و بزرگان عالم معنا را مشهود کند و خدمت اولیای خدا و ائمه اطهار(ع) شرفیاب شود. اینها دست به دست هم می‌دهد، روح مؤمن هم که در عالم خواب سبک‌بال‌تر است آماده عروج و تشریف به محضر اولیا می‌شود. خلاصه امکان تشریف در خواب مخصوصاً برای نفوس صادق و مخلص که سعی و اهتمام روزانه‌شان در طریق تهذیب و تبلیغ است بیشتر است. مخصوصاً تبلیغ ولایت امیرالمؤمنین و به ویژه در مسیر حضرت بقیه‌الله، روحی‌له‌الفداء. به هر حال این امر خطیر و بزرگی است که در این زمان انسان طریق مستقیم را انتخاب بکند. انگیزه‌های نفسانی را کنار بگذارد و هدفش فقط تبلیغ و ترویج حضرت بقیه‌الله(ع) باشد و این را هم عرض کنم که این کار سخت خواهد بود اما ارزش دارد که فعالیت‌های مهدوی به گونه‌ای پی‌گیری شود که برای آیندگان از برکات و توجهات به حضرت بقیه‌الله(ع) فراوان میوه به بار بیاورد. این وظیفه همه ماست. اصولاً در رؤیا برای بعضی از مؤمنین تشریف به محضر اولیای خدا، انبیا و دیدن حقائق برزخی که عوالم مختلف و متفاوتی دارند شروع می‌شود. بخش بعدی رسیدن به حالت مکاشفه است. برای کسانی که ابتدا در رؤیا به حقایقی می‌رسند مرحله بعد این است که آن قطع تعلق را که ابتدا در خواب باید حاصل می‌شد، آرام آرام در اثر کثرت اشتغال به ذکر خدا و کثرت یاد محبوب و توجه دل به حضرت بقیه‌الله و ائمه اطهار(ع) و پیامبر اکرم(ص) این حال عدم تعلق در بیداری حاصل می‌شود و نفس به گونه‌ای مشغول به محبوب می‌شود که در عالم بیداری هم می‌تواند فارغ بنشیند و صور برزخی را با چشم دل ببیند و خواب نباشد و صحنه‌ها و اتفاقات برزخی را درک کند و خواب نباشد. بخش مکاشفات از اینجا برای اولیا و برای کسانی که در این مسیر زحمت کشیده‌اند شروع می‌شود. علی‌رغم سختی‌های فراوانی که دارد تا مؤمنی صور برزخی را در خواب یا در بیداری به صورت مکاشفه ببیند ولی تا اینجا نسبتاً آسان پیش می‌رود. بعضی چیزها هست که آثار وضعیشان این است که چشم دل را بینا می‌کنند و قوت و قدرت درک معانی لطیف را به انسان می‌دهند. بعضی اعمال زودتر انسان را به این مرتبه می‌رساند یکی از آن اعمالی که زودتر انسان را به مرحله مشاهده می‌رساند، گریه زیاد است یا از خوف و محبت خدا و یا به عشق اهل بیت و مخصوصاً گریه برای حضرت سیدالشهداء. گریه برای حضرت سیدالشهدا چشم دل را

باز می‌کند. چشم را زلال و درک را لطیف می‌کند و به روح انسانی قدرت می‌دهد تا بتواند قضایای لطیف و صور برزخی را حتی صورت‌های ارواح اولیا و ائمه درک و دریافت. گریه برای حضرت سیدالشهدا خیلی مؤثر است و به فرمایش بعضی از اساتید، بیداری شب هم خیلی مؤثر است، حداقل بیداری بخشی از شب که همان سحر باشد و خواندن قرآن در نیمه شب هم خیلی مؤثر است. زود انسان را به درک بعضی از حقایق موفق می‌کند تا مرتبه بعدی که رسیدن خدمت حضرت و رؤیت است و این کار آسانی نیست. شما در جریان تشریف علی بن مهزیار نکات و لطائف زیادی می‌بینید. این بزرگوار حدود بیست سفر به حج رفت یک سفر واجب، بقیه فقط به عشق حضرت بقیه‌الله(ع). ما یک چیزی می‌شنویم اما قضیه بسیار سخت بوده است. از اهواز به عشق حضرت بقیه‌الله(ع) و زیارت ایشان راه می‌افتاد. دیدم بعضی جاها نقل می‌کند که من از اهواز که حرکت می‌کردم می‌رسیدم نجف، در حرم ائمه اطهار، وادی السلام، مسجد کوفه، مسجد سهله، مانند مجنونی می‌گشتم و گریه می‌کردم و عبادت می‌کردم و توسل پیدا می‌کردم تا حضرت بقیه‌الله(ع) را بینم. به مدینه که می‌رفتیم حرم رسول خدا (ص) و ائمه بقیع(ع) را زیارت می‌کردم، التماس می‌کردم ولی توفیق حاصل نمی‌شد. می‌آمدم مکه، اعمال حج، قسمت به قسمت، منا، مشعر، مسجدالحرام، سعی، مطاف، باز هم نمی‌شد. اعمال حج تمام می‌شد و باز هم نمی‌شد. برمی‌گشتم اما با چه غم و اندوهی! تا دوباره سال دیگر به همین منوال، نوزده سفر این‌گونه رفتن و سختی‌ها و آمد و شد را تحمل کردن برای زیارت حضرت بقیه‌الله(ع) بود تا اینکه بالاخره حضرت بقیه‌الله(ع) را زیارت کردند. تازه وقتی آن واسطه را در مسجدالحرام می‌بیند، ابتدا گمان می‌کند آن واسطه خود حضرت بقیه‌الله - روحی له الفداء - هستند ولی ایشان جواب می‌دهد نه من واسطه‌ای هستم که آمده‌ام شما را به محضر حضرت ببرم. وقتی ایشان علی بن مهزیار را برد، پشت در خیمه او را نگاه داشت که باید باز اجازه بگیریم. شخص واسطه داخل خیمه رفت و اندکی بعد بیرون آمد، به او گفت خوشحال باش که اجازه تشریف و ملاقات یافتی. وقتی علی بن مهزیار وارد شد شما گمان می‌کنید کار آسانی است، بعد از بیست سفر شخص عاشق حالی دارد که در ابتدا گمان می‌کند که معشوق به او جفا کرده است. وقتی وارد خیمه شد طبیعی است که یک عاشق حال طلبکاری عجیبی داشته باشد که یکی از نکات و دقائق بسیاری این تشریف همین بخش ملاقات اولیه است. امام زمان(ع) با یک جمله صحنه را تغییر دادند. حال علی بن مهزیار حال عشق است، حال کسی است که هر زحمتی می‌باید بکشد، کشیده و معشوق به او جفا کرده ولی حضرت با یک جمله فرمودند: «کُنَّا نَتَوَقَّعُكَ لَيْلًا وَ نَهَارًا يَا اَبَا الْحَسَنِ!؟» پسر مهزیار! ما شبانه‌روز منتظر آمدن تو بودیم چه امری موجب دیر آمدن تو شد، چرا دیر آمدی؟» پسر مهزیار متحیر شد. عجیب که من که نوزده سفر به عشق حضرت آمدم، حالا حضرت می‌فرمایند شبانه‌روز منتظر تو بودیم؟ چطور اینها را جمع بکنند؟ یک جوابی داد که شاید شما هم بودید همین جواب را می‌دادید، عرض کرد: «یا بن رسول الله، آقا من کسی را نیافتم که مرا به وجود شما دلالت کند.» می‌گوید حضرت چهار زانو نشسته بودند و با انگشت سیابه به سمت زمین اشاره‌ای می‌کردند این جمله را که عرض کردم سرشان را بلند کرد فرمودند: یا اباالحسن. دلیلش این نیست. نه، آن کسی که الان کسی را به دنبال تو فرستاد بیست سال پیش هم می‌توانست بفرستد و من متحیر بودم پس چه دلیلی دارد که حضرت شروع کردند سه دلیل برای این قضیه آن هم خطاب به علی مهزیار، کسی که عاشق است، کسی که نوزده سفر حج کرده به خاطر زیارت آقا. سفر اولش سفر واجب بوده و نوزده سفر دیگر فقط به خاطر آقا. آقا نخواستند که تکدر خاطر برای او حاصل شود و خطاب را تمام کردند نسبت به همه شیعه. فرمودند: «وَلَكِنَّكُمْ كَثَرْتُمْ الْأَمْوَالَ.» ای پسر مهزیار شماها درصدد زیاد کردن اموال بوده‌اید یعنی اگر کسی بخواهد تشریف محضر امام زمان(ع) پیدا کند باید تمام وجودش و تمام دلش امام‌زمانی باشد. ببینید حضرت کجا را دست می‌گذارند. «وَلَكِنَّكُمْ كَثَرْتُمْ الْأَمْوَالَ وَ قَطَعْتُمْ الرَّحِمَ.» شما مراعات رحم و سفارشاتمی که برای حق و حقوق بین شما شده است را نکردید. حق و حقوق دینی و عاطفی بین خودتان را مراعات نکردید. این مسئله دومی بود که حضرت سفارش کردند که اگر تشریفی برای تو حاصل نشد دلیلش یکی زیاده‌خواهی بود که نسبت به اموال داشتی. نه زیاده‌خواهی حرام، آنکه خارج است و بلکه حلال. یعنی باید امام‌زمانی خالص بود و حتی این مسئله را

هم کنترل کرد و زاهد شد و بعد هم مسئله صلہ رحم و رسیدگی به ارتباط‌های عاطفی بین کسانی که حقی بر گردن انسان دارند. «و قطعتم الرحم و تجبرتم علی فقراء المؤمنین». اگر یک وقت نسبت به فقرای مؤمنین بی توجهی‌هایی صورت گرفت. شما آنها را به استخدام گرفتید، یا به گونه‌ای نسبت به آنها ظلم روا داشتید که آنها را متحیر کردید در بعضی از تعبیر دارد که (تجیرتم)، شما حق و حقوق فقرا را خلط کردید. این هم باز به مسئله اول برمی‌گردد یعنی شما وقتی فقر را در مؤمن حس کردید باید به ایمان او نگاه می‌کردید و همه ارزش‌های انسانی را طبق ایمان او باید قائل می‌بودید و توجه شما به این مسئله نبود و اگر پای خود را بر پای فردی ضعیف گذاردید و دیدید که مشکلی نیست فشار می‌دادید. حضرت این را خطاب به همه مؤمنین بیان می‌کنند که علی بن مهزیار روی زمین نشست و شروع کرد به گریه کردن که «التوبه التوبه سیدی الإقاله الإقاله» حضرت فرمودند «لأبأس علیک» اینجا بود که دلگرمی‌ای شد برای علی بن مهزیار. جریان‌های تشرفات کار خیلی مشکلی است. یا رزقی خاص است که نصیب بعضی افراد می‌شود و یا افرادی که می‌خواهند در مراتب عالی ایمان سیر کنند و بر اثر خواست فراوان، خدای متعال رزق آنها می‌کند که در همین زمان هم بوده است که بعضی این رزق را داشته‌اند و این عنایات به آنها شده و این مسئله را انکار نمی‌توان کرد که اکنون هم تشریف محضر حضرت بقیه‌الله ممکن است. و بزرگانی بوده‌اند از علما و بزرگان دلسوخته که نصیبی از این معنا داشته‌اند و رزقی از این سفره برداشته‌اند. مقدمات و تمهیداتی که انسان را ارتقا می‌دهد نهایتاً بازگشتن به تقوا و رسیدن به مراتب عالی‌تری از تقوا و حضور در محضر حق تعالی و حضرت بقیه‌الله (ع) است. آیا اساساً مسئله تشریف در عصر غیبت وجود دارد یا خیر؟ اگر این جواب مثبت است آیا این امکان برای عموم است یا خصوص؟ بله تشریف در زمان غیبت امکان دارد، اولاً بهترین دلیل بر امکان آن وقوعش است و ثانیاً در برخی از دعاها که درخواست دیدار شده، عبارت مطلق است. نظیر عبارتی که در دعای عهد عرضه می‌داریم: «اللهم أرني الطلعة الرشيدة» امکان تشریف به نظر بزرگان هم وجود دارد اما خواص این مسئله، خواصی که رزق تشریف دارند، افراد دلسوخته هستند پیرمرد دل‌شکسته‌ای ممکن است نصیبش شود، دلسوخته زحمت کشیده‌ای که تمام هم و غم‌ش عشق به حضرت بقیه‌الله - روحی له الفداء - است و در عین حال ممکن است شخصی که به صورت ظاهری دارای موقعیتی اجتماعی است نصیب پیدا نکند. این رزق برای افراد ممکن است گرچه به ندرت اتفاق می‌افتد اما بوده‌اند افرادی که درک محضر آن بزرگوار را کرده‌اند و بهره برده‌اند. آیا شرط یا شرایطی خاص برای نیل به تشریف ذکر شده است؟ این شرایط کدامند؟ البته مسئله تشریف به گونه‌ای پیچیده است که در زمان خود امام عسکری که حضرت چندساله بودند حضرت احیاناً حضرت بقیه‌الله (ع) را به بعضی از خواص شیعه نشان می‌دادند برای اتمام حجت و شرطی که از مجموع قضایای تشرفات در چند جمله به نظر می‌آید شرایط اولیه را باید دارا بود به اضافه ایمان و تقوا و عمل صالح. برای ارتباط با معصوم باید سنخیت وجود داشته باشد. یعنی عصمت نسبی برای شخصی حاصل شده و با گناه بیگانه باشد. در توفیق آن حضرت (ع) به شیخ مفید آمده است: ولو أن أشباعنا و ققمهم الله لطاعته علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا علی حق المعرفة و صدقها منهم فما یحبسنا عنهم إلا ما یصل بنا ما نکرهه و لاثوثره منهم ۱۰». غیر از این یک دل‌شکستگی و دلسوختگی فراوان و اشک فراوان می‌خواهد. باید یک عمر در این مسیر سعی کرده باشد. این تاجی است که به طور طبیعی سر هر کسی نمی‌گذارند. اینکه کلاسی بگذارند، کما اینکه شنیدم که در بعضی از شهرستان‌ها گذاشته‌اند تا در بعد از چند ترم حضرت را نشان بدهند، اصلاً در بین بزرگان شنیده نشده است. این یک ارتباطی است که برای افراد دلسوخته به حسب موقعیتی خاص و ارتباطی خاص، خدای متعال نصیب می‌کند و تصور این است که افرادی که رزق خاص دارند به نحوی مورد توجه هستند و از ابتدای زندگی‌شان مورد توجه بوده‌اند. اینها محفوظ می‌مانند و یک دل‌شکستگی خاصی دارند. اینها مورد توجه هستند تا به محبوب خودشان برسند. حتی برای تشرفات که غیر از اصحاب حضرت و خواص حضرت دارند. نه، تشرفات که عموماً گاهی پیش آمده در یک نوع عصمت و حفظ الهی بوده‌اند، یک سری گناهان سنگین دوش اینها را سنگین نکرده و این دلسوختگی در آنها بوده و این عشق در جان‌شان موج

می‌زده است. اساساً دامنهٔ اختیار غیرمعصوم برای امر تشریف چقدر است؟ اگر دیداری در بیداری حاصل شود چگونه می‌توان مطمئن شد که آن شخص امام است؟ البته مجموع تشرفات خدمت حضرت بقیه‌الله(ع) را نمی‌توان برایش تضمینی قائل شد که حتماً خود حضرت بوده‌اند مگر در مواردی که شواهد صدقی بر قضیه بوده است و این کار متخصصین از علمای راه رفتهٔ ما بوده است. جریان حاج‌علی بغدادی را نگاه کنید، مرحوم حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح‌الجنان نقل می‌کنند. ولی حاصل این تشریف سفارش‌هایی است که همین سفارش‌ها را ائمهٔ دیگر به زبان‌های مختلف داشته‌اند، نتیجه این تشریف سوق دادن مردم است به نافله، عاشورا و زیارت جامعه، امور شخصی و امور مالی حاصل آن نبوده است که الا-ن جامعه را دچار مشکل بکند. اگر نتیجه‌ای و حاصلی در تشریف می‌بود همان نتیجه را ائمه دیگر به زبان دیگر بیان می‌کرده‌اند و بعید به نظر می‌آید که در این قضیه بتوان اختیاری برای غیرمعصوم تلقی کرد مگر حضرت خضر که باب حضرت بقیه‌الله(ع) و مورد توجه ایشان و انیس و مونس حضرت بقیه‌الله - روحی‌له‌الفدا - هستند و چه بسیار مناسب است کسانی که توسل به حضرت بقیه‌الله(ع) دارند و عشق آن بزرگوار در دلشان موج می‌زند توجهی هم به حضرت خضر داشته باشند چرا که آن بزرگوار فعلاً باب حضرت بقیه‌الله(ع) هستند و حضرت با ایشان مأنوسند. به هر حال دامنه تشرفات به گونه‌ای نیست که اختیاری باشد و محدودیت‌هایی در این قضیه هست، برای اینکه قضیه تشرفات لوث نشود و هر کسی مدعی نشود و هر کاری را خواستند بکنند از این کانال وارد نشوند. بالاخره این هست ولی محدود به خواص از اهل ایمان و تقوا و مراقبه‌های بالا. راجع به حلقه‌های گرد حضرت نظیر: اوتاد، ابدال و رجال‌الغیب؛ ضمن معرفی این حلقه‌ها دائرهٔ وظائف، اختیارات این افراد چگونه است؟ آیا جز اینها هم ممکن است عده‌ای از طرف امام مأموریت داده شوند؟ این سؤال احتیاج به فرصت دیگری دارد که جدا مورد صحبت قرار بگیرد. اما آنچه که از روایات به دست می‌آید این است که بله، افرادی در اطراف آن جناب هستند و اسامی یا مراتب مختلفی دارند. «ابدال» کسانی هستند که در جامعه هم هستند و با مردم زندگی می‌کنند. خدا رحمت کند مرحوم آقای مولوی قندهاری نقل می‌کردند که در نجف که بوده‌اند با بعضی از ابدال برخورد می‌کنند. ایشان نقل می‌کردند: من جای دیگر نشنیده‌ام کسی را که می‌خواهند به مقام ابدال برسانند حضرت بقیه‌الله(ع) برای او پیغامی و ذکری و دستوری را می‌فرستند که او مشغول شود و ممکن است حضوری یا با پیغام برنامه‌ای را برای او می‌فرستند و کم‌کم ارتقا پیدا می‌کند تا خود بتواند محضر حضرت را درک کند و این تعبیر از ایشان بود که برای یکی از بزرگانی که ایشان می‌شناختند که پیغامی از طرف حضرت بقیه‌الله - روحی‌له‌الفداء - رسیده بود و حضرت اسمی از اسماء حق تعالی را بر برگگی از زیتون نوشته و برای او فرستاده بودند که این ذکر و دستور را انجام بدهد تا ابواب رحمت الهی بر او مفتوح شود و بیشتر بتواند در این مسیر موفق باشد. به هر حال جریان اوتاد، ابدال و رجال‌الغیب، جریان مفصلی است که اگر ما فقط به بعضی از آنها بتوانیم اشاره کنیم با این ضیق وقت مناسب است. جناب ملافتح‌الله شوشتری که از شعرای بزرگ بوده‌اند و خودشان هم آدم راه‌رفته‌ای بوده‌اند، در یکی از کتاب‌هایشان ذکر می‌کنند که مرحوم آقاسیدعلی شوشتری (استاد اخلاق و عرفان مرحوم ملاحسینقلی همدانی) از ابدال بودند و خدمت حضرت بقیه‌الله(ع) می‌رسیده‌اند. برنامه‌هایی به عهده ایشان بود و به محضر حضرت تشریف داشتند. در بین علمای شیعه بوده‌اند کسانی که به این مرحله رسیده و خدمت حضرت را درک کرده بودند. من جمله از افرادی که گاهی از ناحیه مقدس حضرت مأموریتی به عهده ایشان بوده است در اصفهان یک زمانی دربارهٔ حاج حسین کشیکچی این ماجرا مشهور شد که جریان مفصلی دارد و شخصی از تجار اصفهان عازم بیت‌الله الحرام می‌شود. به عراق می‌رسد از قافله عقب می‌افتد و مدت‌ها گریه و زاری می‌کرده که من خداحافظی کرده‌ام و می‌خواهم بروم به مکه و روی برگشت به ایران را ندارم. در خواب می‌بیند که حضرت علی به او می‌فرمایند: برو مسجد سهله فرزندم تو را می‌فرستند. این تاجر اصفهانی به مسجد سهله می‌آید و ناگهان با شخص اسب‌سواری برخورد می‌کنند. آن بزرگوار می‌فرمایند: فلان بن فلان شما هستید؟ می‌گوید بله آقا! می‌فرمایند می‌خواستی بروی مکه و از قافله عقب افتادی؟ حضرت اشاره‌ای می‌کنند و صدا می‌زنند. حاج حسین! می‌گوید پیرمردی ظاهر شد. می‌گوید دیدم همان حاج حسین

کشیکچی خودمان است. فرمودند این پیرمرد را به مکه برسان و بعد از اعمال هم او را به اصفهان برگردان که این جریان خود مفصل است خلاصه اینکه بوده‌اند کسانی که مأمورتی از ناحیه مقدسه به آنها واگذار می‌شده است. ان شاء الله تعالی ما را از یاران و خاصان و شیعیان خالص آن حضرت قرار دهد و رزق ما را هم قرار بدهد که محضر آن بزرگوار را درک کنیم و جمال نورانی‌اش را مشاهده کنیم و به فضل الهی در دنیا و آخرت از او جدا نشویم. وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین. پی‌نوشت‌ها: ۱. در روایات متعدد اشاره به این مضمون شده که مؤمن در وقت احتضار می‌بیند که بالای سرش افراد بسیار زیبایی نشسته‌اند می‌پرسد تو که هستی؟ یکی می‌گوید من نماز توام. یکی می‌گوید من روزه توام. یکی می‌گوید من قرآنی هستم که می‌خوانده‌ای و معتقد بوده‌ای و یکی از آنها که از همه زیباتر است می‌گوید من ولایت تو به امیرالمؤمنین (ع) هستم. ۲. در حدیثی است که حضرت عیسی (ع) به داخل یک چهار دیواری بین راهی رفت تا استراحت کند. این بزرگوار بسیار زاهدانه زندگی می‌کرد. زاهد حقیقی بود و هیچ جایی حتی برای استراحت نداشت. نه خانه‌ای و نه اثاث البیتی، در آنجا نیمه‌خستی را دید آن را به زیر سر کشید. بلافاصله شیطان حاضر شد. خطاب به شیطان فرمود: «ای ملعون کجا آمدی؟ چرا دفعاً حاضر شدی؟ مگر من چه کردم که تو خودت را رساندی». شیطان گفت: «ای پیغمبر خدا! دیدم نیمه‌خستی را به زیر سر کشیدی گفتم می‌روم و به او القا می‌کنم که می‌توان بهتر از این زندگی کرد و یک خشت را تبدیل به متکا کرد» و دنبال قضیه القائاتی است که شیطان دارد. حضرت عیسی روح‌الله فرمودند: «نیمه‌خستی را هم به ما نمی‌توانی ببینی؟» نیمه‌خشت را کنار زدند و خوابیدند، او هم رفت. ۳. سوره حجر (۱۵)، آیه ۴۰. ۴. شما ببینید در شب عاشورا حضرت سیدالشهداء (ع) نزدیک خیمه‌ها نشسته و به شمشیر تکیه داده بودند یا سر مبارکشان را روی دسته شمشیر گذاشته بودند و گویا مقداری خواب بر چشمان مبارک حضرت غلبه کرد. لشکر دشمن حمله کردند. حضرت زینب (س) هجوم دشمن را حس کردند، آمدند خدمت برادر و عرضه داشتند: «أخی أباعده الله یا ابن امی» حضرت چشم گشودند و فرمودند چه شده خواهرم؟ حضرت زینب عرض کردند: «قد قُرب منّا العدو» دشمن نزدیک شده است. چه می‌خواهند؟ حضرت اباعده الله (ع) وقتی که دیدند اضطراب اهل بیت و حضرت زینب (س) را فرا گرفته فرمودند: خواهرم! «لا یذهب بحلمک الشیطان». ۵. مرحوم حاج‌هادی ابهری که از دوستان و یا به تعبیری از اساتید بعضی بزرگان است. ایشان خیلی بگآء بود. شاید خود من در سن کودکی خدمت ایشان رسیده بودم نجف می‌آمدند منزل ما و با پدرم دوست بودند. بعدها ما شنیدیم که چقدر این بزرگوار اهل شهود و مشاهده بوده و چشمانش باز بود. از ایشان نقل کرده‌اند که گاهی بعضی شب‌ها می‌خواستند بخوابد، پدرش که از دنیا رفته بود، روح او می‌آمده و می‌گفته پسر من دو رکعت نماز برای من بخوان و استراحت کن. بلند می‌شد. دو رکعت نماز برای روح پدرش می‌خواند، مادر، اقوام و همه امواج می‌آمده‌اند و می‌گفته‌اند دو رکعت نماز برای ما بخوان. شاید این اتفاق برای ما بیفتد ولی درک نکنیم، چون چشم باطن ما نمی‌تواند قالب لطیف آنها را درک کند. یا چشم ما نابیناست و یا مشکل دیگری در کار است که عمدتاً مربوط به خود انسان است. ۶. سوره مریم (۱۹)، آیه ۶۷. ۷. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۳۶. ۸. سوره یونس (۱۰)، آیه ۶۴. ۹. [ابوالحسن کتیه پسر مهزیار است] ۱۰. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۹.

خطر چیست؟

هدف این مقاله، یافتن پاسخی برای این پرسش مبنایی است که از دید امام خمینی (ره)، عمده‌ترین جریان خطر آفرین برای اسلام و مسلمین و بلکه جهان بشریت - به ویژه در دوران کنونی - کدام است؟ نویسنده محترم در پی آن است تا شیوه‌های برخورد حضرت امام (ره) را با این خطر سهمگین مورد بررسی قرار دهد. آنان که به طریق معمول، درباره‌ اندیشه و زندگانی امام خمینی (ره) داد سخن می‌دهند یا قلم‌فرسایی می‌کنند، بعضی آن حضرت را صرفاً پرچمدار مبارزه با سلسله پهلوی و حکومت سفاک شاهنشاهی دانسته، سراسر زندگانی و مبارزات آن بزرگ‌مرد را در این محور خلاصه می‌کنند. جریانی که امام خمینی (ره) در برابر آن قیام

کرد و تا آخرین لحظه حیات پربرکتش از مبارزه با آن لحظه‌ای غفلت نورزید، نه فقط اسلام و امت مسلمان ایران، بلکه مجموعه فرهنگ، اقتصاد، و اجتماع جهانی را به مخاطره افکنده است. امام خمینی (ره) از آغاز علنی شدن قیام خویش در سال ۱۳۴۱ شمسی، طی نطقی مبسوط، در این باره فرمود: حالا - که خطر وارد شده است؛ و آن، خطر یهود است،... آقایان بدانند که خطر امروز بر اسلام کمتر از خطر «بنی‌امیه» نیست. هدف این مقاله، یافتن پاسخی برای این پرسش مبنایی است که از دید امام خمینی (ره)، عمده‌ترین جریان خطر آفرین برای اسلام و مسلمین و بلکه جهان بشریت - به ویژه در دوران کنونی - کدام است؟ نویسنده محترم در پی آن است تا شیوه‌های برخورد حضرت امام (ره) را با این خطر سهمگین مورد بررسی قرار دهد. آنان که به طریق معمول، درباره اندیشه و زندگانی امام خمینی (ره) داد سخن می‌دهند یا قلم‌فرسایی می‌کنند، بعضی آن حضرت را صرفاً پرچمدار مبارزه با سلسله پهلوی و حکومت سفاک شاهنشاهی دانسته، سراسر زندگانی و مبارزات آن بزرگ‌مرد را در این محور خلاصه می‌کنند. جریانی که امام خمینی (ره) در برابر آن قیام کرد و تا آخرین لحظه حیات پربرکتش از مبارزه با آن لحظه‌ای غفلت نورزید، نه فقط اسلام و امت مسلمان ایران، بلکه مجموعه فرهنگ، اقتصاد، و اجتماع جهانی را به مخاطره افکنده است. امام خمینی (ره) از آغاز علنی شدن قیام خویش در سال ۱۳۴۱ شمسی، طی نطقی مبسوط، در این باره فرمود: حالا که خطر وارد شده است؛ و آن، خطر یهود است،... آقایان بدانند که خطر امروز بر اسلام کمتر از خطر «بنی‌امیه» نیست. ۲. البته سلطه و حشتناک و همه جانبه یهود و دست‌پروردگان آنها بر مراکز و محافل حساس ایران [آن روز]، از یک سو؛ و اشغال قبله اول مسلمانان و معراجگاه پیامبر خاتم از سوی دیگر، تهاجمی سهمگین بود که غیرتمندان جهان نسبت به آن احساس خطر می‌کرده‌اند اما دامنه خطر به همین جا محدود نمی‌شود. سیطره این جماعت بر اهرم‌های قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و... در جهان، خصوصاً مغرب‌زمین، و تعقیب استراتژی اشغال سرزمین‌های پهناور و زرخیز اسلامی برای تحقق یافتن شعار «از نیل تا فرات»، توطئه‌ای بزرگ‌تر است که سایه شوم آن بر سر جهان اسلام سنگینی می‌کند. با آگاهی دقیق و حکیمانه از این واقعیت‌ها بود که امام خمینی (ره) نوک پیکان مبارزه خویش را به سمت یهود و اسرائیل نشانه گرفت. و هم از این رو بود که او همه مشکلات جهان اسلام، از جمله ایران زیر سلطه پهلوی را از این زاویه تحلیل می‌کرد: این جانب، حسب وظیفه شرعی، به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم؛ قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیست‌هاست ۳ خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهید. در نوحه‌های سینه‌زنی، مصیبت‌های وارده بر اسلام و مراکز فقه و دیانت و انصار شریعت [را] یادآور شوید. ۴. حضرت امام (ره) پرچم مبارزه با برنامه‌ها، اهداف، و عملکرد جنایت‌بار صهیونیسم جهانی را که در چند محور ذیل قابل تلخیص است، در دستان مبارک خویش گرفته بود: الف) مسئله قدس، ب) سلطه بر ایران شاهنشاهی و ایجاد روابط مستحکم و گسترده با رژیم پهلوی، ج) پیگیری استراتژی ایجاد «اسرائیل بزرگ» و اشغال ممالک اسلامی منطقه، با هدف تحقق بخشیدن به شعار دیرینه «از نیل تا فرات»، د) سیطره همه‌جانبه بر نظام حاکم جهانی. مسئله قدس حضرت امام در تمام دوران مبارزات خویش، مسلمانان را تشویق می‌کرد که برای آزادی قدس و فلسطین و محور رژیم نامشروع صهیونیستی بکوشند. در دیدگاه ایشان، همواره مسئله فلسطین در رأس مسائل و مشکلات مسلمین و بزرگ‌ترین مصیبت جهان اسلام است: از مصیبت‌های بزرگ مسلمین، قضیه اسرائیل تجاوزکار است ۵ ما می‌گوییم، اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود و بیت‌المقدس مال مسلمین و قبله مسلمین است ۶ غصب فلسطین و کشتار و اخراج و آواره ساختن میلیون‌ها زن و مرد و کودک بی‌دفاع و بی‌پناه فلسطینی، همراه با جنایات و حشتناک و مکرر در آن سرزمین ویران ساختن صدها شهر و روستا و مکان مقدس مسلمانان و قتل عام مستمر کودکان و جوانان به پا خاسته آن سامان، مسئله‌ای نیست که بررسی آن در یک کتاب یا مقاله بگنجد. از این گذشته، نباید فراموش کرد که توطئه اشغال فلسطین و ایجاد «اسرائیل» در قلب جهان اسلام، سرفصل توسعه‌طلبی گسترده‌ای است که متأسفانه هنوز ملت‌های مسلمان از عمق و گستره آن، آگاهی کافی نیافته‌اند. امروز، حتی جنایات صهیونیست‌ها در سرزمین‌های اشغالی و درد جانکاه میلیون‌ها آواره فلسطینی در کشورهای مختلف،

هنوز برای مسلمانان به خوبی تشریح نشده است. نیز عمق فاجعه اشغال فلسطین و ابعاد توطئه اشغالگران و حامیان جهانی آنها، برای مردم کشورهای اسلامی تفسیر نگاشته است. حضرت امام خمینی (ره)، با تمام وجود، این حقایق را درک کرد و یک تنه به مبارزه با اشغالگران برخاست. او همواره مسلمانان، به خصوص رهبران و اندیشمندان امت، را به مبارزه برای نابودی دشمن مشترک اسلام، یعنی رژیم غاصب صهیونیستی، و آزادی سرزمین فلسطین دعوت می‌نمود: بیش از بیست سال است فریاد کرده‌ایم که اجتماع کنید و این غده سرطانی را از بین مسلمین بیرون کنید. بیت‌المقدس را از او بگیرید؛ کشورهای اسلامی را از این غده سرطانی آزاد کنید. حضرت امام نه تنها مصیبت اشغال را در رأس مصیبت‌های جهان اسلام می‌دانست، بلکه معتقد بود که این مسئله در گستره‌ای فراتر از محدوده زمان یا مکان خاص جای دارد: «مسئله قدس یک مسئله شخصی و یک مسئله مخصوص به یک کشور و یا یک مسئله مخصوص به مسلمین جهان در عصر حاضر نیست بلکه حادثه‌ای است برای موحدین جهان و مؤمنان اعصار گذشته و حال و آینده؛ از روزی که مسجداقصی پی‌ریزی شد تا آنگاه که این سیاره در نظام هستی در گردش است. و چه دردناک است برای مسلمانان جهان در عصر حاضر که با داشتن آن همه امکانات مادی و معنوی، مرأی و منظر آنان، به پیشگاه خداوند متعال و رسولان عالیقدرش این چنین جسارت واقع شود؛ آن هم از یک مشت اوباش جنایتکار! و چه ننگ است برای دولت‌های اسلامی که با در دست داشتن شریان حیاتی ابرقدرت‌های جهان، بنشینند و تماشاگر باشند که آمریکا، ابرجنایتکار تاریخ، یک عنصر فاسد بی‌ارزش را در مقابل آنان علم کند و با عده‌ای ناچیز، عبادت‌گاه مقدس و قبله اول آنان را غصب نموده و با کمال وقاحت در مقابل آنان قدرت‌نمایی کند! و چه شرم آور است سکوت در مقابل این فاجعه بزرگ تاریخ...!»^۸ تسلط یهود بر ایران شاهنشاهی سلطه روزافزون یهودیان و دست‌پروردگان آنها بر ایران شاهنشاهی که روابط عمیق سران پهلوی با رژیم صهیونیستی از آن حکایت می‌کرد یکی از انگیزه‌های قیام حضرت امام خمینی (ره) در برابر حاکمیت پهلوی بود. در دیدگاه آن حضرت، شاه از کارگزاران صهیونیست‌ها بود که مأموریت داشت تا زمینه‌های گسترش نفوذ آنها در این کشور اسلامی را فراهم سازد: اینجانب کراراً خطر اسرائیل و عمال آن را که در رأس آنها، شاه ایران است گوشزد کرده‌ام. ملت اسلام تا این جرثومه فساد را از بن نکنند، روی خوش نمی‌بینند و ایران تا گرفتار این دودمان ننگین است، روی آزادی نخواهد دید. از خداوند متعال، نصرت مسلمین و خذلان اسرائیل و عمال سیاه آن را خواستارم. ۹۰ بر کسی پوشیده نیست که ایران به لحاظ موقعیت خاص تاریخی - فرهنگی و نیز وضعیت ویژه جغرافیایی - اقتصادی، در قرون اخیر، پیوسته دستخوش توطئه‌چینی یهود و دست‌پروردگان آن بوده است. در عصر پهلوی، نهادها و محافل مخفی و قدرتمند صهیونیسم جهانی در تمام شئون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، و اطلاعاتی - امنیتی دخالت داشتند. بر اساس مدارک موجود، یهودی‌ها و مأموران‌شان سمت‌های حساس کشور را برعهده داشتند. و در جنبه‌های گوناگون، امور را در جهت برنامه‌ها و اهداف خود سوق می‌دادند. به عبارتی، آنان طراح و برنامه‌ریز حکومت پهلوی نیز بودند. هشدارهای عالمانه حضرت امام نسبت به خطر گسترده و فزاینده یهود در آن دوران سیاه، در زمره معتبرترین مدارک تاریخی جای دارند. این گنجینه گرانبها، همچنین نشانگر مبارزات حماسی بزرگمردی است که با الهام از فرهنگ عاشورا، به نبرد با دشمن مهاجم برخاست. امام خمینی (ره)، به پیروی از جد بزرگوارش - حسین بن علی (ع) - زمانی پرچم مبارزه را برداشته گرفت که خصم با تمام امکانات خویش، در میدان حاضر بود و همه اهرم‌های قدرت را در دست داشت. در حقیقت، محمدرضا پهلوی به عنوان سرکرده مأموران اسرائیل، ایران شاهنشاهی را پایگاه نظامی و جاسوسی صهیونیسم جهانی ساخته بود. در این میان، حضرت امام که به حقانیت مبارزه‌اش یقین کامل داشت، لحظه‌ای از حرکت پیامبرگونه‌اش باز نایستاد: «امروز به من اطلاع دادند که بعضی اهل منبر را برده‌اند در «سازمان امنیت» و گفته‌اند، شما با سه چیز کار نداشته باشید، دیگر هر چیزی می‌خواهید بگویید؛ یکی، شاه را کار نداشته باشید، یکی هم اسرائیل را کار نداشته باشید؛ یکی هم نگوید دین در خطر است. این سه تا امر را کار نداشته باشید، هر چه می‌خواهید بگویید. خوب؛ اگر این سه تا امر را کنار بگذاریم، دیگر چه بگوییم؟ ما هر چه گرفتاری داریم، از این سه تاست؛ تمام

گرفتاری‌های ما. اسرائیل مملکت را به باد می‌دهد. اسرائیل سلطنت را می‌برد؛ عمال اسرائیلی، آقا! اسرائیل دوست اعلیحضرت است؟ یک چیزهایی، یک حقایقی در کار است... می‌گویند از شاه و اسرائیل حرف نزنید. رابطه بین شاه و اسرائیل چیست؟ شاید به نظر سازمان امنیت، شاه یهودی باشد. این که ادعای اسلام می‌کند و می‌گوید «من مسلمانم» و بر حسب ظواهر هم مسلمان است، شاید سری در کار باشد... ۱۰. افشای نقشه‌های پنهان و خزنده یهود بر ضد دین و امت اسلام، آن هم در زمان اوج قدرت این جماعت در ایران، نه تنها نشانگر بینش عمیق و حکیمانه امام راحل (ره)، بلکه بیانگر مردانگی و همت بلند آن حضرت بود: اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت دانشمند باشد؛ اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت قرآن باشد؛ اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علمای دین باشند؛ اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد. اسرائیل به دست عمال سیاه، مدرسه [= فیضیه] را کوبید؛ ما را می‌کوبند؛ شما ملت را می‌کوبند؛ می‌خواهند اقتصاد شما را قبضه کنند؛ می‌خواهند زراعت و تجارت شما را از بین ببرند؛ می‌خواهند در این مملکت دارای ثروتی باشند، ثروت‌ها را تصاحب کنند به دست عمال خود؛ این چیزهایی که مانع هستند، چیزهایی که سد راه هستند، سدها را بشکنند. قرآن سر راه است، باید شکسته شود؛ روحانیت سد راه است، باید شکسته شود؛ مدرسه فیضیه سد راه است، باید خراب شود؛ طلاب علوم دینی ممکن است بعدها سد راه شوند، باید از پشت بام‌ها بیفتند؛ باید سر و دست آنها شکسته شود. برای این که اسرائیل به منافع خودش برسد، دولت ما به تبعیت اسرائیل، ما را اهانت می‌کند ۱۱ از دیدگاه حضرت امام (ره)، توطئه خزنده و خطرناک یهود برای تسلط بر اهرم‌های قدرت در ممالک اسلامی - از جمله - نه تنها در دوره سلطنت پهلوی، بلکه در گستره‌ای بس طولانی‌تر جریان داشته است: عمال اسرائیل در ایران، در هر جا انگشت می‌گذاری، می‌بینی که یکی از اینها هست: مراکز حساس، خطرناک. این [یهودی]ها آنهایی بودند که در «شمیران» توطئه کردند «ناصرالدین شاه» را بکشند و مملکت ایران را قبضه کنند. اینها حکومت را از خودشان می‌دانند. اینها در کتاب‌هایشان نوشته‌اند، در مقالاتشان نوشتند: «حکومت مال ماست. باید یک سلطنت جدیدی به وجود بیاوریم و یک حکومت جدیدی به وجود بیاوریم»... ۱۲ به منظور شناخت بیشتر بینش ژرف و داهیان حضرت امام و مبارزات حسین‌وار آن مرد بزرگ با دشمن اصلی، بجاست تا به پاره‌ای از اسناد تاریخی اشاره کنیم. طبق مدارک موجود، در دوران حساس مشروطه تا کودتای رضاخان، رئیس‌الوزرا (نخست‌وزیر)های دولت‌های مختلف از مأموران شبکه جهانی یهود و به عبارتی دقیق‌تر: سازمان جهانی «فراماسونری» بودند. این عده، هم از لحاظ فکری و هم از جنبه تشکیلاتی، موظف به فرمانبرداری از کارفرمایان خود بودند و در اجرای برنامه‌های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی آنها از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. صرف نظر از شخصیت‌های مورد اشاره، وزرا و صاحب‌منصبانی دیگر نیز دارای چنین ماهیت و وابستگی‌هایی بودند که تشریح عملکرد خائنانه آنان از عهده این نوشتار خارج است. اینک، به ماهیت یکی از این گونه افراد، به طور گذرا می‌پردازیم. و آگاهان از مسائل تاریخی و سیاسی می‌دانند که با روی کار آمدن رضاخان، کفالت نخست‌وزیری به یکی از چهره‌ها و مهره‌های رمزآمیز تاریخ معاصر ایران، «محمدعلی فروغی»، واگذار گردید. او در دوران سلطنت رضاخان، چهار بار به نخست‌وزیری منصوب شد. پس از روی کار آمدن «محمد رضا پهلوی» و در دوران اول پادشاهی وی نیز فروغی سه بار به نخست‌وزیری رسید. ناگفته نماند که این شخص در دوره قاجاریه هم چندین بار وزیر دارایی، وزیر عدلیه، و وزیر امور خارجه گشته. در برخی دیگر از وزارتخانه‌ها و ادارات مهم آن زمان نیز سمت‌های حساس را دارا بوده است. جالب توجه است که هم سلطنت رضاخان و هم سلطنت پسرش محمد رضا با نخست‌وزیری فروغی شد. او علاوه بر عهده‌داری مأموریت‌های خارجی، جمعاً پنج بار وزیر امور خارجه، چهار بار وزیر دارایی، سه بار وزیر عدلیه، چهار بار وزیر جنگ، یک بار وزیر اقتصاد ملی، و یک بار وزیر دربار بود. ۱۳ با این حال، محمدعلی فروغی بیشتر به عنوان یک دانشمند به جامعه معرفی شده است. خوب است بدانید که جد بزرگ این خانواده فروغی از یهودیان «بغداد» بوده است، و محمدعلی فروغی، خود، از سرکردگان و فعالان سازمان «فراماسونری»، بنیان‌گذار و استاد اعظم «لژ بیداری ایران»، و از خادمان دانشمند مآب یهودیت جهانی در کشور ما بود. ۱۴ به طور مختصر باید به این واقعیت

اشاره نمود که نقش و عملکرد چندین بعدی فروغی و امثال او در تاریخ معاصر ایران، بسیار وحشتناک و تکان‌دهنده است. به این سان، جای تأسف و تعجب است که هنوز جوانان دانشجو و دانش‌پژوه کشور ما، دربارهٔ چنین مهره‌هایی آگاهی کافی ندارند. یهود، برای دستیابی به اهداف پنهان خود، به انتخاب مقام‌های درجهٔ اول کشور بسیار اهمیت می‌داد. در مورد روی کار آمدن رضاخان، همین اشاره کافی است که: صعود سلطنت رضاخان را گامی از سوی صهیونیسم، به منظور تأمین شرایط لازم برای تأسیس «تمدن یهود» در خاورمیانه [و بلکه ایجاد و استقرار سلطنت جهانی یهود] ارزیابی کنیم. این گام توسط «اردشیر ریپورترا»، سرجاسوس انگلیس در ایران، به فرجام رسید و رژیم ضداسلامی مردم ایران، این نیروی عظیم را از منطقهٔ خاورمیانه بیگانه و منزوی سازد. ۱۵ پس از رضاخان، فرزند و ولیعهد او به سلطنت نشست و ادامهٔ نقش و مأموریت پدر به او تفویض شد. در مدت ۳۷ سال سلطنت محمدرضا، سراسر کشور جولانگاه محافل و مأموران «یهودی - ماسونی» گردید. اکثر کسانی که در این مدت به عنوان نخست‌وزیر انتخاب شدند، یا از دستان و اعضای بلندپایهٔ لژهای فراماسونری بودند و یا از دست‌نشانندگان و مأموران یهود و ماسون؛ در این زمینه نیز به نمونه‌ای اکتفا می‌کنیم: «امیرعباس هویدا» از نخست‌وزیران معروف دوران سلطنت محمدرضا پهلوی به شمار می‌رفت. او از نوادگان «میرزا یعقوب» یهودی و از بهائیان مشهور و عضو بلندپایهٔ فراماسونری ایران بود. وی از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶، حدود سیزده سال سمت نخست‌وزیری را بر عهده داشت و در میدانی به پهنهٔ ایران‌زمین، یکه‌تازی می‌کرد: در دوران هویدا، پیوندهای نهان و عیان دربار پهلوی با محافل قدرتمند و چپاولگر غرب و صهیونیسم جهانی، به مستحکم‌ترین شکل خود رسید ۱۶ البته میان کسانی چون «فروغی»، «هویدا»، «منصور»، «زاهدی»، «عالم»، «اقبال» و «شریف امامی» - که در دوران محمدرضا، نخست‌وزیر بودند - و برخی از وزرا و امرا و اشراف‌زادگان - که با محافل پشت‌پردهٔ یهودی - فراماسونری ارتباط پنهان و تشکیلاتی داشتند - چندان نمی‌توان فرق نهاد زیرا همهٔ این افراد در حد توان و موقعیت خویش، خدمات شایانی به محافل جهانی یهود و خیانت‌های جبران‌ناپذیری به ملت ایران و فرهنگ اسلامی این سرزمین کردند. این حقایق حساس، هیچ‌گاه از دید امام خمینی (ره) دور نماند. او در دوران سیاه سکوت و سکون با فریادها و پیام‌های حسین‌وار خود، چهرهٔ دشمنان را افشا نمود و لحظه‌ای در مبارزه با آن سستی نوزید: تأسف بالاتر، تسلط اسرائیل و عمال اسرائیل است بر بسیاری از شئون حساس مملکت؛ و قبضه نمودن اقتصادیات آن، به کمک دولت و عمال دستگاه جبار ۱۷ در دیدگاه امام خمینی، هدف اصلی دشمن آن بود که فرهنگ نورانی اسلام را از صحنهٔ اجتماع بزدايد و علمای راستین را در میان مردم منزوی سازد. «سازمان اطلاعات و امنیت» رژیم شاهنشاهی نیز به دستور کارفرمایان جهانی خویش، با تمام توان در این جهت تلاش می‌کرد: هدف اجانب، قرآن و روحانیت است. دست‌های ناپاک اجانب با دست این قبیل دولت‌ها قصد دارد قرآن را از میان بردارد و روحانیت را پایمال کند. ما باید به نفع یهود آمریکا و فلسطین هتک شویم و به زندان برویم، معدوم گردید، و فدای اغراض شوم اجانب شویم! ۱۸ حضور کارشناسان و مشاوران یهودی در رأس دستگاه پهلوی و مراکز حساس تصمیم‌گیری، از دربار گرفته تا سازمان امنیت و هیأت دولت و سازمان طرح و برنامه و رادیو - تلویزیون و...، از دیگر مسائل اسفناکی بود که امام امت آن را افشا کرد: مشاورین سلاطین سابق علما بودند، «علی بن یقین» بوده است؛ گاهی ائمهٔ اطهار (ع) بوده‌اند. حالا مشاورین چه کسانی هستند؟ اسرائیل! مشاورها از اسرائیل [می‌آیند] ۱۹ ایران عصر پهلوی نه تنها پایگاه نظامی - جاسوسی یهود و آمریکا بود، بلکه طرح‌ها و برنامه‌های مهم حکومت پهلوی به دست یهودیان و فراماسونرها تدوین می‌شد و برای اجرا به شاه و نخست‌وزیر یا دیگر مقام‌های اجرایی ابلاغ می‌گردید. برنامهٔ انحرافی موسوم به «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و ملت» نمونه‌ای آشکار از همین برنامه‌ها بود. این طرح به نام محمدرضا پهلوی شهرت پیدا کرد؛ اما بر آگاهان پوشیده نیست که اصول این طرح، همسو با منافع کارفرمایان جهانی محمدرضا و سرمایه‌داران بزرگ بین‌المللی، به سرکردگی صهیونیسم جهانی طرح‌ریزی گشت. طبق اسناد موجود، این پروژه به دست یکی از یهودیان سرشناس با نام «والت راستو» ۲۰ طراحی گشت. او عضو فعال نهاد نیمه‌مخفی «شورای روابط خارجی آمریکا»، رئیس «شورای برنامه‌ریزی وزارت امور خارجهٔ آمریکا»، مشاوره امنیت ملی آن

کشور، و یکی از طراحان اصلی جنگ افتضاح بار ویتنام بود ۲۱ این جامعه‌شناس امریکایی در خانواده یهودی «ویکتور هارون» به دنیا آمد و مدتی دراز مشاور کاخ سفید بود. حدود یک دهه (۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ م. = ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۹ ش.) نام این فرد بر جامعه‌شناسی غرب سنگینی می‌کرد ۲۲ در محافل مخفی جهانی، «والت راستو»؛ و در دنیای پیدای سیاست، محمدرضا پهلوی و برخی دیگر به عنوان طراحان «انقلاب سفید شاه و ملت» معروف شدند اما در حقیقت، نهادهای نیمه‌پنهان یهودی - که «راستو» عضوی از آن خانواده بود - کارگزاران اصلی این فتنه بودند. چه اندیشه‌مندانه و آگاهانه است این سخن امام خمینی: «این اصلاحات ادعایی [انقلاب شاه] به نفع بازرگانی آمریکا و اسرائیل در ایران بود.» ۲۳ در این مورد نیز حضرت امام با بینش عمیق خویش، نوک پیکان مبارزه را به سوی محمدرضا و کارفرمایان یهودی‌اش نشانه گرفت این بزرگ‌مرد مبارز که مرکز جهانی توطئه و فتنه را کاملاً شناخته بود، پس از عتاب‌های مکرر به شاه و صاحب‌منصبان درجه اول کشور، با قدرت و صلابت، به آنان فرمود: آقا مگر شما یهودید؟ مگر مملکت ما، مملکت یهود است؟ ۲۴ و آنگاه، علمای اسلام را به میدان این مبارزه سرسختانه دعوت کرد: خطر اسرائیل و عمال ننگین آن، اسلام و ایران را تهدید به زوال می‌کند. من برای چند روز زندگی با عار و ننگ ارزشی قائل نیستم و از علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین انتظار دارم که با تشریک مساعی، قرآن و اسلام را از خطری که در پیش است نجات دهند ۲۵ در دوران سلطنت پهلوی، صهیونیست‌ها با جدیت تمام به فعالیت‌های خزنده فرهنگی و اطلاعاتی پرداختند و کوشیدند تا اندیشه‌های غیراسلامی و یهودی‌گرانه را در ایران، خصوصاً در میان قشر جوان، رواج دهند. این، خود حقیقتی است قابل تأمل که متأسفانه کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. طبق اسناد و مدارک تاریخی، پس از شهریور ۱۳۲۰، مجدداً و به تدریج، «یهودگرایی» به شکل روشنفکران غرب‌گرای ایران ترویج شد. [...] طبق اسناد موجود، «یعقوب نیمرودی» در سال ۱۳۳۴ وارد ایران شد و هدایت شبکه «موساد» در ایران را به عهده گرفت. در نتیجه عملکرد اطلاعاتی و سیاسی و فرهنگی سرویس‌های جاسوسی غرب بود که رژیم پهلوی در دهه ۱۳۴۰ به نزدیک‌ترین متحد اسرائیل و بزرگ‌ترین پایگاه صهیونیسم در منطقه بدل گردید. این موفقیت تا حدود زیادی با نام یعقوب نیمرودی و شگردهای زیرکانه او پیوند خورده است. یعقوب نیمرودی به عنوان رابط موساد (سرویس «زیتون») با ساواک، نقش تبدیل ساواک به زائده سازمان اطلاعاتی محدود نبود و وی با هدایت «لرد ویکتور روچیلد» [یهودی] و در همکاری با «شاپور ریپورتر»، مجری طرح‌های پیچیده‌ای در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی، نیز بود. از جمله این طرح‌ها باید به تبلیغ پیشرفت‌های «ملت ستمدیده یهود» در میانه «دریای توحش عرب» و بهره‌گیری از «ناسیونالیسم ایرانی» به منظور القای پیوندهای باستانی ایرانیان و یهود، همزمان با ترویج «عرب‌ستیزی» اشاره کرد. [...] از سوی آنان، چنین القا شد که گویا بین آیین کهن ایرانیان و دین یهود، وجوه اشتراک فراوان بوده است؛ و همان‌گونه که «کوروش» منجی «قوم یهود» بود، ایران کنونی نیز باید حامی و نجات‌بخش قوم یهود باشد. روشن است که این تبلیغات، حرفی جز جدایی مردم ایران از ملل مسلمان منطقه و ایجاد همدردی با مهاجرین یهودی در فلسطین و یا حداقل بی‌تفاوتی را پی نمی‌گرفت. این مشی تبلیغاتی، حرفی جز جدایی مردم ایران از مردم مسلمان منطقه و ایجاد همدردی با مهاجرین یهودی در فلسطین و یا حداقل بی‌تفاوتی را پی نمی‌گرفت. این مشی تبلیغاتی، نقش پس پرده «روچیلد»‌های بریتانیا را در هدایت عوامل ایرانی «این‌تلیجنس سرویس» نشان می‌دهد. [در ضمن، باید] توجه داشته باشیم که برخی از متنفذترین عوامل ایرانی بریتانیا چون «قوام الملک شیرازی» و «ذکاءالملک فروغی» طبق روایت یهودی بوده‌اند. حضرت امام خمینی (ره) با آگاهی از همین واقعیت‌ها، پیامبروار هشدار داد: اسرائیل در تمام شئون سیاسی و نظامی ایران دخالت دارد و ایران به صورت پایگاه نظامی اسرائیل درآمده و کشور زیر چکمه یهود پایمال می‌شود ۲۷ همچنین، امام یک خطر بزرگ فرهنگی را نیز گوشزد فرمود: «ذخایر ما این جوان‌ها هستند. جوان‌های ما را دارند اغفال می‌کنند؛ دارند به آنها تزریق می‌کنند که هر بدبختی شما دارید از اسلام است.» ۲۸ آن حضرت در ادامه همین سخنرانی، درباره تبلیغات انحرافی و نیت پلید یهود در ایران، فرمود: در دو روز پیش از این، سه روز پیش از این، در شانزده شهریور، در تهران، «دروازه دولت»، یک بساطی یهودی‌ها درست کردند: چهارصد پانصد نفر

یهودی دزد دور هم جمع شدند و غایت حرفشان این بوده است؛ یکی شعاری برای یکی دادند و یک فحش به یکی دادند. آن وقت گفته‌اند: «مجد مال یهود است. یهود برگزیده خداست. ما ملتی هستیم که باید ما حکومت کنیم.» ۲۹ این، نشان می‌دهد که در عصر پهلوی، یهودیان بسیار بیشتر از دیگر اقلیت‌ها و حتی مسلمانان، دارای آزادی و اختیار بوده‌اند. بی‌فایده نیست که به اعتراف یکی از نویسندگان یهودی در این باره اشاره شود. «حیب لوی» نوشته است: سلطنت این پادشاه بزرگ [رضاخان] انقلاب عظیمی در بهبود وضع آزادی و آسایش یهودیان ایران پدید آورد. و اگر گفته شود که زمان «رضا شاه کبیر» برای یهودیان ایران نظیر زمان «کورش کبیر» و عصر فرزند او «محمد رضا شاه» نظیر عصر «داریوش اول» گردید، راه اغراق نیموده‌ایم. آزادی یهودیان ایران و اجرای اعلامیه «بالفور» که - در زمان رضا شاه کبیر بود - و اجتماع پراکندگان در زمان محمد رضا شاه، این دو نظر را تقویت و تأیید می‌کند ۳۰ یکی از برنامه‌های بسیار مفتضحانه که با طراحی یهودیان و صرف هزینه‌ای هنگفت، در زمان سلطه محمد رضا پهلوی، اجرا شد، «جشن دوهزار و پانصد ساله شیراز» بود: اطراف مملکت ایران در این مصیبت گرفتار هستند؛ و میلیون‌ها تومان خرج «جشن شاهنشاهی» می‌شود. از قراری که یک جایی نوشته بود، برای جشن خود تهران، هشتاد میلیون تومان اختصاص داده شده است. این، راجع به خود شهر است. کارشناسان اسرائیلی مشغول به پا داشتن این جشن هستند؛ و این تشریفات را آنها دارند درست می‌کنند: این اسرائیل که دشمن اسلام است و الآن در حال جنگ با اسلام است؛ این اسرائیل که «مسجد الاقصی» را خراب کرد - و دیگران می‌خواستند ترمیم کنند و روپوشی کنند جرم اسرائیل را؛ نفت از ایران رفته است و در رادیوهای بزرگ دنیا گفته شده است کشتی نفت ایران برای اسرائیل که در حال جنگ با مسلمین است رفته است. اینها کارهایی است که برایشان باید جشن گرفت. ۳۱ امام خمینی (ره) ضمن نکوهیدن فسادگری‌های شاه و یهودی‌ها در ایران، سکوت برخی از روحانیان و طلاب را به باد انتقاد گرفت و از آنها خواست که دست کم با نوشتن یک نامه اعتراض آمیز، با این فسادگری‌ها مقابله کنند: اگر علمای ایران دسته‌جمعی اعتراض کنند، همه‌شان را می‌گیرند؟ همه علمای ایران را می‌گیرند و اعدام می‌کنند یا تبعید می‌کنند؟! اگر از تمام مملکت ایران، حجت‌الاسلام و آیت‌الله دارد - اگر اینها اعتراض بکنند و این مهر سکوت را بردارند و این امضا را - که سکوت آنها امضا حساب می‌شود - این مهر را بردارند، سکوت را بردارند، همه آنها را از بین می‌برند؟! آنها اگر می‌خواستند از بین ببرند، اولش خوب بود مرا از بین ببرند. نبردند از بین؛ صلاحشان نمی‌دانند. ای کاش صلاحشان بود! من می‌خواهم چه کنم این زندگی را؟ مرگ بر این زندگی من! ۳۲ بزرگ پرچمدار اسلام پابرهنگان و مستضعفان، هرگونه حرکت مرموز یهود در کشورهای اسلامی را توطئه‌ای در مسیر تحقق استراتژی توسعه طلبانه صهیونیسم و ترویج فرهنگ یهودی - بنی اسرائیلی می‌دانست. از این رو، بهانه‌های بنی اسرائیلی عافیت طلبان و دنیاخواهان خاموش را ناموجه شمرد و فرمود: کفایت می‌کند که ما جمع بشویم در مسجد کذا و کذا و فقه بخوانیم و اصول بخوانیم، لکن غافل باشیم از همه جهات مسلمین؟ غافل باشیم از این یهود می‌خواهد ممالک اسلامی را قبضه کند؟ تا اینجا برسد؛ تا همه جا برسد؛ این امور را می‌خواهد خراب کند. ما باید غافل باشیم از این؟ ۳۳ زین العابدین صدیق پی‌نوشت‌ها؟: پژوهش صهیونیت، ج ۱، مرکز فرهنگی ضیاء اندیشه. ۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۴؛ ۱ فروردین ۴۱. ۲. همان، ص ۵۲، ۲۸ اردیبهشت ۴۲. ۳. صحیفه نور، ج ۱؛ ص ۳۴؛ اسفند ۱۳۴۱. ۴. همان، ص ۱۲؛ ۱۷ شهریور ۶۱. ۵. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۳۸؛ ۲۱ بهمن ۶۰. ۶. همان؛ ص ۱۲۸؛ ۲۵ فروردین ۶۱. ۷. صحیفه نور، ج ۱؛ ص ۲۰۷. ۸. همان؛ ص ۵۶؛ ۱۳ خرداد ۴۲ (روز عاشورا). ۹. همان؛ ص ۵۷؛ ۱۳ خرداد ۴۲ (روز عاشورا). ۱۰. همان، ص ۵۴؛ ۱۳ خرداد ۴۲ (روز عاشورا). ۱۱. رحمانی، شمس‌الدین، فرهنگ و زبان، ص ۱۲۹ و ۱۳۰. ۱۲. ر.ک: همان، صص ۱۷۰-۱۲۵، فصل ویژه «محمدعلی خان فروغی». همچنین بنگرید به: کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲. ۱۳. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (جستارهایی از تاریخ معاصر ایران)، ج ۲؛ ص ۱۲۴. ۱۴. همان، ص ۳۶۷. ۱۵. صحیفه نور، ج ۱؛ ص ۶۲؛ ۱۸ فروردین ۱۳۴۳. ۱۶. همان؛ ص ۲۷؛ ۱۳۴۱. ۱۷. همان، ص ۱۱؛ ۱۰ فروردین ۱۳۴۱. ۱۸. ۱۹. Walt Rostow. جهت آشنایی بیشتر با این یهودی، بنگرید به: سایه‌های قدرت از «جیمز پرلاف». ۲۰. فردوست، همان،

ج ۲؛ ص ۳۰۲. ۲۱. امام خمینی: «راه امام، کلام امام»، مصاحبه با روزنامه «السفیر»؛ ۱ بهمن ۱۳۵۷. ۲۲. صحیفه نور، ج ۱؛ ص ۵۶؛ ۱۳ خرداد ۱۳۴۲. ۲۳. همان؛ ص ۷۷؛ ۲۵ اردیبهشت ۴۳. ۲۴. فردوست، همان، ج ۲؛ ص ۱۲۶ تا ۱۲۸. ۲۵. صحیفه نور، ج ۱؛ ص ۱۵۷؛ ۱۹ بهمن ۴۹. و همان، ص ۴۶؛ ۱۲ اردیبهشت ۴۲. ۲۶. همان؛ ص ۹۱ تا ۹۲؛ ۱۸ شهریور ۴۳. ۲۷. همان. ۲۸. لوی، حبیب، تاریخ یهود ایران، ج ۳، ص ۹۵۹. ۲۹. صحیفه نور، ج ۱؛ ص ۱۶۸؛ ۶ خرداد ۵۰. ۳۰. همان؛ ص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ ۶ خرداد ۵۰. ۳۱. همان؛ ص ۱۷۰؛ ۶ خرداد ۱۳۵۰.

هالیوود و فرجام جهان-۱

فرجام جهان از دیدگاه هالیوود اصولاً بر اساس دو اصل دنبال شده است: یکی آنکه بشر به دلیل پرداختن به انرژی هسته‌ای و در نهایت بمب اتمی باعث نابودی حیات در کره زمین خواهد شد، و دیگر آنکه یک برخورد نهایی بین نیروهای شرّ و کافر (اعراب و مسلمانان) علیه مسیح موعود و کشور بزرگ اسرائیل به نابودی و تخریب اکثر شهرهای جهان می‌انجامد و این همان جنگ «آرمگدون» است که حاوی بخشی از اعتقادات بنیادگرایان انجیلی امریکا است که یک پنجم آمریکا را تشکیل می‌دهند. آنها ضمن در آمیختن مسیحیت با صهیونیسم، منتظر آن واقعه - حضور مسیح (ع) -، برپایی مملکت بزرگ اسرائیل و ساخت معبد «هیکل سلیمان» بر خرابه‌های مسجدالاقصی هستند. در اینجا نگاهی به تاریخ استفاده از انرژی هسته‌ای به عنوان یک سلاح کشتار جمعی خواهیم داشت ابوالحسن علوی طباطبائی فیلم‌سازی در سینمای هالیوود یکی از مهم‌ترین روش‌های ممکن است که توسط دنیای غرب برای به اصطلاح جا انداختن فرهنگ و ایدئولوژی غربی در زمینه پایان دنیا با وسعت و با کلیه امکانات مورد استفاده قرار گرفته است. در این نوع فیلم‌سازی با استفاده از «ژانر» یا گونه علمی - تخیلی همواره تصویری از آینده به شکلی داستانی و گیرا ترسیم گردیده و سعی شده تا با استفاده از عناصر تحلیل و هیجان و شگفتی به بیننده این گونه فیلم‌ها بقبولاند که آینده جهان آن گونه خواهد بود که آنها تصویر می‌کنند. این مسئله تصویری ریشه در ادبیات دارد و کتب علمی - افسانه‌ای نویسندگانی چون «ژول ورن»، «ری برادبری»، «هربرت جرج ولز» «آرتورسی کلاک» و تعدادی از نویسندگان رمان‌های علمی - تخیلی را در بر می‌گیرد. در تمام این آثار تنها به این نکته اشاره شده که غرب سفیدپوست با دسترسی به علم و فن آوری به پیشرفت‌های حیرت‌انگیز بر همه چیز مسلط شده و بر همه ارکان عالم هستی، چنگ بیندازد. در واقع در اندیشه سلطه‌جوی غربی و به ویژه در آینده‌نگری آنها به خوبی می‌توان ندای فرعونیت و «انا ربکم الاعلی» را شنید. از دیدگاه آنها معارضه و مبارزه با انسان‌ها در آینده همواره مسئله‌ای حل شده است. غربی‌ها جهان را همواره شامل دو قطب پیشرفته و عقب‌افتاده دانسته‌اند. معیار چنین پیشرفت و پس‌رفت، ترقی علمی و صنعتی و انباشت ثروت و قدرت‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی است، در حالی که دیگر برای همگان این حقیقت افشا گردیده که اختلاف شرق و غرب از ابتدا به ویژه در سال‌های جنگ سرد (۱۹۹۱-۱۹۴۶) یک بازی سیاسی بود برای تحمیل مردم تا آنان را با انتخاب یکی از دو بر قدرت به عنوان قیم و سرپرست و پشتیبان داشته باشند؛ حال آنکه حقیقت ماجرا چیز دیگری بود. هر دو ابرقدرت یک ماهیت داشتند که آن هم استکبار و سلطه‌جویی بود. حتی بعداً افشا شد که شرق مارکسیست خود زاییده و آلت فعل غرب مال‌اندوز بوده است. هالیوود همواره درباره جنگ جهانی آینده، خطر بمباران هسته‌ای، انفجار جمعیت و فاجعه گرسنگی، آلودگی محیط‌زیست و بیماری‌های همه‌گیر و مهلک و غیره تبلیغات فراوانی از طریق فیلم، نوار ویدیویی و سی‌دی و دی‌وی‌دی به سرتاسر جهان داشته است. هدف اصلی و پشت پرده سیاست‌گزاران سینمایی آمریکا ترساندن مردم دنیا، تحمیل راه‌حل‌های از پیش ساخته شده و محکم کردن بندهای بردگی و اسارت آنها است، نه آنکه بخواهند توجه انسان‌ها را به خطراتی که بشر در پیش رو دارد، جلب کنند. باید توجه کرد که در واقع تصویر حقیقی جهان، تصویر یک جنگ و مبارزه اساسی بین دو نیرو است: یکی قدرت‌های استکباری با همه ترفندهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و مجهز به یک شبکه تبلیغاتی وسیع شامل

وسائل ارتباط جمعی و دوم توده‌های عظیم و بیکاران چندمیلیاردی انسان‌ها که در سرتاسر جهان، حتی در همان کشورهای به اصطلاح متمدن و ابرقدرت و قلدر حضور دارند. فرجام جهان از دیدگاه هالیوود اصولاً بر اساس دو اصل دنبال شده است: یکی آنکه بشر به دلیل پرداختن به انرژی هسته‌ای و در نهایت بمب اتمی باعث نابودی حیات در کره زمین خواهد شد، و دیگر آنکه یک برخورد نهایی بین نیروهای شرّ و کافر (اعراب و مسلمانان) علیه مسیح موعود و کشور بزرگ اسرائیل به نابودی و تخریب اکثر شهرهای جهان می‌انجامد و این همان جنگ «آرمگدون» است که حاوی بخشی از اعتقادات بنیادگرایان انجیلی امریکا است که یک پنجم آمریکا را تشکیل می‌دهند. آنها ضمن در آمیختن مسیحیت با صهیونیسم، منتظر آن واقعه - حضور مسیح (ع) -، برپایی مملکت بزرگ اسرائیل و ساخت معبد «هیکل سلیمان» بر خرابه‌های مسجدالاقصی هستند. در اینجا نگاهی به تاریخ استفاده از انرژی هسته‌ای به عنوان یک سلاح کشتار جمعی خواهیم داشت. کشف بمب اتم و نقش دانشمندان یهودی در سال ۱۹۳۹م. «لئوسیلارد» فیزیکدان یهودی اهل مجارستان، از جمله افرادی بود که خبر شکستن هسته اورانیوم را دنبال می‌کرد. وی می‌دانست که اگر مقداری اورانیوم شکسته شود، انرژی حاصل از آن بسیار زیاد و انفجاری خواهد بود. به علاوه نیروی انفجاری مقدار خیلی کمی از اورانیوم با هزاران تن از مواد منفجره معمولی برابر است. او به دلیل توسعه‌طلبی و محدودیت‌هایی که «هیتلر» برای یهودیان ایجاد کرده بود، اروپا را ترک گفته و به امریکا مهاجرت کرد و در آنجا با «آلبرت انیشتین» دانشمند یهودی که وی نیز از آلمان فرار کرده بود، ملاقات کرد. چندی بعد بزرگان قوم یهود در امریکا انیشتین را واداشتند که نامه‌ای به «فرانکلین روزولت» - رئیس‌جمهور وقت امریکا - نوشته و وضعیت این اختراع جدید و امکان دستیابی هیتلر به آن را شرح دهد. البته لازم به ذکر است که آلمان نازی در دوران جنگ جهانی دوم بمب اتمی نساخت، گرچه تعداد زیادی از فیزیکدانان آلمانی که از کشورشان فرار کرده بودند، مسلماً برنامه تحقیقات هسته‌ای داشتند. اما در سال ۱۹۴۲ مخازن اساسی آنها در کشور نروژ منفجر شد و برنامه تحقیقاتی نظامی آنها دچار رکود گردید. از آن تاریخ به بعد آلمان تحقیقات نظامی خود را در ساختن بمب‌های راکت‌دار خودکار متمرکز ساخت و باید اضافه کرد که تا سال ۱۹۴۵ آلمان نازی راه درازی در ساختن سلاح هسته‌ای در پیش داشت. به هر حال انیشتین نامه‌ای به روزولت نوشت و طرح ساخت و تولید بمب اتمی را به وی توصیه کرد. در اینجا نکته‌ای تاریخی وجود دارد. در سال ۱۹۴۷ به آلبرت انیشتین معروف پیشنهاد شد که اولین رئیس‌جمهور اسرائیل باشد. او تقریباً این پیشنهاد را پذیرفته بود ولی در نهایت منصرف گردید. تاریخ نامه مذکور به رئیس‌جمهور آمریکا، دوم ماه آگوست ۱۹۳۹ بود و یک ماه بعد، جنگ جهانی دوم در اروپا آغاز گردید. در تاریخ هشتم دسامبر سال ۱۹۴۱ بالاخره روزولت دستور تولید بمب هسته‌ای را صادر کرد. درست روز بعد، ارتش ژاپن به «پرل‌هاربور» حمله کرد و ایالات متحده خود را درگیر جنگ جهانی دوم یافت. دانشمندان مقیم امریکا و انگلستان که بعضی از آنها نیز یهودیان فراری از کشور آلمان و کشور ایتالیا بودند، علناً اعلام کردند، از اینکه هیتلر به اسرار ساختن بمب اتم پی برده و آن را تولید کند وحشت دارند و حتی پیش‌بینی می‌شد که در این صورت هیتلر فاتح جنگ و آلمان قدرتمندترین دولت جهان خواهد شد. در سال ۱۹۴۱ نیز یک کمیته علمی - سیاسی به نام «ماد»، (MAAD) طی گزارشی محرمانه به دولت انگلستان خواستار تولید بمب اتمی شد و تأکید کرد که بدون تردید انجام این امر نتایج قاطعی در جنگ خواهد داشت. پروژه مانهاتان و آغاز عصر اتم در سال ۱۹۴۲ یک پروژه نظامی تحقیقات اتمی در آمریکا تأسیس شد. این پروژه بسیار سری بود و میلیون‌ها دلار برای ساختمان ایستگاه‌های تحقیقاتی آن خرج شد. طولی نکشید که هزاران دانشمند، تکنسین و مهندس در آن استخدام شدند. «انریکو فرمی» دانشمند ایتالیایی که قبلاً در سال‌های دهه ۱۹۳۰ در مورد سرعت نوترون‌ها و برخورد آنها با هسته اتم پژوهش‌های مفیدی انجام داده بود نیز به آمریکا پناهنده شد و رهبری گروه تحقیق در زمینه واکنش‌های زنجیره‌ای حاصل از شکستن هسته اتم را بر عهده گرفت. پروژه مانهاتان تحت کنترل یک ژنرال ارتش آمریکا به نام «لسلی گرووز» بود و یک فیزیکدان آمریکایی به نام «جی. رابرت اوپنهایمر» سرپرستی تیم تحقیقاتی را که شامل برخی از درخشان‌ترین فیزیکدانان جهان مانند «فرمی» بودند بر عهده داشت. البته نخستین راکتور هسته‌ای

در سال ۱۹۴۲ در شیکاگو زیر نظر فرمی ساخته شده بود. در این راکتور تجزیه هسته یا تولید نیرو از اتم به طور مداوم صورت می‌گرفت و واکنش زنجیره‌ای کنترل شده هم به دست آمده بود. این تجارب موفقیت‌آمیز نشان می‌داد که ساختن بمب اتمی و همچنین استفاده از نیروی اتمی برای مقاصد صلح‌جویانه امکان‌پذیر است. این رویداد را آغاز «عصر اتم» می‌نامند. پس از آن با استفاده از روش‌های گوناگون اورانیوم و پلوتونیوم کافی برای استفاده در چند بمب تولید شد. مهندسان بمب را طرح‌ریزی کردند و بررسی نمودند که چگونه می‌توان به وسیله بار «تی.ان.تی» آن را منفجر کرد و این تجربه‌ها تا اواسط سال ۱۹۴۵ تکمیل شد. ادامه دارد...

آمریکا در ترازوی نقد جیمز بوفارد

متن حاضر، حاصل مصاحبه‌ی شبکه‌ی تلویزیونی «الجزیره» با دکتر جیمس بوفارد، متفکر سیاسی آمریکا است که در باره‌ی نقد جریان نو محافظه‌کار مسیحی صهیونیست حاکم بر کاخ سفید بر گزار شده است. به نظر این صاحب نظر، نومحافظه‌کاران بسیاری از نفوذ خویش را از دست داده‌اند و بیش از هر جریان دیگری در ایالات متحده مشوق و تحریک کننده‌ی بوش در آغاز جنگ، شکنجه و ترور بودند و البته نسبت به ایشان واکنش‌های منفی نیز مشاهده می‌شود، اما چون از نفوذ بسیاری برخوردارند چندان اثرگذار نیستند و آنها به این فکر هستند، تا در آینده نیز نفوذ خویش را ادامه داده و حتی گسترش بیشتری دهند. متن کامل این گفت و گو را به خوانندگان گرامی موعود تقدیم می‌کنیم. در هفت فوریه سال جاری مجله «نیوزویک» گزارشی تحت عنوان: «طغیان در کاخ» چاپ و منتشر کرد که طی آن به نام و سمت شخصیت‌های برجسته و نومحافظه‌کار کاخ سفید اشاره کرد که از سیاست بوش سرپیچی نموده و با آن مخالفت کردند. غیر از آن «روزنامه ایندپندنت» انگلیسی در نهم مارس سال جاری دو صفحه‌ی اول روزنامه خود را به بیان نظرات پنج تن از رهبران نومحافظه‌نویین اختصاص داد که با بوش به مخالفت برخاستند و از دستورات وی سرپیچی نمودند؛ از جمله «ویلیام برکلی»، «فرانسیس فوکویاما»، «آنتونی سولیوان»، «ریچارد پرل»، که این گزارش به بیان نظرات و ایده‌های این افراد و خواسته‌ها و اهداف دولت بوش پرداخته بود. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا طرح و برنامه نومحافظه‌کاران به پایان رسیده، و یا اصل و مبدأ بوش و دولتش به پایان رسیده است. من اطمینان ندارم که دولت بوش اصلاً اصول و مبادی جز استیلا- و غلبه بر بخش بزرگتری از جهان داشته باشد بوش سه روز پس از حملات ۱۱ سپتامبر اعلام کرد، حمله‌ای صلیبی را تدارک و رهبری خواهد کرد تا جهان را از شرارت پاکسازی کند اما امید خود را بر بادرفته دید، چون بسیاری از آمریکایی‌ها این سخن را احمقانه و خطرناک یافتند و این باعث شد، محافظه‌کاران بسیاری موقعیت خویش را از دست بدهند، چون حامی اصلی این شر بودند. با این حال ستون‌های اصلی این جریان نفوذ خویش را حفظ کردند و به چاپ و انتشار نوشته‌ها و مطالب خویش در مطبوعات از جمله «روزنامه واشنگتن پست» یا «نیویورک تایمز» یا «لس آنجلس تایمز» ادامه دادند بنابراین با کمال تأسف هنوز ابعاد مهم این جریان که یکی از خطرناک‌ترین جریانات شکل یافته در تاریخ جدید ایالات متحده به شمار می‌آید و نفوذ بسیاری در دولت به دست آورده و همچنان از این نفوذ برخوردارند، آشکار نشده علی‌رغم اینکه دیدگاه آمریکایی‌ها نسبت به آنها بسیار تغییر پیدا کرده و مردم اعتماد خود را نسبت به ایشان از دست داده‌اند. اما آیا ممکن است این مخالفت‌ها بر دولت بوش تأثیر منفی بگذارد و از قدرت و نفوذ دولت آمریکا بکاهد، با توجه به اینکه تأثیر بسیار زیادی در افزایش اقتدار دولت بوش داشته‌اند؟ بله، تأثیراتی خواهند گذاشت، از جمله اینکه بوش دیگر حامی، پشتیبان و پاسداری برای افکار خویش که متأثر از افکار و اندیشه‌های نومحافظه‌کاران است، نخواهد داشت، چون تا به حال روال بر این بوده که آنان از دروغ‌ها و اشتباهات بوش دفاع و حمایت نمایند و آخرین نمونه آن ترساندن ملت آمریکا از برنامه‌های هسته‌ای ایران است و شما می‌دانید، با اینکه دولت یا کشور آمریکا، کشور دموکراتی است، اما همین آزادی خطری برای این کشور به شمار می‌آید، چون اکثر مردم نادان و بی‌اطلاع هستند.

این باعث میشود تا هرگونه که دولت تمایل داشته باشد، افکار و اندیشه‌های مردم را شکل دهد و به هر سمتی که بخواهد، آن را سوق دهد که علناً نیز جریان محافظه‌کاران نوین چنین کردند و در آینده نیز همین کار را انجام خواهند داد. در ۲۵ مارس سال جاری مقاله‌ای به قلم شما انتشار یافت و در آن عنوان کردید که اکثر مردم آمریکا در سیاست نادان و جاهل هستند و از آنچه رهبران سیاسی‌شان انجام میدهند، بی‌اطلاعند. «مجله ژورنال جغرافی» در نظرسنجی اخیر که منتشر کرد، عنوان نمود که اکثر مردم آمریکا اطلاع ندارند، مرکز ایالت‌های آمریکا چه شهرهایی هستند و بسیاری از موقعیت عراق و آمریکا در نقشه جهان که آمریکا در آن مشغول جنگ است، آگاهی ندارند، آیا بی‌اطلاعی و نادانی ملت آمریکا در نفوذ جریان نومحافظه‌کار مؤثر است؟ بوش از نادانی و جهالت مردم آمریکا بسیار استفاده می‌کرد، به همین دلیل توانست برای دومین بار نیز به ریاست‌جمهوری مردم آمریکا انتخاب شود. رأی‌دهندگان به بوش که با تفاوت ۱/۸٪ آرا بر رقیب دیگر پیروز شدند، تصور می‌کردند در عراق همه چیز به خوبی پیش می‌رود، اما یک سال و نیم پس از آن، همه دریافتند تصور اینکه همه چیز در عراق بر وفق مراد است، غیرمنطقی است، و اگر چنین مینداشتند، در واقع اعمال و کرده‌های دولت را نادیده می‌گرفتند، به همین دلیل در نمیابند که دولت به نوعی حق و حقوق ایشان را زیر پا گذاشته است. به عنوان مثال مردم آمریکا نام بسیاری از اعضای کنگره یا مجلس سنا را نمیدانند، حتی خود این نمایندگان نیز بسیاری اطلاع ندارند که قوانینی در قانون اساسی آمریکا وجود دارد که این تجاوزات و تعدیها را علیه آمریکا محکوم و این نمایندگان را نیز محکوم مینماید، همچنین اطلاع ندارند که قانون، بازداشت افراد را به دلیل اتهامات واهی توسط دولت محکوم میکند. با اینکه بنیانگذاران آمریکا آرزو داشتند، ایالات متحده کشوری باشد که قانون در آن حرف اول را بزند، اما طی پنج شش سال اخیر به دولت اجازه داده شد، قانون را چه به شکل شکنجه و آزار مردم یا استراق سمع یا دروغ گفتن را زیر پا بگذارد تا کشور را به جنگ علیه کشوری دیگر وادارد. هیچ یک از موارد فوق مهم نبود، و این باعث شد تا بوش تعریف جدیدی از آزادی ارائه دهد و آزادی در حال حاضر آزادی است که بوش تعریف میکند و مدنظر دولت اوست. اشکال دیگر مخالفت و زیر پا گذاشتن قانون توسط دولت بوش کدام است؟ به عنوان مثال مردم آمریکا، این اواخر دریافتند، آژانس امنیت ملی آمریکا، به صورت غیرقانونی اقدام به بازداشت هزاران آمریکایی به اتهامات واهی در سال ۲۰۰۲ کرده است. همچنین چند روز اخیر دریافتیم که به دلیل فشار دولت بر شرکت‌های سازنده تلفن، بسیاری از مکالمات تلفنی برای دولت ضبط شده‌اند، همچنین دولت دست به بازرسی‌هایی زده که هیچ کدام آنها قانونی و با مجوز قضایی نبوده است، بنابراین آنچه که دولت بوش انجام میدهد، ناقض حقوق شهروندی در آمریکا به نام دفاع از حقوق بشر است و متأسفانه بسیاری از آمریکایی‌ها از این موضوع بی‌اطلاعند. اما رئیس‌جمهور آمریکا گفته است که این کارها به دلیل حمایت از مردم آمریکا انجام میشود و کنگره از تمام این اقدامات مطلع است. بوش همیشه دروغ می‌گوید، چون کنگره در مواقع نادر و اندک از اقدامات دولت اطلاع می‌یابد و تمام اقدامات دولت به نام حمایت و دفاع از مردم توجیه می‌شود و بوش به گونه‌ای عمل می‌کند که گویی دیکتاتوری منتخب بر آمریکا حاکم است و به دلیل دست یافتن بر آرای بیشتر از حریف خود پیش افتاده و این باعث شده تا تصور کند که چون رأی بیشتری از حریف خود به دست آورده بنابراین می‌تواند، هر آنچه می‌خواهد انجام دهد و این اقدامات وی ضروری و الزامی است، در حالی که عدم تعهد و پایبندی خویش را به قانون اساسی نیز اعلام کرده است و قوانین بسیاری توسط وی زیر پا گذاشته شده اما این مهم نیست چون بوش می‌گوید، این نقض قوانین برای دفاع از کشور مهم است همچنین بسیاری از سیاستمداران مخالف بوش اکنون در «گوانتانامو» به سر می‌برند، درحالی که هیچ اقدام مخالفی علیه دولت انجام نداده‌اند و آنها را با دیگر متهمانی که به اتهامات واهی از عراق و افغانستان گردآوری کرده، به آنجا فرستاده است. او تمام این کارها را انجام داد تا قدرت مطلق را به دست آورد، در حالی که نمی‌داند، تمام این اعمال و تداوم خونریزی در عراق و افغانستان، آمریکا را به ورطه خطر بزرگتری میاندازد. بوش در سخنرانی هفتگی خویش گذشته تأکید کرد که دولت‌ش تلاش می‌کند از طریق دستیابی به نوارهای مکالمه تلفنی میلیون‌ها شهروند، «القاعده» را ردیابی کند اما تأکید کرد، این

اقدامات به خاطر القاعده و نه صرف آگاهی از مکالمات شهروندان آمریکایی صورت می‌گیرد. اگر این اعمال برای مردم توجیه شده است، پس چرا تمام مکالمات یکباره از بین می‌روند. بوش می‌گوید، بسیاری از یاران و حامیان القاعده در آمریکا به سر می‌برند، در حالی که زمان انتخابات می‌گفت «هیچ استراق سمعی بدون مجوز قانونی و قضایی صورت نخواهد گرفت» و این را بارها تکرار کرد که البته در آن موقع چنین بود. من تعجب می‌کنم که آمریکایی‌ها چگونه تمام این دروغ‌ها را نادیده می‌گیرند و به بوش اعتماد دارند و پس از زیر پا گذاشتن قوانین، همچنین تلاش‌های وی جهت کسب اقتدار و قدرت مطلق که تمام آنها فاجعه‌ای برای ملت آمریکا به شمار می‌آید، اطمینان کنند. اما آمریکایی‌ها برای دومین بار بوش را انتخاب کردند و همچنان مطبوعات آمریکا تبلیغ می‌کنند که بوش امانتدار ملت آمریکاست و حافظ این ملت است، شما چه نظری دارید؟ من نظر دیگری دارم، چون تصویر اسمی که از بوش ارائه شده با آنچه هست تفاوت دارد، به گونه‌ای که حتی از گفتن آن خجالت می‌کشم، چه برسد که این مطالب را در برنامه‌ای بیان کنم که هزاران خانواده و بیننده ناظر آن هستند. از زمان رسیدن بوش به قدرت، مطبوعات و دستگاه‌های اطلاع‌رسانی به سود او به تبلیغ پرداخته‌اند، چون متأسفانه قانون حاکم در واشنگتن این است که هر که به قدرت برسد، مطبوعات و دستگاه‌های اطلاع‌رسانی مقابل او زانو می‌زنند، چون مطبوعات و دستگاه‌های ارتباط جمعی تمایل دارند، مردم آمریکا ببینند که آنها نیز در قدرت شریک هستند. هنگامی که بوش در سال ۲۰۰۴ به قدرت رسید، برای مطبوعات مهم بود و دولت‌های فدرال اقدام به صدور اطلاعیه‌های هشداردهنده بيموردی نمودند، آن هم براساس نظرسنجی‌هایی که مطبوعات انجام داده بودند و در آن اعلام کرده بودند، هرگاه دولت اقدام به صدور اطلاعیه‌های هشداردهنده نموده است، سه درصد بر محبوبیت بوش افزوده شده است. این چیزی نیست که آمریکایی‌ها به آن افتخار کنند، چون این بیانگر این نکته است که دولت چقدر راحت می‌تواند مردم را بترساند تا تسلیم وی شوند. به همین دلیل چه بسا بوش بار دیگر در انتخابات پیروز شد و جان کری رقیب مناسبی برای وی نبوده است و این برای آمریکا خجالت آور است که بوش را بار دیگر انتخاب کردند و کسانی که به وی رأی ندادند، شاید از ماهیت و حقیقت اعمال و نقض قوانین وی مطلع بوده‌اند، به همین دلیل به وی رأی ندادند. چرا مسئله «واترگیت» و رسوایی نیکسون اتفاق افتاد، در حالی که آمریکایی‌ها در قبال رسوایی‌های بوش سکوت اختیار کرده‌اند؟ جواب این سؤال ساده است، چون حزب بوش برکنگره حاکم است. هنگامی که نیکسون قانون را نقض می‌کرد و یا با آن مخالفت می‌نمود و حقوق بسیاری از شهروندان آمریکا را نقض می‌کرد، کنگره تحت حاکمیت حزب دیگر بود که همان حزب دمکرات بود و دمکرات‌ها اقدام به تحقیقات دقیق از وی کردند و بسیاری اعتقاد دارند، در صورتی که در انتخابات نوامبر سال آینده در ایالت‌ها، دمکرات‌ها به پیروزی برسند، چنین تحقیقی از بوش نیز به عمل خواهند آورد اما به عنوان یک شهروند آمریکایی نمی‌دانم اکنون دولت چه می‌کند و بی‌شک ما از بسیاری از اعمال و کرده‌های بوش اطلاع نداریم، همچنین از دستورات و فرامین سرّی که بوش صادر می‌کند چه در صورت اطلاع از آنها بی‌شک محبوبیت سی‌ویک درصدی بوش کاهش خواهد یافت، اما دولت تمام فعالیت‌های خود را به اطلاع مردم نمی‌رساند. آیا به نظر شما محبوبیت سی‌ویک درصدی بدین معناست که جمهوری خواهان در انتخابات نوامبر شکست خواهند خورد؟ بله شما می‌دانید، اگر خدای عادل و دادگر در آنجا وجود داشته باشد، این کار بسیار بزرگی خواهد بود که ببینیم رأی دهندگان، نمایندگان و منتخبان خویش را به خاطر دروغ‌هایشان مورد بازخواست قرار دهند، اما موضوع ناامیدکننده‌ای است که سخنرانی‌هایی می‌شنویم و مطالبی می‌خوانیم که نشان می‌دهد، دروغ گفتن برای سیاستمداران چقدر آسان است. اما بوش می‌خواهد خود را نجات دهد، به نظر شما بوش راه‌هایی را انتخاب می‌کند تا جمهوری خواهان در انتخابات نوامبر پیروز شوند؟ آیا به نظر شما برای بالا بردن محبوبیت خویش، جنگی علیه ایران راه می‌اندازد؟ به نظر من بسیاری همین اعتقاد را دارند و این یکی از دلایل و اسبابی است که می‌تواند به دلیل آن بوش به ایران پیش از انتخابات حمله کند و در اکتبر یعنی پیش از نوامبر، حمله خود را آغاز کند و چون آمریکایی‌ها معمولاً وقتی کشور وارد جنگی شود، پیرامون رهبر خویش گرد می‌آیند و از او حمایت و دفاع می‌کنند. البته به نظر

می‌رسد، این بار این ترفند بوش با موفقیت همراه نباشد، چون بسیاری دریافتند که بوش دروغگوست. اما بعد دیگر مسئله این است که با اینکه مردم آمریکا دریافته‌اند بوش دروغگوی بزرگی است، اما ملاحظه می‌کنیم، کلیتون یک ماه پس از رسوایی «لاونسکی»، جنگی علیه یوگوسلاوی تدارک می‌بیند که باعث می‌شود همان جنگ که اصلاً موجه نبوده، محبوبیت وی را افزایش دهد، و این احتمال وجود دارد که بوش همین رویه و ترفند را پیش گیرد. بنابراین این احتمال وجود دارد که بوش برای بالا بردن محبوبیت خویش پیش از انتخابات به ایران حمله کند، اما این سؤال پیش می‌آید که آیا بوش به عواقب این حمله نیز فکر کرده است؟ بوش به نظر می‌رسد به آنچه اتفاق می‌افتد و عواقب آن اصلاً توجهی ندارد، مانند جنگ عراق این موضوع ممکن است شامل حال ایران نیز بشود و چون این بوش نیست که بهایی بابت این جنگ‌ها پرداخت می‌کند، بلکه این ملت آمریکاست که بهای آن را می‌پردازند و خون ملت آمریکاست که بر زمین ریخته می‌شود، بنابراین بوش فقط از بخش اول حمله به عراق استفاده کرد، تا قدرت خویش را به رخ جهانیان بکشانند و به آنها القا کند که این وی بوده که صدام را به زیر کشیده و حمله به بغداد را رهبری کرده است و بسیاری از آمریکایی‌ها با این شیوه به وی پاسخ مثبت دادند، این فقط مشکل و مسئله دولت آمریکا نیست، بلکه بسیاری از دولت‌های دمکرات نیز با چنین مسئله‌ای مواجه هستند و هرگاه محبوبیت خویش در خطر افتاده ببینند، سعی می‌کنند، جنگی در کشور به راه بیندازند. بوش می‌گوید، در تمام اقدامات و فعالیت‌های خویش تلاش می‌کند با تروریسم مبارزه کند، و شما می‌گویید، ملت و مردم آمریکا، مردمان نادان و جاهلی هستند، برداشت ملت آمریکا از تروریسم و تروریست چیست؟ بله آمریکایی‌ها از جنگ علیه تروریسم حمایت می‌کنند و این امری قابل فهم است، به ویژه پس از حملات یازده سپتامبر. اما متأسفانه دولت از تعریفی از تروریسم استفاده می‌کند تا بتواند بر قدرتی مطلق دست یابد. مثلاً دولت‌های فدرال از تعریف‌های مختلفی از تروریسم استفاده می‌کنند. دولت فدرال پس از حوادث یازده سپتامبر به عنوان مثال با هر مسلمان یا عربی که می‌خواست وارد آمریکا شود، مخالفت می‌کرد، چون تصور می‌کرد که این افراد به نوعی به القاعده و تروریسم ارتباط دراند و آنها را مورد بازجویی قرار می‌دهد و «اف.بی.آی» تحت فشارهای بسیاری از آمریکایی‌ها بود تا از این افراد تحقیقات لازم به عمل آید و «اف.بی.آی» در لیست شماره‌های تلفن به دنبال نام‌های عربی می‌گشتند تا آنها را تحت بازجویی قرار دهند. غیر از آن توجیهات و راهنمایی‌هایی برای یافتن و دستگیری مهاجمان انتحاری به تمام مأموران «اف.بی.آی» داده شد و این موضوع به تمام هجده هزار نفر مأمور «اف.بی.آی» ابلاغ شد و به آنها گفته شد، یک تروریست ممکن است حالت گیجی و سردرگمی یا نگاهی خیره و متمرکز شده به یک جا داشته باشد، هر یک از این دو حالت ممکن است، بیانگر این باشد که آن فرد، شخصی تروریست است. همچنین کسی که لباسی گشاد و بلندی به تن دارد و یا لباس به تن کرده که تناسبی با محیط و شرایط آب و هوایی ندارد یا کسی که وقتی به فروشگاه یا مغازه‌ای مراجعه می‌کند، از دیدن او احساس ناراحتی می‌کنید. بله اینها توصیفاتی بود که از شخص تروریست داده بودند که با منطق اصلاً مطابقت ندارد، بله با اینکه در کشور احتمال تروریسم وجود دارد، اما دولت باید گام‌های عاقلانه و منطقی در اینباره بردارد، دولت است که باید افرادی را که دست به خشونت می‌زنند، مشخص کند، اما آنها راهنمایی‌ها و توجیهاتی به نیروهای خود نمودند که اصلاً منطقی به نظر نمی‌آید. وزارت دادگستری آمریکا پس از یازده سپتامبر گزارشی منتشر کرد که در آن از ۱۲۰۰ آمریکایی سؤال شده بود که به نظر شما تروریست چه کسی است، پاسخ این پرسش حتی به ظنن بودن به مسلمانان شاغل به کار در پیتزافروشی‌ها نیز سرایت کرده بود. همچنین براساس گزارش سری و آژانس امنیت ملی آمریکا که در سال ۲۰۰۴ از آن پرده برداشته شد، به تمام دستگاه‌های امنیتی ابلاغ شد یا کسانی که مخالف جنگ با تروریسم هستند، به عنوان تروریسم برخورد شود. آیا شما نمی‌ترسید به خاطر مطالب و نوشته‌های انتقادیان علیه بوش و دولتش به تروریست بودن متهم شوید. به ویژه که کتابی تألیف نموده‌اید که آن را خیانت بوش نامیده‌اید؟ من نمی‌توانم چنین تصویری کنم، چون تا به حال در آمریکا چنین اتفاقی نیفتاده است. بله در آمریکا خطراتی در زمینه نگارش این مطالب وجود دارد، همانگونه که من نامه‌های

مخالفت آمیز و تهدید آمیز هم دریافت کردم چه از طریق پست الکترونیکی یا معمولی و من را خائن و دشمن آمریکا و حامی دشمن نامیدند، اما این مهم نیست. آنچه مهم است، این است که من در نوشته‌های خود از دهه ۹۰ تا کنون یعنی از زمانی که کلینتون بر مسند قدرت قرار داشت، نقض قوانین صورت گرفته را به رشته تحریر در آوردم. همچنین کارهایی را که مردم توسط دولت خویش نیک و پسندیده تصور می کردند، در حالی که ماهیت این اعمال زشت و ناپسند بود را برملا ساختم و مردم توانستند بدین وسیله دیدی واقعی و حقیقی نسبت به حزب مورد نظرشان به دست آورند و این زمانی صورت گرفت که بسیاری از محافظه کاران از دروغ‌ها و اشتباهات بوش سخن نمی گفتند و در قبال فساد دولت و سوء استفاده از قدرت سکوت اختیار میکردند. این سوء استفاده از قدرت و فساد دولتی در چه جاهایی بیشتر قابل ملاحظه است؟ دولت آمریکا در حال حاضر به صورتی غیرقانونی علیه ملت و مردم آمریکا جاسوسی میکند. می دانیم، با همکاری آژانس امنیت ملی آمریکا، بدون توجیه و مجوز قانونی اقدام به استراق سمع مکالمه‌های تلفنی مردم آمریکا نمودند، بسیاری را بدون دلیل و اتهام بازداشت کرد، در حالی که بیگناه هستند و بسیاری را بدون هیچ اتهامی دستگیر کردند مسئله یک وکیل مسلمان آمریکایی که در آمریکا به دنیا آمده و در «پورتلند اورگن» زندگی می کرد و به آیین اسلام در آمده بود، مورد شک و ظن «اف.بی.آی» قرار گرفت. وی با اینکه به اسپانیا مسافرت کرده بود، تحت پیگرد قرار گرفت و مشخصات وی برای پلیس اسپانیا ارسال شد که پس از بازجویی پلیس اسپانیا از وی به «اف.بی.آی» ابلاغ کرد شد هیچ چیز شک برانگیزی در این وکیل مشاهده نمی شود که باعث دستگیری وی باشد. در ۱۱ اکتبر ۲۰۰۴ درباره «براند موفیلد» آمریکایی که با خانمی مصری ازدواج کرده است در مجله آمریکایی محافظه کاران مقاله‌ای به رشته تحریر در آوردید، ماهیت تلفیقاتی که به سوی مسلمانان از سوی دستگاه‌های امنیتی آمریکا توجیه می شود، چیست؟ به نظر من بسیاری از قوانین مصوب توسط دولت اجازه می دهد به محض ظن شدن به شخصی، وی مورد بازجویی قرار گیرد مثلاً پس از حوادث یازده سپتامبر ملاحظه می کنیم، بسیاری از جمعیت‌ها و گروه‌های خیریه اسلامی در معرض تحت و بازجویی قرار گرفتند و یا به خاطر دلایل واهی از فعالیت منع شده‌اند و موارد بسیاری وجود داشت که دولت عنوان کرد، فلان شخص از تروریسم حمایت کند، در حالی که بعداً ملاحظه شد وی مثلاً با دولت از این جهت اختلاف نظر دارد که مالیات زیادی بر وی بسته شده و مخالفت مالیاتی بوده است. از دیگر موارد نقض قوانین این است که هنگام سخنرانی‌های بوش، دولت افرادی از آژانس امنیت ملی را میان مردم می فرستد تا هرگونه مخالفت را سرکوب نمایند یا میان بوش و مردم یک حایل قرار می دهد تا مردم نتواند به راحتی به او دسترسی داشته باشند، یا مقابل آزادی بیان را می گیرند، از جمله موارد نقض دیگر می توان به قانون آزادی اطلاعات اشاره کرد که به موجب آن آمریکایی‌ها می توانند آزادانه اطلاعات لازم در مورد فعالیت‌های دولت را به دست آورند. بوش این قانون را زیر پا گذاشت و قوانین سری بسیاری وضع کرد که هیچ آمریکایی از آن مطلع نیست. چگونه می توانید نقض قوانین را دریابید؟ برخی از آمریکایی‌ها از این موضوعات اطلاع ندارند و هم برخی از وکلا که به این مسائل توجه دارند و با اینکه بسیاری از آمریکایی‌ها با آن مخالفت کردند، اما بسیاری دیگر اعتقاد دارند، که بوش برخلاف قانون عمل میکند و قوانین را نقض می نماید غیر از آن سازمان عفو بین‌الملل یا برخی از مراکز تحقیقاتی، نیز تفحصات و تحقیقاتی در این زمینه و در زمینه نقض حقوق شهروندان انجام می دهد، اما اکثر قریب اتفاق مردم آمریکا با این نقض قوانین مخالف هستند. بر اساس گزارش سالانه «سازمان آمریکایی ریمون ریت وولد» که بر موانع حقوق بشر تأکید کرد، شکنجه و آزار و اذیت و توهین به زندانیان بخش اساسی و مهم استراتژی بوش در جنگ وی علیه تروریسم بوده است، چه توضیحاتی در این زمینه دارید؟ دولت بوش نسبت به برخی پژوهش‌ها و تحقیقات به عمل آمده درباره برخی از آزار و اذیت‌ها در عراق و در معرض ضرب و شتم قرار گرفتن مردم تا سرحد مرگ در افغانستان که آخرین مورد آن ۱۳۵ نفر تلفات داشته است، آن اعتراف نموده و عنوان کرده که آنها در تحقیق و بازجویی جان خود را از دست داده‌اند و به نظر من این تعداد بیشتر از اینها می باشند. تعدادی از افسران و سربازان آمریکایی یا در تجاوزات صورت گرفته مشارکت داشته

یا در آنها سخن گفته‌اند و تعدادی از وکلای نظامی سعی کردند، این خشونت‌ها را متوقف نمایند، این مسئله شاید مهم‌ترین مسئله‌ای باشد که دیده‌ها را نسبت به دولت بوش تغییر داد، چون مطالبی وجود دارد که نشان می‌دهد خود بوش دستور چنین اعمالی را داده است و حتی گفته شده که در زمان جنگ، بوش بالاتر از قانون است و این به شکل عمیقی می‌تواند تیشه به ریشه آمریکا بزند، به ویژه اهداف بنیانگذاران آمریکا. بنابراین برخی از وکلای دولت حق دارند، بگویند بوش دیکتاتوری تمام عیار است بی آنکه مردم آمریکا از این موضوع اطلاع داشته باشند. ارزیابی شما از طرح بوش جهت توسعه و گسترش دموکراسی در جهان چیست؟ این بسیار جای تأسف دارد که برخی از آمریکایی‌ها به این طرح بوش به شکل جدی نگاه می‌کنند و به آن توجه دارند یا از آن حمایت می‌کنند، چون وقتی از این طرح، بیرون از آمریکا سخن گفته می‌شود، به آن می‌خندند. اما بوش در برخی ایالت‌ها هنگام سخنرانی وقتی ما از این طرح صحبت می‌کنیم با کف زدن مردم ناآگاه آمریکا مواجه می‌شود، در حالی که در بخش‌های دیگر جهان به این طرح می‌خندند و آن را مسخره می‌کنند. بسیار خوب است که ما چنین طرحی داشته باشیم، اما نمی‌توان دموکراسی را با راه‌اندازی جنگ‌ها و بمباران و پرتاب موشک برقرار ساخت. برخی از مردم می‌گویند با دخالت در عراق و برخی از کشورهای خاورمیانه آزادی را به این کشورها ارزانی می‌کنیم، اما این موضوع باعث نفرت از آمریکایی‌ها می‌شود و بوش هزینه بسیاری به این طرح اختصاص داد. اگر نگاهی به اجرای این طرح بیندازیم می‌بینیم، ایالات متحده چگونه سعی می‌کند در نتایج انتخابات سایر کشورها دخالت کند، مانند انتخابات عراق (علاوی). آیا ملت آمریکا، مقاومت ملت عراق را تروریسم می‌داند؟ می‌دانید، آمریکایی‌ها که به اوضاع و احوال توجه دارند، مقاومت ملت عراق را تروریسم تلقی نمی‌کنند. این بی‌شک خصوصیتی است که دولت بوش به هر که بخواهد مقابل ایشان قد علم کند، می‌دهد. این در حالی است که توصیفات بوش دیگر اثر خود را بر مردم از دست داده است. مثلاً در روزنامه واشنگتن پست مقاله‌ای به چاپ رسید که در آن عنوان شد دولت بوش چگونه مسئولان بلندپایه وزارت کشاورزی را تشویق می‌کرد، در تمام سخنرانی‌های خویش بگویند، در عراق همه چیز بر وفق مراد و در جریان است، بسیاری از مسئولان از بیان این مطالب طفره رفتند و تمایلی به گفتن این مطالب نداشتند، این نشانه ایجاد تغییر و تحول در نگرش‌ها و دیدهاست. به نظر من کسانی که به اوضاع و احوال توجه دارند، نمی‌پذیرند که هر مقاومتی را تروریسم بنامند، اما با کمال تأسف بسیاری از آنها به جریان حوادث و پیگیری اوضاع و احوال توجه ندارند. شما بیان کردید که کنگره می‌تواند رئیس‌جمهور را مورد بازخواست قرار دهد، آیا در صورت پیروزی دمکرات‌ها آنها می‌توانند بوش را مورد بازخواست قرار دهند؟ بی‌شک چنین است. آنها می‌توانند تحقیقاتی در مواردی چند از بوش به عمل آورند که پرونده‌های سنگین و بزرگی را در دادگاه باز کند، اما چه بسا بوش همچنان در مسند قدرت هم باقی بماند و اصلاً مورد بازخواست کنگره قرار نگیرد، چون آنچه بوش از آزار و اذیت و شکنجه انجام می‌دهد، یا توجیهات دروغین و غیره درباره‌ی آغاز جنگ را اکثر جمهوری خواهان از آن اطلاع دارند، با این حال سدّ راه وی قرار می‌گیرند. مجله نومه‌محافظة کاران که ارگان آنهاست، در شماره ۲۲ سال جاری خویش از کتابی سخن می‌گوید، تحت عنوان ضعف در امپراتوری که از ضعفی سخن می‌گوید که در امپراتوری آمریکا یا ایالات متحده شروع به رخ نمودن کرده است، حتی مقدمه مجله از این موضوع صحبت می‌کند و نقل قولی از یکی از ژنرال‌های ارتش آمریکا آورده که می‌گوید: «ارتش آمریکا در عراق شکست خواهد خورد»، آیا به نظر شما به وسیله دولت بوش، آمریکا پای در راه نهایت و فرجام امپراتوری خویش گذاشته است؟ نمی‌دانم، اما شخصاً اگر به من اختیار داده شود که میان این آزادی و امپراتوری یکی را انتخاب کنم، بی‌شک آزادی را ترجیح خواهم داد. این همان چیزی است که بنیانگذاران اولیه آمریکا نیز به آن چشم داشتند. آنها آزادی را برای حمله به کشورهای دیگر وضع نکردند. بوش می‌گوید، تنها راه تضمین آزادی حاکمیت و استیلای آمریکایی‌ها در عراق و به راه انداختن جنگ در سراسر جهان است و جنگ عراق نادرست بودن این سخن را ثابت کرد. آیا فکر می‌کنید مللی که در معرض آزار و اذیت و ستم آمریکا قرار گرفتند، چه از طریق راه انداختن جنگ یا حمایت از دیکتاتورهای این

کشورها، روزی همین برخورد را با آمریکا داشته باشند. این چیزی نیست که بتوانم درباره آن نظر بدهم، نمیدانم در اذهان آن مردمان و ملل چه می گذرد، اما موضوعی که باید به آن توجه کرد، این است که فقط چند سال پس از جنگ جهانی دوم با اینکه آمریکا به آلمان و ژاپن حمله کرده بود، روابطی با این دو کشور برقرار کرد و یا چند سال پس از جنگ ویتنام نیز با این کشور روابطی برقرار کرد و کمتر کسی تصویر چنین چیزی را داشت. نمی دانم، موضوعی گنگ و مبهم است که نمی توان به راحتی به آن جواب داد اما آنچه که می توان درباره آن سخن گفت این است که بوش با مشکلات بزرگ و بسیاری مواجه است و نمی دانم چگونه می خواهد اوضاع و احوال را سامان دهد. در حال حاضر بوش ضربه بزرگی خورده است چون محبوبیت بسیار خود را از دست داده و از دست دادن این محبوبیت به معنای از دست دادن دوستان است و این برای وی ضربه بزرگی است.

امانت خدا

حضرت فاطمه زهرا (س) از نگاه معصومان (ع) حسین جعفری دوستداران فاطمه، همراهان پیامبر (ص) سلمان فارسی می گوید: رسول خدا (ص) به من فرمود: «ای سلمان! هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد، در بهشت در کنار من خواهد بود و هر کس او را دشمن بدارد، در آتش جهنم خواهد بود. ای سلمان! دوستی فاطمه در صد جایگاه به حال انسان سودمند است که راحت ترین این جایگاهها، عبارت است از مرگ و قبر و میزان و سنجش [اعمال] و محشر و [پل] صراط و حسابرسی؛ هر کس دخترم فاطمه از او راضی باشد، من هم از او خشنود می گردم و هر کس من از او خشنود باشم، خداوند از او خرسند خواهد بود. هر کس فاطمه از او خشمگین باشد، من بر او خشم می گیرم و هر کس من بر او خشم گیرم، خداوند بر او غضب می کند. ای سلمان! وای بر کسی که به فاطمه و به فرزندان و شیعیانش ظلم کند. ۱» «اگر همه خوبی ها و فضیلت ها در شخصیتی جمع گردد، آن شخص فاطمه است بلکه بزرگ تر از این توصیف هاست. به درستی که دخترم فاطمه در بزرگواری و کرامت، بهترین فرد بر روی زمین است. ۲» جمیع می گوید: همراه با عمه ام به نزد یکی از همسران پیغمبر رفتیم. از او پرسیدند: چه کسی نزد پیامبر از همه محبوب تر بود؟ گفت: فاطمه (س). پرسیدند: از مردان چه کسی؟ گفت: همسر فاطمه. ۳ فاطمه (س) امانت خدا پیامبر گرامی اسلام در لحظات آخر عمر شریفش، در کنار وصیت های دیگر خود به امیر مؤمنان (ع)، بر وجود فاطمه زهرا (س) نیز تأکید کرد. امام کاظم (ع) می فرماید: به پدرم گفتم: پس از رفتن فرشتگان از حضور پیامبر (ص) چه اتفاقی افتاد؟ فرمود: پیامبر (ص) در این هنگام علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را طلبید و به ام سلمه فرمود: کنار در بایست و نگذار کسی نزدیک بیاید. سپس آن حضرت با یک دست، فاطمه را گرفت و مدت طولانی بر سینه گذاشت و با دست دیگرش دست علی (ع) را بر سینه نهاد. همه آنها گریه کردند. پس از آن، دست فاطمه (س) را در دست علی (ع) قرار داد و به علی (ع) فرمود: «ای ابوالحسن! این (فاطمه) امانت خدا و رسولش محمد نزد توست. حق خدا و امر مرا در مورد فاطمه رعایت کن که چنین خواهی کرد. ای علی! سوگند به خدا این فاطمه سرور زنان بهشت از پیشینیان و آیندگان است. سوگند به خدا این همان مریم کبراست. سوگند به خدا همواره آنچه از خدا برای فاطمه و شما خواستم، خواسته هایم را اجابت کرد. ای علی! آنچه را در شأن فاطمه سفارش کردم انجام بده. من اموری را به فاطمه سفارش کردم که جبرئیل به آن امر کرده بود. ۴» بهترین خانه ها دو نفر از یاران پیامبر اکرم (ص) می گویند: پیغمبر آیه ۳۶ سوره نور را قرائت کرد: «خانه هایی که خدا رخصت داده (قدر و منزلت) آنها والایی یابد و نامش در آنها یاد شود». مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! اینها کدام خانه هاست؟ فرمود: «خانه پیامبران». دیگری برخاست و با اشاره به خانه علی (ع) و فاطمه (س) گفت: ای رسول خدا! آیا این خانه هم جزو آنهاست؟ فرمود: «آری، از بهترین آنهاست». ۵ نام مبارک بیشتر امامان معصوم (ع) به سبب احترام و علاقه ای که به مادرشان - حضرت فاطمه زهرا (س) - داشتند، نام یکی از دختران خود را به یاد آن حضرت، فاطمه می گذاشتند. امیر مؤمنان علی (ع)، امام حسن مجتبی (ع)، امام سجاد (ع)، امام جعفر صادق (ع) و امام جواد (ع)، یک دختر خود را «فاطمه» نامیدند. امام

حسین(ع) و امام موسی کاظم(ع) نیز یکی از دختران خود را «فاطمه کبرا» و دختر دیگر را «فاطمه صغرا» نام نهادند. ۶ بهترین زنان جهان از ماست امام علی(ع) نه فقط در زمان حیات حضرت فاطمه زهرا(س) بلکه پس از شهادت آن حضرت نیز نام ایشان را به بزرگی یاد می‌کرد و وجود حضرت را مایه افتخار خود می‌دانست. آن حضرت در یکی از نامه‌های خود در پاسخ به معاویه چنین می‌نویسد: «شما چگونه با ما برابرید، در حالی که پیامبر(ص) از ما و دروغگوی رسوا (ابوجهل) از شما؛ حمزه از ما و ابوسفیان از شما؛ دو سرور جوانان اهل بهشت از ما و کودکان در آتش افکننده از شما؛ و بهترین زنان جهان - حضرت زهرا(س) - از ما و زن هیزم‌کش دوزخیان - همسر ابولهب و عمه معاویه - از شماست». رسوایی دشمنان فاطمه(س) امام حسن مجتبی(ع) در زمان‌های گوناگون، با استدلال‌های محکم، دشمنان مادرش، حضرت زهرا(ع) را رسوا می‌کرد. آن حضرت خطاب به «مغیره بن شعبه» فرمود: «تو بودی که فاطمه دختر رسول خدا(ص) را مجروح کردی. تو برای تحقیر رسول خدا و مخالفت با فرمان او، مرتکب این جنایت شدی؛ در حالی که رسول خدا(ص) فرموده بود: ای فاطمه! تو سرور زنان اهل بهشتی». ۸. فاطمه بتول(س) از ماست امام سجاد(ع) در روایات خود، مظلومیت مادرش فاطمه زهرا(س) را برای یارانش بازگو می‌فرمود و آنان را از ناگواری‌های آن حضرت آگاه می‌کرد. ۹. آن حضرت، از جمله روایان خطبه فدکیه حضرت فاطمه زهرا(س) به شمار می‌آید. ۱۰. امام سجاد(ع) در خطبه آتشی که مجلس یزید را بر هم زد، فاطمه زهرا(س) را مایه مباهات خود معرفی کرد و فرمود: «سرور بانوان جهان، فاطمه بتول(س) از ماست». ۱۱. یا فاطمه(س)! امام باقر(ع) هنگامی که در بستر بیماری می‌افتاد، آبی خنک می‌طلبید. سپس جرعه‌ای چند از آن می‌نوشید و بعد با صدای بلند و از ته دل، مادرش فاطمه زهرا(س) را صدا می‌زد و می‌فرمود: «ای فاطمه! ای دختر محمد(ص)». علامه مجلسی می‌گوید: شاید آن حضرت با این ندا می‌خواست با واسطه قرار دادن حضرت زهرا(س) از خدا شفا بگیرد. ۱۲. آن حضرت درباره مقام معنوی فاطمه زهرا(س) فرمود: «درخت نبوت، درختی است که ریشه آن رسول خدا(ص)، شاخه آن امیر مؤمنان(ع)، نوشاخه آن فاطمه(ع) و میوه‌های آن حسن و حسین(ع) هستند. این درخت، کلید حکمت، معدن معرفت، جایگاه رسالت، مکان آمد و شد فرشتگان، موضع سّر الهی و امانتی است که بر آسمان‌ها و زمین عرضه شده است». ۱۳. نام عزیز و محترم سکونی، از یاران امام صادق(ع) نزد حضرت رفته و از دختردار شدن خود، ایشان را باخبر کرد. وی می‌گوید: امام به من فرمود: چه نامی برایش انتخاب کرده‌ای؟ عرض کردم: «فاطمه». آن‌گاه امام آه عمیقی از ته دل کشید و سه بار این نام را به یاد مادرش تکرار کرد و بعد به من فرمود: «حال که چنین نامی را بر دخترت نهاده‌ای، مبادا او را بزنی. نام او نامی عزیز و محترم است. تو نیز همواره احترام نامش را داشته باش». ۱۴. برتر از مریم(ع) امام صادق(ع) فرمود: فاطمه(س) از آن جهت «محدثه» نامیده شده که فرشتگان از آسمان فرود می‌آمدند و مانند حضرت مریم به وی می‌گفتند: «ای فاطمه، خدا تو را برگزید و پاکیزه گردانید و تو را بر زنان عالم برتری داد». ۱۵. ای فاطمه «در پیشگاه پروردگارت فروتنی و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما» ۱۶ و بدین ترتیب، وی با فرشتگان نیز سخن می‌گفت: شبی فاطمه(س) به فرشتگان فرمود: مگر مریم، دختر عمران برگزیده و برتر از تمام زنان عالم نیست؟ آنها گفتند: مریم تنها سرور زنان عالم در زمان خود بود، ولی خدا تو را سرور زنان زمان خودت و زمان مریم و نیز زنان اولین و آخرین قرار داده است. ۱۷. سفارش به انصار امام کاظم(ع) از پدرش روایت کرد که رسول خدا(ص) در حال احتضار، انصار را خواست و به آنان فرمود: «ای گروه انصار! وقت جدایی فرا رسید. بدانید که در خانه فاطمه(س)، در خانه من و خانه او، خانه من است. هر که حرمت او را هتک کند، به خدا بی‌احترامی کرده است». عیسی از یاران امام کاظم(ع) می‌گوید: آن حضرت در این هنگام بقیه سخنش را قطع کرد و بسیار گریست و سه بار فرمود: «به خدا قسم حرمت خدا را حفظ نکردند». ۱۸. امام کاظم(ع) در روایت دیگری فرمود: «فاطمه(س)، صدیقه شهیده است». ۱۹. پادشاه مجاهدان روز بدر دو نفر از یاران امام رضا(ع) می‌گویند: نزد آن حضرت رفتیم. ایشان در سجده بود و سجده‌اش طول کشید. هنگامی که سرش را بلند کرد، گفتیم: چرا سجده را طولانی کردید؟ فرمود: «هر که این دعا را در سجده شکر بخواند، همچون مجاهدان روز بدر در کنار رسول خدا پادشاه دارد». گفتیم: آن

دعا چیست؟ حضرت دعایی را خواند و در بخشی از آن، مظلومیت مادرش - حضرت زهرا(س) - را نیز بیان کرد. ۲۰ برترین کار یکی از یاران امام جواد(ع) می‌گوید: به حضرت عرض کردم: تصمیم گرفته بودم به نیابت از شما و پدرتان طواف کنم. ولی به من گفتند: به نیابت از اوصیا طواف نمی‌کنند. حضرت فرمود: «هر چه می‌توانی طواف کن، جایز است.» سه سال بعد دوباره به آن حضرت عرض کردم: پیش‌تر از شما درباره طواف به نیابت از شما و پدرتان اجازه گرفتم و طواف بسیار کردم. سپس چیزی بر دلم افتاد و به آن عمل کردم. پرسید: «چه بود؟» گفتم: یک روز از جانب رسول خدا(ص) طواف کردم. حضرت سه بار فرمود: «درود خدا بر پیامبر.» سپس روز دوم به نیابت از امیر مؤمنان(ع)، روز سوم امام حسن(ع)، روز چهارم امام حسین(ع) تا روز نهم به نیابت از پدرت علی بن موسی الرضا(ع) و روز دهم به نیابت از شما سرورم. اینان کسانی‌اند که به ولایتشان معتقدم. حضرت فرمود: «در این صورت به دینی معتقدی که خدا، جز آن را از بندگانش نمی‌پذیرد.» عرض کردم: گاهی هم از سوی مادرتان حضرت فاطمه(س) طواف کرده‌ام. گاهی هم نه. حضرت فرمود: «این را بیشتر انجام بده. این برترین کاری است که انجام می‌دهی، ان شاء الله.» ۲۱ زیارت روزانه قلب امام نهم حضرت جواد(ع) از مهر و محبت مادرش حضرت زهرا(س) لبریز بود. آن حضرت هر روز ظهر در مدینه به مسجد پیامبر اکرم(ص) می‌رفت و بر پیامبر(ص) درود می‌فرستاد و مشام جان خویش را از یاد جدّ بزرگوارش معطر می‌ساخت. سپس به سراغ خانه مادرش فاطمه زهرا(س) می‌رفت که در همان نزدیکی قبر پیامبر بود و در نهایت ادب و احترام، ابتدا کفش‌ها را از پا در می‌آورد و آنگاه با دلی سرشار از شور و اشتیاق، وارد آن خانه کوچک و نورانی می‌شد و در آنجا به نماز و دعا می‌پرداخت. ۲۲ حجت بر امامان(ع) پیشوایان معصوم(ع) الگویی برای دیگر مردم هستند، ولی حضرت فاطمه زهرا(س) با داشتن فضیلت‌های بی‌کران، حجت و الگویی برای امامان بوده است. امام حسن عسکری(ع) فرمود: «ما حجت‌های خدا بر بندگان هستیم و جدّه ما حضرت فاطمه زهرا(س) حجت بر ماست.» ۲۳ الگو و سرمشق امام زمان(عج) نیز در روایتی فرمود: «دختر رسول خدا(س) برای من الگو و سرمشقی نیکوست.» ۲۴ پی‌نوشت‌ها: ۱. برگرفته از: گلبرگ نشریه مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما. ۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۱۱۶. ۲. جزوه مؤسسه جهانی سبطين؛ به نقل از فرائد المسطين، ج ۲، ص ۶۸. ۳. محمدی ری‌شهری، محمد، اهل بیت در قرآن و حدیث، ص ۱۹۲. ۴. قمی، شیخ عباس، سیمای پرفروغ محمد(ص)، (ترجمه کحل البصر)، ترجمه محمد محمدی اشتهاردی، ج ۱، صص ۳۱۶-۳۱۷. ۵. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷ و ۸، ص ۲۲۷. ۶. جلالی عزیزیان، حسن، فرزندان چهارده معصوم؛ سید کباری، سید علیرضا، مسند فاطمه بنت‌الحسین(ع). ۷. نهج‌البلاغه، نامه ۲۸. ۸. طبرسی، احتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری، ج ۲، ص ۴۰؛ مجلسی، همان، ج ۴۳، ص ۱۹۷. ۹. عاملی، سید جعفر مرتضی، رنج‌های زهرا(س)، ص ۳۸۷؛ به نقل از المسترشد فی امامه علی بن ابی‌طالب(ع)، صص ۶۵-۶۶. ۱۰. مجلسی، همان، ج ۲۹، ص ۲۱۵. ۱۱. محمدی ری‌شهری، همان، ج ۱، ص ۲۴۰. ۱۲. مجلسی، همان، ج ۶۲، ص ۱۰۲؛ قمی، سفینه‌البحار، ج ۳، صص ۹۳۱-۹۳۲. ۱۳. محمدی ری‌شهری، همان، ج ۱، ص ۲۴۷. ۱۴. حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۷، ص ۷۳. ۱۵. سورة آل عمران (۳)، آیه ۴۲. ۱۶. سورة آل عمران (۳)، آیه ۴۳. ۱۷. مجلسی، همان، ج ۴۳، ص ۷۸. ۱۸. مجلسی، همان، ج ۲۲، صص ۴۷۶-۴۷۷. ۱۹. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۸. ۲۰. مجلسی، همان، ج ۸۶، ص ۲۲۳. ۲۱. کلینی، فروع کافی، ج ۴، ص ۳۱۴. ۲۲. قمی، سفینه‌البحار، تحقیق مجمع‌البحوث الاسلامیه، ج ۱، ص ۹۳۲؛ مجلسی، همان، ج ۵۰، ص ۵۹. ۲۳. فضایل چهارده معصوم در آثار علامه حسن‌زاده آملی، ص ۱۲۳؛ به نقل از تفسیر اطیب البیان، ج ۱۳، ص ۲۲۵. ۲۴. مجلسی، همان، ج ۵۳، ص ۱۸۰.

ذکر حبیب

سهیلا صلاحی اصفهانی اگرچه روزها با شتاب می‌گذرند، اما خاطره‌ها هرگز بوی کهنگی نمی‌گیرند. انگار همین دیروز بود که او را به خانه آوردی و جان و دل‌مان با حضورش بهشتی شد ??? این نخل‌ها را که می‌بینی به برکت نگاه نافذ او دوباره به ثمر

نشستند و خشکیدگی از یادشان رفت... و این خرماها... این خرماهای رسیده، سهم او و سربازان سپاه خیالی‌اش بودند... چه عالمی برای خود داشت! و تو با چه لذتی خرماها را می‌چیدی ???!...! خاطرت هست آن شب را که تا دیر وقت بیدار ماند تا تو بیایی و سپس مؤدب و متین روبه‌روی تو نشست و با همه خردسالی‌ش چون مردان مرد، خواسته‌اش را به زبان آورد و تقاضا کرد تا او را همراه خود به شام ببری. چه حکایت عجیبی بود آن رفتن... آن دیدار... و آن راهب نصرانی که... چه بود نامش؟ بحیرا یا نسطورا؟ او را به بت‌ها سوگند داد و دانست که «لایت» و «عزی» را خوش نمی‌دارد. گفت: جوان پاک و مهربانی است. گفت: از نشانه‌هایی که در او دیدم و نیز از نوشته‌های کتاب مقدس، دانستم که او مرد بزرگی می‌شود... گفت: مبدا دست یهودیان به او برسد... و تو تا هنگام بازگشت لحظه‌ای چشم از او برنگرفتی... او در کودکی‌اش حتی، قدمی جز در طریق راستی و صداقت برنداشت. دیدی چطور آن روز که آن عرب بیابانی کیسه پولش را گم کرده بود و بچه‌ها یافته بودند و می‌خواستند میان خودشان قسمت کنند، او مانع شد و برای ماجرا، پایانی خوش را رقم زد... هم مرد به زرش دست یافت، هم بچه‌ها به جایزه حلالشان رسیدند ???... مسکینی در این شهر نیست که آوازه بخشندگی او را نشنیده باشد و از دستان پرمهر او قرص نانی نستانده باشد. دوست و دشمن بر امانتداری او گواهی می‌دهند و پاکدامنی‌اش را می‌ستایند. هیچ کس هرگز دروغی از وی نشنیده است ???... عجب روزی بود، آن وقت که اهل مکه نزد تو آمدند و خواستند که به کعبه بروی و از خدای یکتا، باران طلب کنی و تو... برق نگاهت را فراموش نمی‌کنم. با شادی دست او را گرفتی... می‌دانستی، حتماً می‌دانستی که چه اعتباری نزد خداوند دارد... او را به کعبه بردی و پروردگار را به پاکی و عزت او سوگند دادی و مکه با چشم خود نزول رحمت را دید و سیراب شد ???... هنوز چوبدست او را که می‌بینم یاد شبانی‌اش می‌افتم... صبحگاهان برمی‌خاست، اندک توشه‌ای برایش می‌گذاشتم و او گله را به چرا می‌برد. از او پرسیدم در تنهایی صحرا چه می‌کنی؟ و او برایم از آسمان و ستارگان گفت، از خورشید و ماه، از کوه، از گل‌های رنگارنگ، از گوسفندان و سگ گله و... او خلوت خود را با اندیشیدن و تفکر در خلقت پر می‌کرد ???... حلف الفضول! سوگندنامه جوانمردان را به یاد داری؟ او از جوانی‌اش بی‌عدالتی را بر نمی‌تابید. مگر می‌شود به غریبه‌ای در اینجا ستم شود و او ببیند و خاموش بماند؟ همین که فریاد دادخواهی مرد را شنید، نیک‌ترین سنت مرده‌گذشتگانمان را زنده کرد و مصمم به یاری او شتافت. و تا امروز کسی جرأت نمی‌کند بیگانه‌ای را بیازارد. فکرش را بکن... امروز... امروز من - فاطمه - همسر تو - ابوطالب - مهیا شده‌ام تا به خانه خدیجه بروم و پاسخ شیرین او - محمد، عزیز این خانه - را برای دختر خویلد ببرم... مبارک باد این وصلت که فراتر از زمین است و از جنس آسمان.

معرفت امام زمان (ع) از دیدگاه شیخ صدوق

ابراهیم شفیعی سروستانی اشاره: ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن بابویه قمی مشهور به شیخ صدوق از فقها و محدثان بزرگ شیعه است که بسیاری از علمای امامیه کلام او را به مانند نص منقول و خبر مأثور می‌دانند. او پس از سال ۳۰۵ ق به دعای امام مهدی (ع) به دنیا آمد و در قم نزد مشایخی همچون پدرش علی بن حسین بابویه (م ۳۲۹ ق)، محمدبن حسن بن احمدبن ولید، محمدبن علی ماجیلویه و احمدبن علی بن ابراهیم قمی به تحصیل پرداخت. استعداد و نبوغ او در فراگیری علوم زبانزد محافل علمی قم گردید. آنگاه به ری که در آن زمان پایتخت آل‌بویه بود رفت و در آنجا اقامت گزید و از محضر علمای بزرگ این شهر استفاده کرد. از آن پس او با مسافرت به شهرهای نیشابور، بغداد، همدان، سرخس، مرو، بلخ، سمرقند، فرغانه (در جنوب شرقی ازبکستان)، ایلاق (در اطراف تاشکند) و... هم از محضر مشایخ بزرگ حدیث که در این شهرها می‌زیستند استفاده کرد و هم با برقرار کردن کرسی تدریس در این شهرها معارف شیعی را در سرتاسر جهان اسلام منتشر ساخت. تألیفات شیخ صدوق بالغ بر سیصد جلد کتاب و رساله بوده است که برخی از آنها اکنون در دسترس است. برخی از تألیفات فقهی و حدیثی موجود شیخ صدوق عبارتند از:

التوحید، کتاب من لایحضره الفقیه، الأمالی، علل الشرائع، عیون أخبار الرضا، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، انحصال، کمال‌الدین و تمام النعمه، معانی الأخبار، المقنع فی الفقه، الهدایه و... او در سال ۳۸۱ ق. در شهر ری دیده از جهان فرو بست و در همین شهر به خاک سپرده شد. آرامگاه وی در آنجا معروف و زیارتگاه شیعیان است. ۱. یکی از کتاب‌های ارزشمند این فقیه و محدث عالی‌مقام کتاب الهدایه [فی الاصول و الفروع] است که به سبک برخی از کتاب‌های قدما بخشی از آن به اصول (مباحث کلامی و اعتقادی) و بخشی دیگر به فروع (مباحث فقهی) اختصاص یافته است. بخش اصول این کتاب با وجود حجم کم آن، در بردارنده امهات معارف اسلامی و شیعی و به بیان دیگر یک دوره فشرده اعتقادات؛ شامل مباحث توحید، نبوت، امامت و... است. با توجه به اتقان و استحکام مطالب این کتاب و همچنین با توجه به مشی متعادل شیخ صدوق (ره) که از دیرباز به عنوان جریان مخالف با خط غلو شناخته شده است، در این مقاله، با محور قرار دادن مباحث امامت کتاب یادشده به تحلیل و بررسی موضوع معرفت امام زمان (ع) می‌پردازیم، باشد تا به مدد انفاس قدسی این فقیه وارسته، همه ما بیش از پیش به معرفت امام زمان خود نائل شویم. همه ما کم و بیش تاکنون در مورد لزوم «معرفت امام زمان (ع)» مطالبی خوانده یا شنیده‌ایم و همه ما به اجمال می‌دانیم براساس روایات قطعی و تردیدناپذیری که از پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) نقل شده، نداشتن معرفت نسبت به امام زمان (ع) به منزله مرگ در زمان جاهلیت یعنی مردن در حال کفر و شرک است. همچنین همه ما به اجمال از جایگاه و نقشی که در آموزه‌های اسلامی برای امامان معصوم (ع) ترسیم شده است، شناخت داریم، اما شاید بسیاری از ما نسبت به کم و کیف و لوازم این معرفت چندان آگاه نباشیم و به درستی ندانیم که ما چه شناخت تفصیلی باید نسبت به امام عصر خود داشته باشیم، و این هرگز برای کسانی که همه افتخار خود را در پذیرش امامان معصوم و اعتقاد به امام عصر (ع) می‌دانند زینده نیست. از این رو لازم است که همه ما در حد توان و درک خود برای رسیدن به سطحی قابل قبول از شناخت و معرفت امام تلاش کرده و معرفت اجمالی خود را به معرفت تفصیلی تبدیل کنیم. دانشوران بزرگ شیعه از دیرباز با درک عمیقی که نسبت به اهمیت و جایگاه موضوع امامت در مجموع معارف اسلامی داشتند، برای تبیین ابعاد مختلف این موضوع، به ویژه خصایص و ویژگی‌های امامان معصوم تلاش فراوانی نموده و با بهره‌گیری از منابع متقنی که در اختیار داشتند، به توضیح و تشریح موضوع یاد شده پرداختند، که کتاب‌های ارزشمند این عالمان پرهیزکار شاهدهی بر این مدعا است. یکی از کتاب‌های گرانسنگی که در آن ابعاد مختلف معرفت امام (ع) به طور نسبتاً کامل و در عین حال به اختصار بیان شده، کتاب الهدایه [فی الاصول و الفروع]، اثر محدث و فقیه بزرگ شیعه شیخ صدوق (ره) است. این عالم فرزانه در «باب الإمامه» از کتاب خود پس از بیان مبانی امامت و اصول اعتقاد شیعه در این زمینه، به موضوع معرفت امامان پرداخته و در ذیل بابی با عنوان «باب شناخت امامانی که پس از پیامبر (ص) حجت بر مردم هستند» به تفصیل در این زمینه سخن گفته است. در این مقاله به بررسی محتوای باب یاد شده از کتاب الهدایه پرداخته و نکاتی را که نویسنده کتاب، دانستن آنها را در باب معرفت امام (ع) لازم و واجب دانسته، بررسی می‌کنیم. اعتقاد به امامان دوازده‌گانه شیخ صدوق (ره) در آغاز این باب به اصل موضوع اعتقاد به امامان دوازده‌گانه پرداخته، می‌نویسد: [بر هر مسلمان] واجب است که معتقد باشد حجت‌های خدا - عزوجل - بر آفریدگانش پس از پیامبر او محمد (ص) امامان دوازده‌گانه هستند که نخستین آنها امیر مؤمنان علی، زاده ابی‌طالب است و سپس حسن، سپس حسین، سپس علی زاده حسین، سپس محمد زاده علی، سپس جعفر زاده محمد، سپس موسی زاده جعفر، سپس رضا، علی فرزند موسی، سپس محمد فرزند علی، سپس علی فرزند محمد، سپس حسن فرزند علی، سپس علی فرزند محمد، سپس حسن فرزند علی و سپس حجت قائم، صاحب زمان، خلیفه خدا در زمین که صلوات خدا بر همه آنها باد... ۲. موضوع امامت امامان دوازده‌گانه از عصر پیامبر (ص) به دفعات از سوی آن حضرت مورد تأکید قرار گرفته و ایشان در شرایط و موقعیت‌های مختلف این موضوع را به مردم گوشزد می‌کردند. در منابع روایی شیعه و سنی نیز روایات فراوانی از آن حضرت نقل شده که در آنها این موضوع به صراحت بیان شده است. در اینجا برای روشن‌تر شدن موضوع برخی از روایاتی را که از طریق شیعه و سنی در این زمینه نقل شده، بررسی می‌کنیم:

الف) روایات سنی: محدثان بزرگ اهل سنت در جوامع روایی خود، روایات مربوط به دوازده خلیفه یا جانشین رسول خدا(ص) را نقل کرده‌اند، که برخی از آنها به قرار زیر است: سلیمان بن داود معروف به ابوداود طیاسی (م ۲۰۴ ق) در مسند خود از «جابر بن سمره» چنین نقل می‌کند: از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: *إِنَّ الْإِسْلَامَ لَا يَزَالُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً*. اسلام پیوسته عزیز است تا دوازده خلیفه [بیایند]. آنگاه سخنی فرمود که من آن را نفهمیدم این بود که از پدرم پرسیدم: پیامبر خدا چه فرمود؟ او گفت: فرمود: *كَلِّمُ مَنْ قَرِيشَ*. همه آنها از قریش هستند. ۳. اسماعیل بن ابراهیم جعفی معروف به بخاری (م ۲۵۶ ق). نیز در صحیح خود روایت یاد شده را با تفاوت اندکی نقل می‌کند. ۴. احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق) نیز از «جابر بن سمره» نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) فرمود: *لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَكُونَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً مِنْ قَرِيشَ*. ۵. این دین پیوسته پابرجاست تا اینکه دوازده خلیفه از قریش بیایند. او همچنین در مسند خود از «مسروق» چنین روایت می‌کند: نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم، در حالی که او قرآن می‌خواند مردی به او گفت: ای ابوعبدالرحمن! آیا از رسول خدا(ص) پرسیدید که این امت چند خلیفه خواهد داشت؟ عبدالله گفت: از زمانی که به عراق آمده‌ام، کسی جز تو این سؤال را از من نکرده است. سپس گفت: آری، از پیامبر خدا(ص) پرسیدم، فرمود: *اثْنَا عَشَرَ، كَعَدَةِ نَبِيَّاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ*. ۶. دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل. ۷. مسلم بن حجاج (م ۲۶۱ ق). نیز در صحیح خود روایت زیر را نقل می‌کند: *وَلَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ*، *أَوْ يَكُونَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كَلِّمُ مَنْ قَرِيشَ*. ۸. این دین تا قیام قائم پابرجا خواهد بود، یا بر شما دوازده خلیفه خواهد بود که همگی از قریش هستند. نکته‌ای که در مورد روایات یاد شده باید بدان توجه داشت این است که منظور رسول خدا(ص) از دوازده خلیفه پس از خود، کسانی است که استحقاق و صلاحیت خلافت و جانشینی ایشان را دارا می‌باشند و لازم نیست حتماً آنها بر اریکه قدرت نشسته باشند تا عنوان خلیفه بر آنها بار شود. اگر چه خواست پیامبر در واقع این بود که همین دوازده نفر مورد نظر به خلافت ظاهری برسند و قدرت را به دست گیرند. از سوی دیگر اگر احادیث خلفای دوازده گانه را به معنای یاد شده حمل نکنیم، حتماً بدون تفسیر خواهد ماند؛ چرا که تعداد خلفای اموی و عباسی که همگی از قریش بوده و به حکومت ظاهری رسیده‌اند، چند برابر تعداد ذکر شده در این احادیث است. ۹. ب) روایات شیعه: علمای شیعه نیز در کتاب‌های خود روایت‌های دوازده امام را مورد توجه قرار داده و آنها را نقل کرده‌اند، که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: علی بن محمد خزاز قمی (از علمای قرن چهارم) در کتاب خود از پیامبر اکرم(ص) چنین نقل می‌کند: اهل بیتی عترتی من لحمی و دمی و هم الأئمة بعدی، عدد نقبای بنی اسرائیل ۱۰ خاندان من، عترت من از گوشت و خون من هستند، آنها امامان پس از من و به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند. او همچنین از سلمان فارسی نقل می‌کند که پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود: *الْأئمة بعدی اثنا عشر*. ثم قال: *كلهم من قریش، ثم يخرج قائمنا فيسفي صدور قوم مؤمنين*. ۱۱. امامان پس از من دوازده نفرند، آنگاه فرمود: همه آنها از قریش هستند، سپس قائم ما قیام می‌کند و قلوب مؤمنان شفا می‌یابد. محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ق). در «کتاب الحجة» الکافی بابی را به روایاتی که در موضوع امامان دوازده گانه وارد شده، اختصاص داده و در این باب بیست روایت از پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم در این زمینه نقل می‌کند. ۱۲. از جمله این روایات، روایت زیر است که مرحوم کلینی آن را به سند خود از امام محمد باقر(ع) روایت می‌کند: قال رسول الله(ص): *من ولدی اثنا عشر [احد عشر] نقباء نجباء محدثون مفهمون آخرهم القائم بالحق يملأها عدلاً كما ملئت جوراً*. ۱۳. پیامبر خدا(ص) فرمود: از فرزندان من دوازده نفر پیشوا، برگزیده، محدث و مفهم ۱۴ خواهند بود که آخرین آنها قیام کننده به حق است که زمین را از عدل پر می‌کند چنانکه از ستم پر شده بود. شایان ذکر است که برخی بر روایت یاد شده اشکال گرفته و گفته‌اند بر اساس این روایت باید تعداد جانشینان پیامبر اکرم(ص) سیزده نفر باشد، چرا که آن حضرت در اینجا می‌فرماید: دوازده نفر از فرزندان من به پیشوایی می‌رسند و با توجه به اینکه نخستین پیشوای مسلمانان، امام علی(ع) از فرزندان پیامبر نبود و ما هم یقین داریم که پیامبر اکرم(ص) ایشان را به جانشینی خود انتخاب کرده بود، در نتیجه تعداد جانشینان پیامبر و پیشوایان مردم سیزده نفر خواهند بود نه دوازده نفر. در پاسخ این اشکال باید گفت: ظاهراً اشتباهی از سوی

نسخه نویسان الکافی رخ داده و به جای کلمه «احد عشر»، «اثنی عشر» نوشته شده است؛ چرا که در کتاب ابوسعید المصفری که از جمله اصول روایی شمرده می‌شود روایت مزبور به این صورت نقل شده است. «من ولدی أحد عشر نقباء نجباء...» ۱۵ ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ ق.) نیز به سند خود نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) در یکی از خطبه‌های خود فرمودند: معاشر الناس، من أراد أن یحیی حیاتی و یموت میتی فلیتول علی بن ابی طالب، و لیتقده بالأئمة من بعده. ای مردم! هر کس می‌خواهد مانند من زندگی کند و مانند من از دنیا برود، سرپرستی علی بن ابی طالب را بپذیرد و از امامان پس از او پیروی کند. پرسیده شد: امامان پس از شما چند نفرند؟ فرمود: عدد الأسباط ۱۶، و انفجرت لموسی اثنتا عشرة عیناً ۱۷ و ۱۸ به تعداد قبایل [بنی اسرائیل]. برای موسی دوازده چشمه جوشیدن گرفت. . اعتقاد به واجب اطاعه بودن امامان شیخ صدوق (ره) پس از اشاره به اسامی دوازده امام به بیان خصایص این امامان و آنچه مسلمانان باید در مورد آنها معتقد باشند، پرداخته، می‌نویسد: واجب است که معتقد باشد آنها «اولی الامر» هستند؛ همان‌ها که خداوند امر به اطاعت آنها کرده است. کلام مرحوم صدوق اشاره به این آیه از قرآن کریم دارد که می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الامر منکم. ۱۹ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. امین الاسلام طبرسی (۴۶۸ - ۵۴۸ ق) در ذیل این آیه، در بیان مراد از «اولی الامر» می‌نویسد: در [تفسیر عبارت] «اولی الامر» دو نظر در میان مفسران وجود دارد؛ نظر اول این است آنها حاکمان (امرا) هستند. این نظر ابوهریره، ابن عباس - در یکی از دو روایتش - میمون بن مهران و... است. نظر دوم این است که آنها عالمان هستند، این نظر از جابر بن عبدالله، ابن عباس - در روایت دیگرش - مجاهد، حسن و... نقل شده است... اما اصحاب ما. [امامیه] از امام باقر و صادق (ع) نقل کرده‌اند که: اولی الامر، امامان از آل محمد (ص) هستند که خداوند اطاعتشان را به اطلاق واجب کرده است، همچنانکه اطاعت خود و اطاعت پیامبرش را واجب کرده است. جایز نیست خداوند اطاعت از کسی را به طور مطلق واجب کند مگر اینکه عصمتش ثابت شده و دانسته شده باشد که باطن او مثل ظاهرش است و او از هر گونه اشتباه و عمل ناپسندی به دور است. و این چیزی است که نه در حاکمان وجود دارد و نه در عالمان... ۲۰. چنانکه در کلام مرحوم طبرسی نیز آمده بود، در روایات «اولی الامر» به صراحت به امامان معصوم (ع) تفسیر شده است. این روایات را در بسیاری از مجامع روایی می‌توان دید. از جمله در کتاب الکافی، که در «باب فرض طاعة الأئمة» از «کتاب الحجة» هفده روایت در این زمینه نقل می‌کند. ۲۱ در یکی از روایات مرحوم کلینی به سند خود از حسین بن ابی العلاء چنین نقل می‌کند: نظر خودمان را در مورد وجوب اطاعت اوصیا به ابی عبدالله [امام صادق] (ع) عرضه داشتیم، آن حضرت فرمود: نعم هم الذین قال الله تعالی: «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الامر منکم» و هم الذین قال الله عزوجل: «إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا». ۲۲ و ۲۳ آری، آنها کسانی هستند که خداوند تعالی درباره آنها فرمود: «خدا را اطاعت کنید و پیامبر اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید» و همان‌ها هستند که خداوند - عزوجل - درباره ایشان فرمود: «خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید». ایشان همچنین در روایت دیگری از «ابی الصباح الکنانی» نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: نحن قوم فرض الله عزوجل طاعتنا و انتم تأتمون بمن لا یعدر الناس بجهالته. ۲۴ ما قومی هستیم که خداوند - عزوجل - اطاعتشان را واجب کرده است و شما از کسی پیروی می‌کنید که مردم عذری در برابر نادانی او ندارد. ادامه دارد پی‌نوشت‌ها: ۱. زندگی‌نامه شیخ صدوق (ره) با استفاده از مقدمه مترجم کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمة (جناب آقای منصور پهلوان) تنظیم شده است. ۲. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، الهدایة [فی الأ-صول و الفروع]، ص ۳۰. ۳. ابوداود الطیاسی، مسند، ص ۲۷۸، ح ۷۶۷. ۴. ر.ک: بخاری، اسماعیل بن ابراهیم، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۶۴. ۵. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج ۵، ص ۸۸۸۶. ۶. همان، ج ۱، ص ۳۹۸ و ۴۰۶. ۷. در مورد تعداد نقبای بنی اسرائیل در آیه ۱۲ سوره مائده چنین آمده است: «و لقد أخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیباً؛ در حقیقت، خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت. و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم». ۸. مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹، کتاب الاماره. ۹. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: هاشم العمیدی، سید ثامر، مهدی منتظر در اندیشه

اسلامی، ترجمه محمد باقر محبوب القلوب، ص ۱۲۱-۱۲۵. ۱۰. الخزاز القمی، ابوالقاسم علی بن محمد، کفایه‌الاثیر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۸۶، ۴۹-۵۱. ۱۱. همان، ص ۴۴. ۱۲. ر.ک: کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵-۵۳۵. ۱۳. همان، ص ۵۳۴، ح ۱۷. ۱۴. منظور از «محدث» و «مفهم» بودن امامان معصوم (ع) این است که آنها علوم و معارف مختلف را از طریق الهام ربانی دریافت می‌کنند؛ یعنی همان‌طور که پیامبر (ص) از طریق وحی الهی به همه امور واقف می‌شدند، آنها هم از طریق الهام بر همه آنچه بدان نیاز دارند آگاه می‌شوند. البته با این تفاوت که پیامبر (ص) فرشته وحی را می‌دید ولی ائمه (ع) فرشته وحی را نمی‌بینند و تنها الهامات او را دریافت می‌کنند. در کتاب الکافی در بابی با عنوان «أن الأئمة (ع) محدثون مفهمون» پنج روایت در این زمینه نقل شده است که در یکی از آنها به نقل از امام صادق (ع) نقل شده است می‌خوانیم: «ذكر المحدث عند أبي عبدالله (ع) فقال: إنَّه سمع الصوت ولا يرى الشخص. فقلت له: جعلت فداك، كيف يعلم أنه كلام الملك؟ قال: إنَّه يعطى السكينة والوقار حتَّى يعلم أنه كلام الملك؛ نزد ابی عبدالله [امام صادق] (ع) از «محدث» بودن [امام] سخن به میان آمد، حضرت فرمود: او سخنان را می‌شنود ولی شخص را نمی‌بیند. پرسیدم: فدایت شوم، پس چگونه می‌فهمد که آن کلام فرشته است؟ فرمود: با آرامش و سکینه‌ای که به او عطا می‌شود می‌فهمد که آن کلام فرشته است» (کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ص ۲۷۱، ح ۴). ۱۵. ر.ک: البدری، سامی، شبها و ردود، ج ۱، ص ۶۳-۶۴. ۱۶. در مورد تعداد اسباط در آیه ۱۶۰ سورة اعراف چنین می‌خوانیم: «و قطعناهم اثنی عشرة أسباطاً أمماً؛ و آنان را به دوازده عشیره، که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم». ۱۷. اشاره به آیه ۶۰ سوره بقره: «و إذ استسقى موسى لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عیناً...؛ و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد؛ گفتیم: «با عصایت بر آن تخته سنگ بزن» پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت... ۱۸. ابن شهر آشوب، رشید الدین محمد، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۱. ۱۹. سوره نساء (۴)، آیه ۵۹. ۲۰. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۴. ۲۱. ر.ک: کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ص ۱۸۵-۱۹۰. ۲۲. سورة مائده (۵)، آیه ۵۵. ۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۷. ۲۴. همان، ص ۱۸۶، ح ۳.

سیمای حضرت مهدی در کلام نبوی

امت اسلام هنگامه ظهور رضا عباسپور ای علی! بدان که عجیب‌ترین مردم از نظر ایمان و بزرگ‌ترین مردم از نظر یقین، قومی هستند که در آخرالزمان می‌باشند، پیامبر (ص) را ندیده و امامشان نیز از آنها پنهان است اما به سیاه بر سفید ایمان دارند. هنگامه ظهور حضرت مهدی (عج) قومی و گروهی خواهند آمد که اجر و پاداش آنها همانند اجر و پاداش پیشینیان است، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و با اهل فتنه و آشوب درگیر می‌شوند. امت اسلام هنگامه ظهور؛ رضا عباسپور اشاره: پیامبر اعظم (ص) اسلام مجموعه تکامل یافته فضائل همه انبیاء و اولیای الهی در طول تاریخ و درخشان‌ترین کهکشان عالم وجود است که هزاران منظومه و خورشید درخشان فضیلت و کرامت را در خود جای داده است. علم توأم با اخلاق، حکومت همراه با حکمت، عبادت همراه با خدمت به خلق، جهاد توأم با رحمت، عزت همراه با فروتنی، روزآمدی توأم با دوراندیشی و صداقت با مردم در عین پیچیدگی‌های سیاسی از ویژگی‌های بارز پیامبر اکرم (ص) است. ۱. جلوه آشکار و مظهر اسمای خداوندی، نمونه انسان کامل و سرآمد تمام پیامبران و ختم رسل است. پیامبر رحمت و رأفت درباره ویژگی‌های امت اسلام هنگامه ظهور بیاناتی دارند که به اجمال به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم. در روایاتی که از پیامبر اعظم (ص) در زمینه ویژگی‌های امت اسلام در هنگامه ظهور نقل شده است، تقسیم مردمان به دو گروه متفاوت کاملاً مشهود است. گروهی که مورد مدح و ستایش پیامبر (ص) قرار می‌گیرند که همان اهل ایمان و صداقتند و در مقابل، گروهی که به شدت ذم و نکوهش می‌شوند. در اینجا برای روشن شدن موضوع از هر یک از دو گروه روایات نمونه‌هایی را نقل می‌کنیم. ۲. ۱. ستایش‌ها برخی از ویژگی‌های مؤمنان و صالحان امت هنگامه ظهور را می‌توان

اینگونه بر شمرده: اجر و پاداش یک مرد از آنها با اجر پنجاه نفر از یاران پیامبر (ص) برابر است: پیامبر اکرم (ص) خطاب به یارانش می‌فرماید: گروهی پس از شما خواهند آمد، که اجر و پاداش یک مرد از آنها با پاداش و اجر پنجاه نفر از شما برابر است، اطرافیان گفتند: ای رسول خدا! ما در جنگ‌های بدر و احد و خندق همراه شما بودیم و قرآن میان ما نازل شد. حضرت فرمودند: اگر به اندازه آنها بار تکالیف بر دوش شما گذاشته شود تحمل نمی‌کنید و مانند آنها صبر ندارید. ۳ آنچه که واضح است این که تحمل تکالیف و صبر فراوان از ویژگی‌های مؤمنان راستین به دین محمد (ص) است. از نظر ایمان عجیب‌ترین مردم و از نظر یقین بزرگ‌ترین آنانند: رسول خدا (ص) می‌فرماید: ای علی! بدان که عجیب‌ترین مردم از نظر ایمان و بزرگ‌ترین مردم از نظر یقین، قومی هستند که در آخرالزمان می‌باشند، پیامبر (ص) را ندیده و امامشان نیز از آنها پنهان است اما به سیاه بر سفید ایمان دارند ۴ حدیث یاد شده بیانگر این مطلب است که امت آخرالزمانی پیامبر خاتم (ص) اگرچه آن حضرت را ندیده‌اند اما به مکتوبات قرآن و حدیث و سیره ائمه اطهار ایمان می‌آورند. گروهی از آنان همیشه بر حقند: رسول خدا (ص) می‌فرماید: همیشه گروهی از امت من بر حق هستند تا امر خدای عزوجل ظهور کند. ۵ اشاره آن حضرت به ظهور حضرت حجت (عج) است. امر به معروف و ناهی از منکرند: رسول اکرم (ص) می‌فرماید: هنگامه ظهور حضرت مهدی (عج) قومی و گروهی خواهند آمد که اجر و پاداش آنها همانند اجر و پاداش پیشینیان است، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و با اهل فتنه و آشوب درگیر می‌شوند. ۶ پر واضح است تنها کسانی می‌توانند چنین ویژگی‌هایی داشته باشند که به حقیقت نبوت رسول الله (ص) و امامت ائمه معصومین (ع) اعتقاد راسخ داشته باشند و مؤمن راستین و حقیقی باشند. اما در مقابل این گروه، گروه دیگری نیز وجود دارد که افعالشان چیزی جز وقایع ذیل را دنبال ندارد. ۲. نکوهش‌ها برخی از نکوهش‌هایی که در کلمات پیامبر خاتم (ص) از مردمان آخرالزمانی شده به شرح زیر است: از قرآن جز رسم و از اسلام جز نام، باقی نمی‌ماند: رسول اکرم (ص) می‌فرماید: زمانی بر امت من خواهد آمد که از قرآن جز رسم و خط آن و از اسلام جز نام آن، باقی نمی‌ماند. آنها را مسلمان می‌نامند در حالی که دورترین مردم از اسلام هستند. مساجد آنها را آباد است اما به سبب خالی بودن از هدایت خراب و ویران‌اند. فقیهان آن زمان بدترین فقها در زیر آسمان خواهند بود، فتنه و آشوب از خودشان شروع شده و به خودشان بر خواهد گشت. ۷ صدقه دادن، خسارت انگاشته می‌شود، فحشاء و منکر، جایز و حلال و بندگی خداوند تکبر قلمداد می‌شود: پیامبر (ص) می‌فرماید: ای کسی که از ساعت ظهور (الساعة) قیام حضرت مهدی (ع) می‌پرسی؟ ظهور هنگام پلیدی امرا و دورویی و خدعه قاریان قرآن، هنگام نفاق علما و زمانی است که امت من منجمین را تصدیق و سرنوشتی را که خداوند برای آنها قرار داده تکذیب می‌کنند. زمانی است که مردمان امانت را غنیمت بگیرند و صدقه را زیان و خسارت و فحشاء را حلال و جایز و بندگی خداوند متعال را تکبر و وقت‌گذرانی بر مردم بدانند. ۸ از هفتاد و سه گروه، تنها یک گروه وارد بهشت می‌شود و سایر گروه‌ها در آتشند: رسول خدا (ص) فرمودند: ای عوف! چگونه خواهی بود زمانی که این امت هفتاد و سه گروه شوند، یک گروه از آنها وارد بهشت می‌شود و سایر آنها در آتش خواهند بود» عرض کردم ای رسول خدا (ص) آن هنگام، چه زمانی خواهد بود؟ حضرت فرمودند: «آن هنگام که مأموران انتظامی زیاد شوند، کنیزکان مالک گردند و بره کوچک بر منبر بنشینند (شاید مراد بچه‌های خلفا باشد)، قرآن را با آهنگ بخوانند، مساجد را زینت کنند و منابر را مرتفع بسازند، ثروت مسلمانان در دست گروه خاصی قرار بگیرد، دادن زکات و صدقه را زیان و خسران بشمارند و امانت را غنیمت بپندارند و برای غیر خدا دین را بیاموزند، زمانی که مرد از همسرش فرمان ببرد و از مادرش نافرمانی کند و پدرش او را رها نماید، امت‌های پیش از خودشان را لعنت کنند، بزرگان و سران قبیله فاسق شوند و پست‌ترین مردم راهنمایان باشند، به خاطر ترس از افراد و پرهیز از گرفتاری شر آنها، احترامشان کنند، در این هنگام است که به هفتاد و سه گروه تقسیم می‌شوند... تا اینکه مردی از اهل بیت من که به او مهدی (ع) می‌گویند ظهور می‌کند. پس اگر او را درک کردی از او اطاعت کن و از هدایت‌یافتگان به دست او باش. ۹ دینشان را به کالای اندکی از دنیا می‌فروشند: حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: در آن روز (یوم الساعة) فتنه‌ها و آشوب‌های بسیاری

است، فتنه‌ها همانند پاره‌های سیاه شب، روی می‌آورند و ایجاد می‌شوند. در هنگام صبح مردم مسلمان امت و مؤمن و شبانگاه کافر می‌شود، شبانگاه مؤمن می‌گردد و صبح کافر. گروهی از آنان دینشان را به کالای اندکی از دنیا می‌فروشند. کسی که رباخواری نکند غباری از رباخواری بر او بنشیند. ۱۰ آن حضرت همچنین فرمودند: زمانی بر مردم می‌آید که رباخواری می‌کنند، پرسیدند: همه مردم رباخواری می‌کنند؟ فرمود: اگر رباخواری نکند، غباری از آن بر او می‌نشیند. ۱۱. به امید آنکه جزء دسته اول قرار بگیریم و از پیروان واقعی آن حضرت بوده و به دست ایشان هدایت گردیم. پی‌نوشت‌ها: ۱. رهبر معظم انقلاب اسلامی، سخنرانی در حرم مطهر رضوی (ع)، ۱/۱/۸۵. ۲. ر.ک: صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب‌الاثار، ج ۱. ۳. طوسی، الغیبه، ص ۲۷۵. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۰. ۴. صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۱، ص ۲۸۸. ۵. سیوطی، الدرالمثور، ج ۱، ص ۳۲۱. ۶. دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۱۳. ۷. مجلسی، همان، ج ۵۲، ص ۱۹۰. ۸. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۶۷. ۹. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۸۳. ۱۰. همان، ج ۱۴، ص ۲۲۹. ۱۱. مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۳۹۱.

ظهور حضرت مسیح در عصر حضرت مهدی (ع)

قربانعلی دری نجف‌آبادی در زمان ظهور آن حضرت، مسیح (ع) نزول خواهند کرد و در رکاب آن بزرگوار و پشت سر آن بزرگوار اقامه نماز خواهند نمود و این به مفهوم خاتمیت و خاتم‌الاولیاء بودن آن بزرگوار است و در روایت آمده که آن بزرگوار به حضرت مسیح (ع) احترام نموده و مسیح (ع) گوید، کسی را نرسد که بر ائمه اهل‌البیت (ع) تقدم بجوید و حق تقدم با شماست. مسیح در خدمت حضرت مهدی (ع) ضرورت همه ادیان الهی ظهور منجی حقیقی در آخرالزمان است و وعده خداوند و پیامبران بزرگ الهی در ظهور آن بزرگوار و برقراری صلح و عدالت در جهان است. عقل و فطرت و وجدان‌های بیدار و تجارب بشری نیز این معنا را تأیید می‌نمایند که سمت و سوی کاروان بشریت به سوی حکومت واحد جهانی عدالتخواه و عدالت‌پرور اخلاقی است. قرآن کریم و روایات اسلامی نیز بر این معنا تأکید و تصریح دارد که صالحان، وارثان زمین خواهند شد. جالب آن است که در منابع اسلامی به طور دقیق و شفاف ولادت و شخصیت آن بزرگوار کاملاً شناخته و از ذریه فاطمه زهرا (س) و یازدهمین امام از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و نهمین فرزند حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و همینطور از نسل و ذریه ائمه هدی (ع) و چهارمین فرزند از فرزندان حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) تا آخر می‌باشند. علاقمندان می‌توانند در این باره به کتاب شریف منتخب‌الاثار تألیف آیت‌الله صافی گلپایگانی - دامت برکاته - مراجعه نمایند که ۴۹ باب دارد و صدها حدیث ارزشمند در این باره از کتب شیعه و اهل سنت نقل فرموده و خصوصیات آن حضرت و نسبت و ویژگی‌های آن بزرگوار و نشانه‌های ظاهری و اینکه از فرزندان ائمه اهل‌البیت (ع) می‌باشند و فرزند سیده اماء (س) و از سبطین رسول‌الله (ص) هستند و از نسل ائمه اثنی عشر و خلف صالح امام عسکری (ع) مراجعه نمایند. آری مهدی (عج) دوازدهمین امام از اهل بیت عصمت و طهارت است. خصوصیات آن بزرگوار از لحاظ پدر، مادر، ولادت، نواب خاص و عام، زمان ولادت، کیفیت ولادت، غیبت صغری و کبرای آن بزرگوار، شرایط عصر غیبت و عصر ظهور، و ده‌ها مسئله دیگر توضیح داده شده است. در زمان ظهور آن حضرت، مسیح (ع) نزول خواهند کرد و در رکاب آن بزرگوار و پشت سر آن بزرگوار اقامه نماز خواهند نمود و این به مفهوم خاتمیت و خاتم‌الاولیاء بودن آن بزرگوار است و در روایت آمده که آن بزرگوار به حضرت مسیح (ع) احترام نموده و مسیح (ع) گوید، کسی را نرسد که بر ائمه اهل‌البیت (ع) تقدم بجوید و حق تقدم با شماست. ۱. کتاب منتخب‌الاثار ۲۵ حدیث در این رابطه نقل نموده است. و در بحارالانوار از جابر نقل شده که امام عصر (عج) به حضرت عیسی (ع) می‌گوید: بیاید بر ما امامت کنید. ۲. حضرت عیسی (ع) می‌گوید: بعضی از شما بر بعضی دیگر امارت دارد و این عنایت خداوند نسبت به این امت است. آنگاه می‌گوید این حدیث صحیح و نیکو است که بزرگان نقل نموده‌اند و دلالت دارد بر اینکه مهدی (عج) به جز عیسی (ع) است و این به معنی تسلیم مسیحیت و یهودیت در برابر اسلام و در برابر

قرآن و آل البیت (ع) خواهد بود. چیزی که آن را در طول چهارده قرن گذشته کمتر پذیرفته‌اند. و همواره در برابر اسلام با جنگ‌های صلیبی و صهیونیستی و تهمت‌ها و نسبت‌های ناروا و جنگ روانی و تبلیغاتی و عملیات تخریبی تلاش کرده‌اند تا مانع گسترش و نفوذ آن در جهان بشوند و البته این ظلم بزرگی است که نسبت به بشریت و ارزش‌های الهی و ادیان الهی و حضرت مسیح (ع) و حضرت موسی کلیم (ع) و پیروان راستین این دو دین و پیامبر بزرگ الهی روا داشته‌اند. درباره حدیثی که به این مضمون نقل شده است: «لامهدیٰ إلا عیسی بن مریم (ع)؛ مهدی نیست مگر - همان - عیسی بن مریم» باید گفت: ۱. این حدیث سند قابل اعتماد و قابل قبولی ندارد و نمی‌توان به آن استناد کرد و راوی آن متهم به سهل‌انگاری در نقل است. راوی علی بن محمد بن خالد جندی (مؤذن الجند) است. مرحوم مجلسی (ره) در این باره می‌گوید: علمای اهل سنت اتفاق نظر دارند بر آنکه در صورتی که راوی خبر معروف به تساهل در روایت باشد خبر و حدیث او قابل قبول نخواهد بود. ۲. حدیث واحد است و خبر واحد به فرض صحت در احکام حجیت دارد نه در مسائل اعتقادی و مباحث عقلی در مسائل اعتقادی علم و حجت شرعی لازم است. ۳. احتمالاً حدیث یادشده توسط جریان‌های مسیحی و نفوذی ساخته و پرداخته و در احادیث دست برده شده باشد. ۴. به فرض آنکه چنین حدیثی در روایات ما آمده باشد لکن در روایات فراوان دیگر آمده که آن حضرت ظهور خواهد نمود و پشت سر حضرت مهدی (ع) اقامه نماز خواهند کرد و این حدیث با احادیث دیگر قابل جمع است که آن حضرت ظاهر و پشت سر امام عصر - ارواحنا فداه - اقامه نماز خواهند کرد و نافی ظهور ولی عصر (عج) نمی‌باشد. ممکن است تحریف در لفظ نیز رخ داده باشد و کلمه «مع» بعد از «الا» از قلم افتاده باشد؛ یعنی «لا مهدی الا مع عیسی بن مریم؛ مهدی نیست مگر همراه عیسی بن مریم». ۵. این حدیث به این معناست که تصور نشود حضرت مسیح (ع) خود مستقلاً ظاهر می‌شوند و یا حضرت مهدی (ع) بدون حضرت مسیح ظهور خواهند نمود. پس از نگارش این موضوع دوستان موثق نقل نمودند که این حدیث شریف در کتاب تذکره‌الاولیا با این سبک آمده است: «لا مهدی إلا عیسی بن مریم معه». مهدی نیست مگر آنکه عیسی بن مریم با اوست. که «معه» در آخر حدیث شریف به جای مع که ما احتمال داده بودیم ساقط شده آمده است و اگر این باشد «نعم الوفاق» و یا این نقل و روایت قرینه بر منظور از حدیث یاد شده است و معنای حدیث شریف به نوعی ملازمه بین حضرت مهدی - ارواحنا فداه - و حضرت مسیح (ع) است که هر یک علامت دیگری و نشانه و شرط ظهور و نزول و حضور دیگری است و مانند خورشید و نور با یکدیگر جز با ظهور و حضور دیگری به وقوع نمی‌پیوندد و تحقق نمی‌یابد. و این خود بهترین دلیل و شاهد بر ادعاهای بی‌اساس و ساختگی کسانی است که نسبت به هر یک از این دو موضوع مقدس و همراه یکدیگر ادعای انفرادی داشته باشند؛ ادعای مهدویت بدون نزول حضرت مسیح (ع) و یا ادعای نزول مسیح (ع) منهای حضرت مهدی (عج) چه در اسلام و چه در مسیحیت! آری ظهور هر یک از این دو، مکمل دیگری و شرط و متمم دیگری خواهد بود. و در حقیقت همانطور که از روایت استفاده می‌شود، امام مهدی (عج) قدوه و اسوه و اهل البیت (ع) مشمول کرامت خاص الخاص و اخص الخواص بوده و رسول اکرم (ص) صاحب لوای حمد است و رحمت للعالمین است و آدم (ع) و دیگر انبیاء (ع) تحت لوای آن حضرت در فردای قیامت خواهند بود و چه بسا فلسفه این تقدم مهدی (ع) بر مسیح تسلیم در برابر خاتمیت و خاتم الاوصیا و صاحب سدره المنتهی بوده و این علامت آن باشد که دین و قرآن محمد (ص) و اهل بیت آن حضرت در افق اعلا هستند و چه بسا این خود از اسرار و رموز الهی و تأویل این قبیل احادیث باشد. و البته حضرت ولی عصر (ع) امامت به مفهوم ولی الله و ولی اولیاء الله و ولایت مطلقه الهیه است و تقدم آن رتبی است و بالاتر از مقام نبوت مطلقه است. ۴. نه مهدی (ع) جز با نزول حضرت مسیح ظهور نخواهند فرمود و تکمیل سلسله و زنجیره پیامبران و رهبران الهی در آخرالزمان با ظهور مهدی (ع) اتفاق خواهد افتاد. و آنچه امروز مسیحیت آمریکایی تصور می‌کند که آرمگدن اتفاق خواهد افتاد و امام عصر (عج) و مهدی موعود (ع) در کار نخواهد بود و دروغی آشکار بیش نیست. ۶. دروغگوها و کذاب‌ها فردا مدعی مهدویت و یا امامت و یا مدعی نیابت و یا ظهور باب و مانند آن نشوند. این رخداد جز با حضور و نزول حضرت مسیح (ع) عملی نخواهد شد. ۷. خود این حدیث دلیل روشنی بر

ظهور امام عصر (عج) و آینده روشن تاریخ بشریت و امید به آینده‌ای نویدبخش و ظهور منجی موعود و ظهور عیسی بن مریم (ع) و وعده ادیان الهی برای نجات کاروان بشریت از چنگال اهریمنان و شیاطین خواهد بود و این از نشانه‌های آن بزرگوار است. ۸. امید است صاحب نظران و اندیشمندان رسالت بزرگ خود را در تبیین معارف الهی و نقد و بررسی دقیق و حکیمانه مسائل و موضوعات عمیق اسلامی و ولایی برداشته و زمینه‌های سوءاستفاده و برداشت‌های غلط و جاهلانه و یا مغرضانه را از بین ببرند و اجازه ندهند تا در اثر سهل‌انگاری و یا غفلت مرزبانان معارف اسلامی و حقایق قرآنی، میدان برای دزدان راه و شیادها هموار شود و یا جاعلان و غافلان و عناصر پراستخواب و مردم فریب افکار عمومی را مشوب و چهره حقایق دینی را ملوکوک و ذهن‌ها را شبهه‌ناک و افکار را مسموم نمایند و یا با خرافات و خرافه‌گرایی معارف بلند توحیدی دستخوش و ساوس شیطانی و یا سلیقه‌های گوناگون نفسانی بشود. تذکر این مطلب نیز بسیار به جا و قابل توجه است که بحث و بررسی فقیهانه و کارشناسانه در این قبیل احادیث و روایات و مسائل تاریخی و اجتماعی و فلسفی و سیاسی و کلامی و ادبی و مانند آن از ظریف‌ترین، حساس‌ترین و ارزشمندترین کارهاست و البته نیاز به قدرت استنباط و دقت و سلامت نفس و بصیرت در دین و آشنایی با علوم و فنون اجتهاد و آگاهی به رموز آن دارد و الا- ناهلادن و یا مدعیان ناآگاه و یا خودباختگان در برابر بیگانگان و بردگان هوی و هوس هرگز توان لازم را برای ورود در این میدان‌ها و اظهار نظر فنی و تخصصی و جلب اعتماد عمومی را نداشته و نخواهد داشت. ۹. حضرت مهدی (عج) بلاواسطه فرزند امام عسکری (ع) و حضرت نرجس خاتون است که در سنه ۲۵۵ ق. در سامرا متولد شده‌اند و در اعتقاد ما شخصی معین، با ویژگی‌ها و صفات خاصی بوده و هرگز جایی برای تردید، تحریف، خرافه‌گرایی، تفسیرها و توجیه‌های جاعلان باقی نمی‌گذارد. عیسی بن مریم (ع) نیز پیامبر اولوالعزم بوده که حدود ۷۷۰ سال قبل از ولادت امام عصر - ارواحنا فداه - در بیت اللحم از حضرت مریم (س) متولد شده‌اند و در بینش صحیح دینی و تاریخ هر گونه ادعای ساختگی که به مفهوم یکی بودن آن دو بزرگوار مطرح شود و یا با انگیزه‌های گوناگون سیاسی اجتماعی و فکری مطرح شود دور از انصاف و خلاف وجدان و غیر منطبق با واقع است. ۱۰. طبق روایات متواتر اسلامی، آن بزرگوار دارای دو غیبت است: غیبت صغری و غیبت کبری و در عصر غیبت صغری رابطه با آن حضرت (ع) توسط نواب خاصشان برقرار می‌شد و در عصر غیبت کبری آن حضرت دارای نواب عام است و صفات ایشان نیز به طو کلی و کامل تعریف شده است. ولی درباره حضرت مسیح که بحث غیبت و یا مباحث مشبه مطرح نیست بلکه در تعبیر قرآن کریم آمده است: و ما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم... بل رفعه الله إليه. ۵. و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، ولیکن امر بر آنان مشتبه شد... بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد، و خدا توانا و حکیم است. و در روایات ما بحث نزول حضرت مسیح (ع) است، نه ظهور آن بزرگوار. و این دو تعبیر و عنوان بسیار متفاوت است که یکی نشانگر غیبت و دیگری نشان‌دهنده عروج و رفع الی الله و نزول مجدد است. درباره حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - این عنوان به کار نرفته بلکه عنوان غیبت، عصر غیبت و عصر ظهور به کار رفته است. یعنی او در میان ماست ولی از چشم ما به حسب ظاهر غایب است نه اینکه خداوند متعال او را به سوی خودش برده باشد، و یا به عقیده مسیحیت آن بزرگوار را به دار آویخته باشند و به ملکوت الهی پرواز کرده باشد. بنابراین ادعای تطبیق این دو با یکدیگر نمی‌تواند صحیح و قابل قبول باشد. مهدی (ع) از ذریه رسول اکرم (ص) و فاطمه اطهر (س) و از خاندان محمد (ص) و هم‌نام رسول اکرم (ص) است. او قائم بالحق و قائم بالقسط است که او از مکه خواهد درخشید و یاران وفادار و استوار و انصار فداکار او در اسرع وقت به او ملحق خواهند شد. و جریان‌های صلیبی و صهیونیستی نیز نمی‌توانند بر چهره پرفروغ خورشید ولایت گرد و غبار نسیان و تحریف بپاشند. آری مهدی (عج) وارث همه انبیا و اولیا است وارث زمین است وارث آدم و نوح (ع) و پیامبران اولوالعزم دیگر است وارث موسی کلیم و عیسی مسیح (ع) است تجلی همه ارزش‌های الهی و ادیان آسمانی است. اکنون رسالت همه منتظران آن بزرگوار و ارادتمندان آستان مقدس حضرت خاتم الاوصیا (ع) احیای انگیزه‌های عمیق دینی و الهی و ایجاد آمادگی روحی و اخلاقی و گسترش فرهنگ مهدویت و ولایت و تلاش در راه بیداری امت اسلامی و زمینه‌سازی برای وحدت

جهان اسلام و فداکاری و مجاهدت در راه نصرت آن حضرت و بسترسازی برای عصر ظهور و پیروزی حق بر باطل و آماده‌سازی افکار و اندیشه‌ها و ایجاد شرائط برای حکومت واحد عدل جهانی است. و نصرتی معدّه لکم... حتی یحیی الله تعالی دینه بکم فمعکم معکم لامع غیرکم. ۶. و یاری من مهیای شماست... تا آنکه خدای تعالی دینش را به وسیله شما زنده گرداند. پس همراه شمایم، همراه شمایم نه همراه (کسی) جز شما. پی‌نوشت‌ها: ۱. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب‌الثر، ص ۲۹۰ به بعد. ۲. تعال صلّ بنا، فیقول الا إنّ بعضکم علی بعض امرأ تکرّمه الله تعالی هذه الامه. ۳. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۹۳؛ پس از نقل از کشف‌الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۲. ۴. در این باره ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۸ و ۸۹. ۵. سوره نساء (۴)، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸. ۶. قمی، شیخ عباس، مفاتیح‌الجنان، زیارت جامعه کبیره.

خاطراتی از امام

قرائت قرآن خانم فاطمه طباطبایی همسر فرزند امام، حاج سید احمد آقا، می‌گوید: یک دفعه نجف که بودیم، آقا چشمشان ناراحت شده بود. دکتر آمد چشم‌شان را دید و گفت: شما چند روزی قرآن نخوانید، و استراحت کنید. امام یک دفعه خندیدند و گفتند: «دکتر من چشمم را برای قرآن خواندن می‌خواهم. چه فایده‌ای دارد، اگر چشم داشته باشم و قرآن نخوانم؟ شما یک کاری بکنید که من قرآن بخوانم!» خاطره جوانی امام خمینی که در ایام جوانی به آقا روح‌الله شهرت داشت، گاهی برای رفع خستگی با دوستان جوانش به تفریح و بازی می‌رفت. یک بار یکی از هم‌بازی‌های جوانش نزد آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری که استاد امام بود، آمد و گفت: من از آقا روح‌الله شکایت دارم. حاج شیخ فرمود: چه شکایتی داری؟ عرض کرد: آقا روح‌الله هر وقت توپ می‌زند، سعی دارد به صورت من بزند. به طوری که دو سه بار به دماغ من خورده است و خون دماغ شده‌ام. حاج شیخ در حالی که تبسم می‌کرد، گفت: آقا روح‌الله! عزیزم! مواظب باش دوستانت اذیت نشوند و شکایت نداشته باشند. آقا روح‌الله گفت: آقا من قصدی ندارم. وقتی توپ را پرت می‌کنم، از بس دماغ این آقا بزرگ است، توپ به آن می‌خورد، تقصیر من نیست! از این گفته، حاج شیخ، حضار و هم‌بازی‌هایش خندیدند. سفر به سوریه نوه امام، سید حسن آقا خمینی، می‌گوید: روزی که آقا مسیح (نوه امام و فرزند خانم مصطفوی) از جبهه برگشته و به خدمت امام رسیده بود، امام خطاب به مسیح گفتند: «تو شهید نشدی که بنیاد شهید ما را یک سفر به سوریه بفرستد؟!» پی‌نوشت: * برگرفته از کتاب سیمای امام خمینی (ره)، تألیف محمدرضا اکبری

سپیده سر می‌زند

معصوم زمان من، اگر او را ببینم، که سعادتش را ندارم، اگر صدایش را بشنوم که گوش دلم کر است؛ نه اصلاً اگر نامه‌ام به دستش برسد، به او می‌گویم: ای تنها معصوم این زمان! دختری را می‌شناسم که برای درس خواندن قالی بافی می‌کند. خانواده‌ای شلوغ دارد که برای زندگی تقلا می‌کنند. مریضی دارد که به علت ضعف مالی در خانه‌اش جان سپرده است. اینها کسانی هستند که با وجود فقر، ایمان دارند. ولی، در آن سوی سکه کسی است که نمی‌داند چطور پولش را خرج کند. خانواده‌ای که ظاهراً مسلمانند ولی نه اسلام را می‌شناسند و نه کفر را، اصلاً نمی‌دانند چرا زنده‌اند؟ فکر می‌کنند در جهان بهترین‌اند. حتی کسانی را می‌شناسم که رفتارشان اسلامی است، نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، ولی ریا می‌کنند. مال مردم را آن‌قدر بالا می‌کشند که می‌پندارند از آسمان فرود آمده‌اند. ما را اصلاً انسان حساب نمی‌کنند. ای دوست مؤمنان! نمی‌خواهم بگویم از این چیزها بی‌خبری، بلکه می‌خواهم بگویم اگر حق انتظار را به جا نیاورده‌ام، ولی این چیزها را می‌بینم. زهرا سمیعی سپیده سر میزند موعود من وقتی می‌آید که غنچه‌های عشق، که شعله‌های روشنایی، که خرمن‌های سپیده میان ظلمتکده دل‌ها روئیده باشد. موعود من وقتی می‌آید که یاقوت‌های اشک روی گونه‌های من ضیافتی بی‌پایان برپا کرده باشند. موعود من وقتی می‌آید که دل‌ها همه آبی شود و خون

عشق در شریان‌ها جاری گردد و خوشه‌های زندگی در دشت‌های خشک به رویش نشیند؛ آن گاه برهوت*ها بدل به برکه‌های روشن آب می‌شوند و موج‌های زندگی در آن به تلاطم می‌ایستند. آری با آمدن او هستی در جذر و مدی دیگر به تکاپو می‌افتد...
علیرضا عطایی - اصفهان پی‌نوشت: * برهوت: بیابان بی‌آب و علف و خشک.

امتحان خدا

شیخ رجب علی نکو گویان، سالها بعد به دلیل انتخاب شغل دوزندگی به «خیاط» شهرت یافت. در سال ۱۲۶۲ هجری شمسی در تهران دیده به جهان گشود. پدرش، مشهدی باقر، پیشه‌ور بود؟ و سایه پرمهرش دوازده سال، رجب‌علی را آسوده داشت. با مرگ پدر، رجب‌علی دوازده ساله، که از برادر و خواهر تنی بی‌بهره بود، در غربتی سنگین و جان‌کاه گرفتار شد. سال‌های کودکی و نوجوانی را چونان هم‌سالان خویش به فراگیری خواندن و نوشتن پرداخت و پس از آن، برای گذران زندگی، به کار خیاطی روی آورد. نوجوانی بیش نبود که به شوق شنیدن موعظه‌ها و پندهای انسان‌ساز اخلاقی، در حرم حضرت عبدالعظیم و مساجد شهر، پای منبر سخنران‌ها می‌نشست و خمیره درون خویش را با نوشتن آیات قرآن و روایات معصومان شکل می‌بخشید. تنهایی، تفکر و خودسازی، از او شخصیتی ساخت که توانست در پرتلاطم‌ترین سال‌های آغاز جوانی، قهرمانانه‌ترین حرکت زندگی خود را، که در تمام سالیان عمر پربرکتش نقش داشت، آشکار سازد. «در ایام جوانی دختری رعنا و زیبا از بستگان، دلباخته من شد و سرانجام در خانه‌ای خلوت مرا به دام انداخت، با خود گفتم: رجب‌علی! خدا می‌تواند تو را امتحان کند. بیا این بار تو خدا را امتحان کن! سپس به خدا عرضه داشتم: خدایا! من این گناه را برای تو ترک می‌کنم، تو هم مرا برای خود تربیت کن!» آن گاه به سرعت از دام گناه می‌گریزد و بی‌درنگ دیده باطن او روشن می‌شود و آنچه را که دیگران نمی‌دیدند و نمی‌شنیدند، می‌بیند و می‌شنود. همین پایداری جوان خیاط در برابر خودنمایی‌های افسون‌گراانه دنیا بود که روزنه‌های پردرخشش جهان معنی را بر روی او گشود و از همین زمان بود که لطف و محبت جاودان الهی بر وجود او پرتو افکند. از آن پس، هرگاه شیطان نفس به سراغش می‌آمد و با دو صد جلوه به او رخ می‌نمود، سراسر وجودش را خشم و غضب فرا می‌گرفت، از خانه بیرون می‌رفت. در هوای کوچه و خیابان قدمی چند می‌زد و آن گاه که خود را بر نفس خویش چیره می‌یافت، ساکت و آرام و خندان باز می‌گشت و به کار می‌پرداخت. دنیا چنان در چشمانش پست و خوار شده بود که همواره از آن به دکان «پیرزنه» تعبیر می‌کرد و دیگران را از فروغلتیدن در دام آن باز می‌داشت و به پرهیزکاری و عبادت و بندگی خالصانه درگاه الهی فرا می‌خواند. جوان خیاط با این اندیشه، نخستین گام‌ها را برای ورود به عرصه پرهیاهوی زندگی، استوار برداشت و با نفس‌کشی و قناعت کوشید تا بهره‌های زیادتری نصیب خود سازد. رویکرد وی به امور معنوی، فرصت تفریح و گردش را از وی گرفته بود. اما اگر دوستانش او را برای رفتن به «امامزاده ابراهیم»، «امامزاده ابوالحسن» یا «بی‌بی شهربانو» دعوت می‌کردند، با آنان همراه می‌شد، و در آن‌جا به جز خواندن نماز و دعا کاری نداشت و در هر فرصتی که می‌یافت از فراخواندن به کارهای نیک و بازداشتن از امور ناشایست، فرو نمی‌گذشت. یکی از دوستان او می‌گوید: جمعی بودیم که همراه رجب‌علی خیاط به قصد دعا روانه کوه «بی‌بی شهربانو» شدیم. نان و خجاری گرفتیم و از کنار بساط خیارفروش، قدری نمک برداشتیم و بالا رفتیم. آنجا که رسیدیم، خیاط گفت: «برخیزید برویم پایین، که ما را برگرداندند. می‌گویند: اول پول نمک را بدهید، بعد بیاید مناجات کنید». یک بار دیگر، همراه گروهی از دوستان، با ماشین به طرف امامزاده ابوالحسن روانه می‌شود. مردم می‌گویند: پل خراب است و راه بسته و نمی‌توانید از رودخانه بگذرید. می‌گوید: «برویم خدا که هست». می‌روند و معلوم می‌شود پیش از رسیدن ایشان، جماعتی آمده‌اند و پل را درست کرده‌اند. رفتار و سخنانی چنین، دوستان را بیش از پیش به سوی جوان خیاط می‌کشاند و آنان را با گوشه‌هایی دیگر از روحیات و اخلاق وی آشنا می‌کند. این گونه است که جوان مکتب‌نرفته و استاد ندیده، مسئله‌آموز صد مدرس می‌شود و با این که لباس روحانی ندارد، بلکه لباده ?? و عبایی می‌پوشد و

عرق چین بر سر می‌گذارد، برازنده عنوان شیخ می‌شود و از آن پس او را شیخ رجب‌علی می‌خوانند. شیخ مکتب نرفته‌ما، با همان صفای باطن و صمیمیت دوست‌داشتنی خود به چنان باور و ایمانی رسید که تا دم مرگ، لحظه‌ای از دعا و مناجات به درگاه الهی غافل نبود. داستان واپسین لحظات زندگانی او از زبان یکی از یاوران او، همچون لحظه لحظه زندگانی او خواندنی و آموزنده است. سرانجام، پس از هفتادونه سال بندگی و عبادت خداوند در این دنیای گذرا، در روز دهم شهریور ۱۳۴۰ هجری شمسی، مرغ وجود شیخ از قفس تن پر می‌کشد و شیخ به خاطر می‌پیوندد. وفات شیخ هم‌نشینان او از وفات شیخ چنین گزارش می‌دهند: خواب دیدم که دارند در مغازه‌های سمت غربی مسجد قزوین را می‌بندند. پرسیدم: چرا؟ گفتند: آشیخ رجب‌علی خیاط از دنیا رفته است. نگران و پردلهره از خواب برخاستم. ساعت سه نیمه شب بود. خواب خود را رؤیای صادقه یافتم. پس از اذان صبح، نماز خواندم و بی‌درنگ روانه منزل یکی از دوستان شدم. با شگفتی از دلیل این حضور بی‌موقع سؤال کرد. جریان رؤیای خود را تعریف کردم. ساعت پنج بود که به طرف منزل شیخ راه افتادی. شیخ در را گشود، داخل شدیم و در اتاق، همراه شیخ نشستیم و قدری صحبت کردیم. شیخ به پهلو خوابید و گفت: چیزی بگوئید، شعری بخوانید! یکی خواند: خوشتر از ایام عشق ایام نیست صبح روز عاشقان را شام نیست هنوز یک ساعت نگذشته بود که حال شیخ را دگرگون یافتم و از شیخ خواستم که برایش دکتر بیاورم. فرمود: مختارید، دکتر را آوردم و شیخ را معاینه کرد و رفتم نسخه را بگیرم. هنگامی که برگشتم، دیدم شیخ را به اتاقی دیگر برده‌اند، رو به قبله نشسته و شمد ??? سفیدی روی پا انداخته است و با انگشتانش یکسره با شمد بازی می‌کند. یک مرتبه حالتی پیدا شد و گویا در گوش او چیزی گفتند که گفت: ان‌شاءالله. سپس فرمود: امروز چند شنبه است؟ دعای امروز را بیاورید تا بخوانیم. هر سه نفر خواندیم. سپس فرمود: دست‌هایتان را سوی آسمان بلند کنید و بگوئید: العفو، یا عظیم العفو، العفو؛ یا کریم العفو؛ خدا مرا ببخشد. سپس من دنبال یکی دیگر از دوستان رفتم، که معلوم شد قبل از رسیدن من به سوی منزل شیخ رفته است. وقتی برگشتم، مغرب بود و شیخ قالب تهی کرده بود. گویا همین که دوست دیگرمان می‌رسد، شیخ آغوش می‌گشاید و او را در بغل می‌کند و در دامان او جان به خدا می‌سپارد. پیکر پاک او با تجلیل، از منزل تشییع می‌شود و در صحن مزار «ابن‌بابویه» دفن می‌گردد. با درگذشت شیخ رجب‌علی خیاطی، پرونده اعمال خدایی آن مرد باصفا بسته نمی‌شود، بلکه با ادامه راه او به وسیله دانش‌آموختگان مکتب اخلاص و عشق به خدا، هر روز حسنات او افزوده می‌گردد و درجاتش فزونی می‌یابد. بوی گل سرخ در سفر به کاشان، شیخ مانند همه سفرهای دیگر، نخست به قبرستان شهر رفت. همراهان شنیدند که به حضرت اباعبدالله الحسین (ع) سلام می‌دهد. جلوتر می‌رود، می‌گوید: بویی به مشامتان نمی‌رسد؟ بوی گل سرخ! و از مسئول قبرستان می‌پرسد، امروز چه کسی را دفن کرده‌اند؟ وی همه را به طرف محل دفن کسی می‌برد که تازه به خاکش سپرده‌اند. در آنجا همه آن گل را بو می‌کنند. شیخ می‌گوید: وقتی این بنده خدا را در این جا دفن کرده‌اند، وجود مقدس سیدالشهداء (ع) تشریف آورده‌اند این جا، و به واسطه این شخص، عذاب را از اهل قبرستان برداشته‌اند. پنجره فولاد در سفر به مشهد، هنگامی که در صحن حرم مطهر امام رضا (ع) بود، جوانی را می‌بیند که در کنار پنجره فولاد با گریه و زاری، امام رضا (ع) را به حق مادرش قسم می‌دهد و دعا می‌کند و چیزی می‌خواهد. شیخ به یکی از همراهان می‌گوید: برو به جوان بگو درست شد! جوان رفت. از شیخ می‌پرسند: جریان چه بود؟ می‌گوید: این جوان، خواهان ازدواج با کسی بود که به او نمی‌دادند و متوسل به حضرت امام رضا روحی فدا شده است. حضرت فرمودند: درست شده است برود. پی‌نوشت‌ها: ۱. حکایت‌هایی از زندگی شیخ رجب‌علی خیاط، به کوشش محمد محمدی ری‌شهری. ۲. ظاهراً این واقعه در سن ۲۳ سالگی شیخ اتفاق افتاده باشد. ۳. صنعتگر ???. جامه گشاد و بلند که روی قبا (لباس مردانه بلند) می‌پوشند ????. پارچه نازک سفید که در تابستان روی خود می‌اندازند.

با من بمان ای سبز! تا همیشه افلاک ها بلند کی می شود به پاس تو کولاک ها بلند؟ هر روز در حیات حسینه می شود دستان پاک و پر عطرش تا ک ها بلند در انتظار رویش فردا نشسته ایم فردا که باز می شود ادراک ها بلند فردا که می شود - به خدا - نعره های مرگ از شانه های وحشی ضحاک ها بلند احساس کرده اید که این کوه سخت چیست؟ گاهی که شد به حرمت پژواک ها بلند روزی که می شود به یقین، با تمام درد با هر نشانه، ناله شکاک ها بلند با من بمان، بمان دلم از خاک ها گرفت ای سبز تا همیشه افلاک ها بلند مرضیه کمالی زاده (مشهد) مَیدار عشق معنی روان عشق، آبروی جویبار با تو تازه می شود، لحن گویش بهار از تو هر کجای باغ، می توان نشان گرفت پشت یک درخت بید، زیر سایه چنار از شکوه پر زدن، از رها شدن بگو ما قفس نشسته ایم، ای تو آسمان تبار، نقطه شروع عشق، راز خلقت تو بود دور می زند فلک، تا ابد بر این مدار معنی دوباره ای، واژه از تو می شود با تو بوی پنجره، می دهد تن حصار از عطش کلافه ایم، ای دلیل تشنگی بی بهانه مثل ابر، بر کویرمان بیار افسون امینی لحظه های سبز هنوز سکوت مبهم تو از حریم پنجره تجاوز نکرده هنوز، تکرار لحظه های سبزه قطره، قطره بر غریبی سایه ها نمی گرید تا، بشوید بهت رنگین غصه هایم را چه می شد، می آمدی! چرخ می زدی بر قلب گر گرفته ام بر شانه های خسته ام که جایی برای طلوع خورشید ندارد. چه می شد، می آمدی سکوت پنجره را با اشاره ای می شکستی و پشیمانی پیشانی ام را با آبخار صمیمیت می شستی انتظارم تا شانه های تو می رسد چه می شد عقربه ها را کنار می زدی سوار بر بال نسیم کوجه های غربت را در می نوردی تا خاطرات کهنه با آمدنت خیس خیس شود تا آن روز من سکوت چشمان پنجره را رسوا نخواهم کرد. سلبی ناز رستمی

سپیده آخر الزمان

سپیده آخر الزمان در افسانه های قدیمی یونان، تاریخ انسان به پنج دوره زیر تقسیم شده بود: ۱. دوره طلایی ۲. دوره نقره ای ۳. دوره برنزی ۴. دوره قهرمانان ۵. دوره آهن. عصر طلایی، دوره رفاه، آسایش، خوشبختی و برکت بود. ولی در دوره های بعدی، زشتی ها و بدی ها رخ نشان داده و با گذشت ایام، جای خوبی ها را می گرفت. تا اینکه در دوره آهن، بدی به بیشترین حد خود می رسید. هسیودوس، این دوره را، به عنوان دوره تلخی ها، جنگ ها، مرارت ها و ناخوشی ها معرفی می کند. البته دوره بعدی، دوباره دوره طلایی خواهد بود و انسان ها برادروار، در کنار یکدیگر، به زندگی خود ادامه خواهند داد. در افسانه های هند قدیم نیز، دوره های حالت مشابهی نشان می دهد. بنا به عقیده آنان، زندگی به بشر، در اعصار مختلفی طبقه بندی شده است. اولین دوره «کریتایوگا» (عصر طلایی) است. در این عصر انسان ها عمر طولانی بوده، و در میان آنها بدی، کینه، نفرت، غرور و مانند آن پیدا نمی شود. در دوره بعدی، «ترتایوگا»، درستی و امانت داری، کم می شود. در دوره «دواپرایوگا» بشر از اصالت دور می شود و انحرافات بروز می کند. خوبی ها به انتها می رسد و سقوط انسان ها شروع می شود. در نهایت هم، ناخوشی و بدبختی و ذلت، خود را ظاهر می سازد. دوره کالی یوگا (دوره آهن)، دوره سقوط و انحراف است. ترس، مرض، فقر و گرسنگی، حاکم بر سرنوشت بشر است. ولی از پی آن، دوباره دوره «کریتایوگا» ظاهر خواهد شد. عصر کمال و زیبایی ها، مجدداً از راه خواهد رسید.

کتاب ماندگار

معصومه نجفی مطیعی مدت ها است نگاهم بر ویرترین کتاب فروشی ها، قفسه کتاب خانه ها، روی طاقچه ها و حتی سر سفره های مجلل عقد، ثابت می شود و چشمانم به کتابی خیره می ماند که گرد و غبار فراموشی بر گل ها و پرندگان زیبای روی جلد آن نشسته است. با خود می اندیشم که چرا کم تر کسی دست نیاز به سوی آن می برد؟ چرا دیر به دیر به سراغش می رویم؟ چرا غالباً در هم نشینی با آن احساس غریبی و دلتنگی می کنیم و حرف ها و کلماتش را نمی فهمیم؟! چرا این کتاب آشنا که روزگاری مورد احترام ما بود، امروز آن قدر غریب است که هر وقت تابوتی به هوا برمی خیزد، کلمات آن زنده می شود و چون فرو می نشیند، فراموش می شود؟ یا

وقتی کلمات و جملات آن را از بلندگویی می‌شنویم ناراحت و افسرده می‌شویم و می‌گوییم: حتماً باز هم کسی از دنیا رفته است! در حالی که رسالت این کتاب فقط کسب ثواب و آمرزش گناهان و خیر اموات و مردگان نیست. این کتابی نه برای مردگان که برای زندگان است. امروزه اگر خیلی همت کنیم، ماه مبارک رمضان که می‌شود، سراغی از آن می‌گیریم و سعی می‌کنیم لااقل یک دور هم که شده آن را ختم کنیم. شاید برای این که خواندنش در این ماه ثواب بیشتری دارد! نمی‌دانم آیا به قدر یک آیه هم که شده در زندگی بدان عمل کرده‌ایم یا فقط صفحات تذهیب شده و طلاکوبش را ورق می‌زنیم و لحظه‌شماری می‌کنیم که چه وقت تمام می‌شود! آن را می‌خوانیم بی‌آن که بفهمیم حرف‌هایش علاوه بر معنای ظاهری، معانی تازه‌ای هم در باطن خود برای روزگار ما دارد. راستی آیا هیچ با خود فکر کرده‌ای چرا کمتر کسی دواي دردهایش را در قرآن می‌جوید؟ آیا این نسخه شفا بخش الهی، فقط برای اقوام و اجداد ما در گذشته‌های خیلی دور پیچیده شده است و بیماری‌های قرن ما را درمان نخواهد کرد؟ گاهی فکر می‌کنم چرا مردم این همه با دیوان حافظ فال می‌گیرند؟ مگر می‌شود اشعاری که در قرن هشتم هجری قمری. سروده شده، زبان حال انسان‌های عصر کامپیوتر هم باشد؟! از هر کس می‌پرسم، می‌گوید: شعری که در فال آمد، دقیقاً وصف حال و روزم بود و من می‌اندیشم چرا این طور است؟ و بعضی‌ها می‌گویند: شاید به این دلیل باشد که «حافظ»، حافظ قرآن بود. و من نمی‌دانم وقتی شعر حافظ بعد از این همه سال، هنوز معانی‌اش طراوت و تازگی دارد، چرا قرآن که به اعتقاد بعضی‌ها منبع و مرجع اصلی سروده‌های اوست، تا این اندازه مهجور و غریب مانده است؟ کمترین توجهی به آیات آن نمی‌کنیم. مسجد چهارمناره ساختن و رنگ و لعاب دادن و درویش نرفتن یعنی تحقیر مسجد. نماز را با سجاده رنگین و مهر سنگین و تسبیح و انگشتری به جای آوردن و حروف را غلیظ ادا کردن و توجه به صاحب حروف و مخاطب کلام نکردن و هیچ نفهمیدن، یعنی تحقیر نماز. و قرآن را در قاب و رحل و طاقچه گذاشتن یعنی تحقیر قرآن. کسی که نداند قرآن چیست، چه فرقی می‌کند که با وضو لمسش کند یا بی‌وضو؟ کسی که یک بار ختم قرآن می‌کند و هیچ نمی‌فهمد و بر قلب و دیده‌اش قفل نهاده می‌شود، چه فرقی دارد با کسی که اصلاً نمی‌داند قرآن چیست و آن را نخوانده است؟ مگر قرآن کتاب زندگی نیست؟ پس چه فرقی می‌کند کسی قرآن را بخواند و نداند زندگی با قرآن یعنی چه؟ چه خوب است که رهنمود قرآن ناطق، مولا علی (ع)، را ره‌توشه راه‌مان گردانیم که در نهج‌البلاغه می‌فرماید: قرآن منحصر به اوراقی نیست که در میان جلدی گرد آمده و هر کس آن را در خانه خود نگاه دارد. بلکه منظور من از قرآن، عمل کامل به معنی آن و همت بر انجام وظایفی است که در آن مطابق وحی آسمانی درج شده است. قرآن پنددهنده‌ای است که خیانت نمی‌ورزد. راهنمایی است که گمراه نمی‌سازد. گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید. هیچ کس با قرآن هم‌نشین نشد، جز آن که چون برخاست هدایتش افزایش و گمراهی‌اش کاهش یافته بود. پس برای دردهای خود از قرآن شفا بجوید و در سختی‌ها از قرآن کمک بخواهید. و بهترین روش قرائت قرآن را در مقاله یکی از روزنامه‌ها یافتیم که نوشته بود: از حکیمی عارف نقل است که می‌گفت: «من قرآن می‌خواندم، اما لذت نمی‌بردم بعد از مدتی خود را وادار کردم که چنین تلقی کنم موقع قرائت قرآن آن را از زبان پیامبر بشنوم و این در روحیه من تأثیر داشت. بعد گفتم خود را به جای پیامبر می‌گذارم و فرض می‌کنم جبرئیل این قرآن را بر قلب رسول (ص) نازل می‌کند. یعنی من شنونده و گیرنده از جبرئیل هستم. در مرحله سوم بنا را بر این گذاشتم که قرآن را مستقیماً از خدای بزرگ دریافت می‌دارم یعنی وقتی قرآن را می‌شنیدم یا می‌خواندم چنین صحنه‌ای را برای خود فراهم می‌کردم که خداوند با من سخن می‌گوید. آنگاه بود که لذت قرائت قرآن را درک کردم». روش دیگر در قرائت قرآن، تفکر کردن است. هر آیه‌ای را که می‌خوانیم، آن را با حال خود منطبق کنیم و ببیندیشیم که خدای عالم متناسب با حال فعلی ما چه معرفت و هدایتی ارائه می‌کند. نیت برای دستیابی به این مقصد چشمان ما را به حقایقی می‌گشاید که هیچ‌گاه پیش از آن نمی‌دیدیم. پس از این به بعد با قرآن انس بیشتری پیدا کنیم.

به قلم یک منتظر در اتاق را باز کردم و در حالی که چادرم را از سرم برمی‌داشتم، گفتم: «مریم خانم سلام، شانس آوردم باران گرفت، و گرنه...» جوابی نیامد. وقتی نگاهم را چرخاندم در جا خشکم زد. باورم نمی‌شد، یعنی این همان مریم دو، سه ماه پیش است. زیر لب گفتم: «مریم و سجاده! چه می‌بینم؟ داری سر به سرم می‌گذاری؟ آره جان خودت، لااقل اگر نمازخوان نیستی، با من از این شوخی‌ها نکن!» باز هم ساکت بود، کیفم را به گوشه‌ای انداختم. هنوز باورم نمی‌شد؛ نگاهم را دور اتاق چرخ دادم، پنجره‌ها بسته بود. انگار از اول فکر همه جا را کرده بود. خصوصاً اینکه در حیاط را هم برایم باز گذاشته بود. به مریم خیره شدم. دلم می‌خواست زودتر از کارش سر در بیاورم. اتاق کاملاً ساکت بود، طوری که صدای نفس‌هایم را می‌شنیدم. از جا برخاستم و کنارش ایستادم. گفتم: «شما که استعفا داده بودی، این طوری مهمان دعوت می‌کنی؟» آرام گوشم را نزدیک او بردم، خیلی عجیب بود، صدای گریه‌اش که به سختی آن را پنهان می‌کرد بر تعجبم افزود. ابروهایم را در هم کشیدم و دستم را زیر چانه گذاشتم. مریم خم شد و بعد از بلند شدن از رکوع، زانوهایش را روی زمین ثابت کرد و با تمام وجود پیشانی‌اش را به مهر چسباند. هر فکری را از ذهنم گذراندم. اما هیچ کدام با آن چه که در پیش رویم می‌دیدم، مطابقت نداشت. مریم سر از مهر برداشت. قطرات اشک جوی کوچکی را روی مهر درست کرده بودند. گاهی گریه‌اش بیشتر می‌شد و شانه‌هایش به شدت می‌لرزید. فکر کردم نکنند، برایش ناراحتی یا مشکلی پیش آمده که اینطور؟ اما نه، این نمی‌توانست بهانه خوبی باشد. پشت سرش نشستم و به دیوار تکیه دادم. نگاهم آسمان را می‌پایید. ابرها رفته رفته به هم می‌پیوستند و سیاه‌تر می‌شدند. گل‌های سرخ چادرش توجهم را جلب کرد. معلوم بود که خیلی وقت است از آن استفاده نکرده. سرم را به دیوار چسباندم. در دلم خدا را شکر کردم که بالاخره به هر بهانه و دلیلی به راه آمده. گل‌های سرخ در ذهنم تداعی می‌شد، بزرگ و بزرگ‌تر و بزرگ‌تر... انگار همین دیروز بود. وقتی خانه‌شان رفتم. درب حیاط را مثل همیشه برایم باز گذاشته بود. او را که دیدم خیلی آرام و ساکت گوشه‌ای اتاق نشسته بود و مطالعه می‌کرد. شاخه گل سرخی را که در دست داشتم به سویش دراز کردم و گفتم: «سلام، بفرما، مریم خانم» شاخه گل را گرفت و خیلی خشک جواب سلام را داد و گفت: «به چه مناسبت؟» لبخند زدم و گفتم: «هیچی، به عنوان هدیه دوستی، ناقابل است.» مریم ریشخندی زد و گفت: «متشکرم، اما فکر نکنم بی‌مناسبت آمده باشی؟» چیزی نگفتم و فقط لبخند زدم. کتابش را بست و بدون آنکه بگذارد تا اسم روی آن را بخوانم، در مقابل نگاه خیره‌ام آن را کنار گذاشت و گفت: «خیلی خوش آمدی، راستش وقتی گفتم می‌خواهی بیایی، خیلی خوشحال شدم، مدتی است که دلم می‌خواهد با کسی حرف بزنم، احساس کمبود عجیبی می‌کنم.» چیزی نگفتم. از جا بلند شد و مقابل آینه ایستاد و به چهره‌اش خشمگین خود خیره شد و گفت: «خب، چه خبر؟» به طرفش رفتم و در آینه نگاهش کردم و گفتم: «سلامتی» و پرسیدم: «شما تعریف کنید از اوضاع و احوال خودت چه خبر؟» نگاهش را از صورتم برگرداند و گفت: «خبری نیست، اگر منظورت نماز خواندنم هست که خبر تازه‌ای نیست. یک ماه پیشتره، تازه چیز مهمی هم نیست.» دستم را روی شانه‌اش گذاشتم و گفتم: «چی می‌گی مریم، مسئله به این مهمی؟ شنیدم، هر وقت عشقت کشید می‌خوانی، آره؟» گل سرخ را روی میز گذاشت و گفت: «اصلاً حوصله ندارم، آمدی نصیحتم کنی؟ می‌دانی خیلی وقت است که خانه و زندگی برایم شده زندان، از همه متنفرم، تنها نماز که نیست» و بی‌آنکه مهلت حرف زدن به من بدهد ادامه داد. «البته اینطوری نمی‌خواستم ول کنم، اما... اما شد دیگری.» خشم خود را به سختی فرو دادم و گفتم: «دست بردار! کی بود می‌گفت می‌خواهم آنقدر پاک بشوم که آقا را بینم، تو که نبود، نه؟» ابروهایش را در هم کشید و گفت: «آره، من بودم اما راستش خسته شدم، همه چیز برایم پوچ است، حس می‌کنم خدا هم مرا دوست ندارد.» نفس عمیقی کشید و ادامه داد: «آن وقت، من برای چی ادا در بیاورم؟» داشتم از حرص منفجر می‌شدم. گفتم: «چرا قبلاً می‌خواندی، به همان دلیل هم حالا بخوان، احساس دل‌تنگی تو برای همین است.» گل را از روی میز برداشت و گفت: «بی‌خیال بابا، چرا گیر دادی به این؟» بلافاصله گفتم: «چون دلم نمی‌آید به این راحتی از جاده صافی که تا حالا می‌رفتی،

بروی تو خاکی. بینم به این راحتی قید همه چیز رو زدی؟» مریم گل سرخ را بو کرد و گفت: «نه بابا، فقط بعضی وقت‌ها که خسته باشم یا دیر وقت باشد، یا کاری... داشته باشم» وسط حرفش پریدم و گفتم: «پس خانه را بی ستون می خواهی؟» با بی حوصلگی کنار پنجره رفت و گفت: «وقتی بچه بودم سر نماز احساس پرواز و سبکی می کردم، اما حالا دیگر نه.» گفتم: «حالا هم می توانی چنین حالی داشته باشی، بسته به این است که خودت چقدر مایل باشی.» بدون آن که جوابم را بدهد، حرف خودش را زد و گفت: «من تصمیم خودم را گرفته‌ام اگر می خواهی جانماز را به عنوان هدیه از من قبول کن.» با عصبانیت گفتم: «جانماز مال خودت، امیدوارم بالاخره لازمت شود.» می خواست اصرار کند که گفتم: «تعارف نمی کنم، نمی خواهم.» و نگاهم را روی گل سرخ که در دستش تاب می خورد، دوختم، گلی که هر لحظه کوچک و کوچک تر می شد... پلک‌هایم را باز و بسته کردم. انگار از دنیای دیگری بیرون آمده بودم. مریم سرش را به راست و چپ برگرداند و هق‌هق گریه کرد. دستم را روی شانه‌اش گذاشتم و گفتم: «سلام خانم! چیزی شده؟» سرش را روی شانه‌ام گذاشت و با صدای بریده‌ای گفت: «سلام، دلم می خواهد بمیرم.» شانه‌ام خیس شده بود، صورتش را در مقابل صورتم گرفت، به زور لبخندی زد و گفتم: «تبریک می گویم نمازخوان شده‌ای، آفرین!» گریه‌اش بیشتر شد. گفتم: «چی شده؟» گفت: «نمی دانی از صبح تا حال چی کشیدم.» چشمانش را بست و سرش را به دیوار تکیه داد و در حالی که زیر چشمی نگاهم می کرد، گفت: «دیروز که گفتم بیایی خانه ما برای هم صحبتی بود. اما دیشب خواب عجیبی...» بغضش ترکید و با همان حال گریه ادامه داد: «می بینی کارم به کجا رسیده؟» نگاهش روی سجاده نشست و گفت: «یعنی خدا مرا می بخشد؟» گفتم: «مگر کاری کرده‌ای؟» گفت: «به خودم ظلم کردم، کاری که از سه ماه پیش شروع کردم.» از پشت پنجره به آسمان نگاه کردم. انگار داشت منفجر می شد، اما نمی توانست گریه کند. گفتم: «خیر باشد، چه خوابی دیده‌ای؟» لبش را گزید، ادامه داد: «حضرت را دیدی؟» گریه‌اش را فرو خورد و گفت: «ای کاش او آمده بود! حالا فهمیدم پیش چه کسی ارزش دارم.» با گوشه چادرش اشک‌ها را پاک کرد و با خودش گفت: «مریم بیچاره! آبرویت رفت، دیگه شیطان برایت ظرف خرما از جهنم می آورد. دیگه رفتی تو دسته آنها.» بهتم زد چیزی نگفتم. ادامه داد: «در خواب شیطان را دیدم که با ظرف خرما به استقبالم آمده.» گریه امانش را برید و گفت: «از صبح که بیدار شدم، انگار دنیا روی سرم خراب شده، آن ظرف خرما جلوی چشمم است، حالم را به هم می زند.» و ساکت شد. از جا بلند شدم و پنجره را باز کردم، گفتم: «خیلی از نمازهای قضایت مانده؟» او در حالی که از جا بلند می شد، گفت: «هر چی بخوانم، کم است.» دیگر چیزی نگفت؛ چادرش را جابه‌جا کرد و روی سجاده ایستاد. دستانش را تا بناگوش بالا برد، صدای لرزانش سکوت اتاق را می شکست. بغضش را به سختی فرو خورد و گفت: «الله اکبر...» دستانش را پایین انداخت و لبانش شروع کرد به تکان خوردن... بغض آسمان هم ترکیده بود و اولین قطره‌های اشکش روی صورت زمین می نشست...

کلبانگ

خانه چشم بیا چو مهر درخشان شبی به خانه چشم بین که نیست به جز دیدنت بهانه چشم به چشم من قدمی نه، که شسته‌ام به سرشک بیا چو سایه مژگان به آستانه چشم جمال تو، به نگاهم، چو باغ رؤیایی است مرو به سیر گل و لاله، جز نشانه چشم نگاه کن که چه موجی به چشم من جاری است عیان نما قد خود را به دانه دانه چشم بیا که با تو سمند جهاد، خواهم راند به شرق و غرب بتازم به شادمانه چشم به ظل رایت تو، آفتاب همزه ماست میان مردمک دیده‌ام فسانه چشم کشم به دیده خود، جلوه‌های ناز تو را فروغ مهر بتابد به جاودانه چشم حباب چشم «پریشان» شکسته خواهد شد شبی که بنده‌نوازی کنی به خانه چشم محمد حجتی (پریشان) محبوب داور حضرت زهرا(س) یگانه گوهر است شافع و خاتون روز محشر است وصف او هرگز نیاید بر زبان چون مقامش از تصور برتر است فخر دارد بر خدیجه(س) از مقام این سند فرموده پیغمبر(ص) است مادر گیتی نزاده مثل او زین سبب محبوب حی داور است آنکه او از عزت و جاه و جلال مام سبطین و علی(ع) را همسر است زندگی در سایه لطف بتول(س) از

بهشت و حور و غلمان خوش تر است زن مگو! زن‌های عالم بنده‌اش او محمد(ص) را یگانه دختر است سید ابوالفضل ناصر چیان اراکی تا بهار تو... صبر گرچه رفته از کف و طاقتی نمانده است این همه دل به خون نشسته جای مانده است فرق آسمان شکافت، حرمت زمین شکست خنجرى که عشق را به خاک و خون کشانده است بی گمان هنوز بیکران آبی‌ات ندیده است موج آتشی که سنگ را فرو نشانده است! ای صبور آل نور، جمعه‌های بی‌ظهور رفته، صبح استجابت ندبه‌های خوانده است دیده‌ها دخیل بسته‌اند بر ضریح انتظار یک دو پلک بیشتر تا بهار نمانده است معصومه نجفی مطیعی در عطش انتظار ای که منم قطره، تو دریای من! ساحل سرسبز تو مأوای من من نگردم ز جهان جز تو را دیدن روی تو تمنای من جان و تنم، زمزمه نام توست پس بشنو نام خود از نای من وای اگر سر بدهم ناله‌ای! کون و مکان، واله غوغای من چون سخن از نام تو آرم به لب چشم جهان مست تماشای من پر بزن ای مرغ خوش‌الحان عشق! تا چمن آن گل رعناى من مرده شود زنده به فتوای تو چون به تصرف شدی اولای من طرح جهان صورتی از روی توست جمله نهان‌اند و تو پیدای من در غم هجران تو - ای گل‌عدار! - ناله بر آید ز سویدای من گر که تویی روح من و راز جان چیست در این قالب و اعضای من چون که تویی محور ارض و سما، از خود و از خلق، تمنای من گر نشناسند مقامات تو، به که بمیرند، به فتوای من اوج نظر گاه تو کاخ خیال به‌به! ازین مأمن و مأوای من ای که تو «پروانه» ای و سوختی داغ تو شد سر سویدای من پروانه طهماسبی شکوه عشق‌ها افسانه گویا بوده‌اند یا محبت‌ها، چو رؤیا بوده‌اند مردم از مردم فراری گشته‌اند شهرها از شور، عاری گشته‌اند کو حماسه کو دلیر روزگار کو جوانان دلیر ماندگار شیرها در صحنه‌های کارزار قدرت و شور و جلال و افتخار کو همه مردانگی آزادگی جملگی سبقت گرفته در بدی گم شده در شهوت و خودکامگی بردگان سیم و زر در زندگی می‌شود حاصل ز عمر، افسردگی در درون سینه‌ها آشفتنگی آدمی عزّ و کرامش در زر است چون نمی‌داند ز قدسی برتر است شکوه‌ها دارم ز اهل این زمان گفته‌ها دارم به دادار جهان کای خدای مهربان! آخر رسان صاحب ارض و سما، صاحب زمان مهسا مقدم غزل انتظار نگاه کرده‌ام از روزن شکیبایی تمام عمر به راهت چه وقت می‌آیی به جاده‌ها چه غریبانه چشم دوخته‌ام ز پشت پنجره‌های غریب تنهایی تمام پنجره‌ها بی تو مات مانده، بیا بیا که با تو شود کوچه‌ها تماشایی کجاست کشتی چشمت که لنگر اندازد کنار ساحل این چشم‌های دریایی بگو که سمت نگاهت کدام آفاق است تو ای که سمت نگاه تمام دل‌هایی نیامدی و ز اندوه غربت خون شد دل تمامی آلاله‌های صحرايي به لحظه لحظه این روزهای یلدایی دلم گواهی آن می‌دهد که می‌آیی حمید واحدی (ارومیه)

عنایتی از غربت

روی صندلی راحتی‌اش توی بالکن تکیه داد. از این اخلاق‌ها نداشت که شب در بالکن بنشیند و کوچه و خیابان را تماشا کند. شاید هم وقت این کارها را نداشت. اما هرچه بود آن شب با شب‌های دیگر کمی فرق داشت. هرچند ظاهراً مثل همیشه، شبی بدون مهتاب و خیابان‌هایی خو گرفته با روزهایی پر رفت‌وآمد و پر زرق و برق و پرسروصدا و شب‌هایی ساکت و خواب‌آور... سیگاری روشن کرد و گوشه لبش گذاشت و در حالی که دستانش را پشت سر به هم قلاب کرده بود به روزهای پیش فکر کرد... بیمارستان آن روز هم مثل روزهای قبل شلوغ بود. اما با این وجود توانست، ماشینش را در پارکینگ بیمارستان پارک کند، دسته گل را از صندلی جلویی برداشت. کراواتش را درست کرد و به طرف بخش کودکان بیمارستان هامبورگ، به راه افتاد... روی صندلی راحتی‌اش توی بالکن تکیه داد. از این اخلاق‌ها نداشت که شب در بالکن بنشیند و کوچه و خیابان را تماشا کند. شاید هم وقت این کارها را نداشت. اما هرچه بود آن شب با شب‌های دیگر کمی فرق داشت. هرچند ظاهراً مثل همیشه، شبی بدون مهتاب و خیابان‌هایی خو گرفته با روزهایی پر رفت‌وآمد و پر زرق و برق و پرسروصدا و شب‌هایی ساکت و خواب‌آور... سیگاری روشن کرد و گوشه لبش گذاشت و در حالی که دستانش را پشت سر به هم قلاب کرده بود به روزهای پیش فکر کرد... بیمارستان آن

روز هم مثل روزهای قبل شلوغ بود. اما با این وجود توانست، ماشینش را در پارکینگ بیمارستان پارک کند، دسته گل را از صندلی جلویی برداشت. کراواتش را درست کرد و به طرف بخش کودکان بیمارستان هامبورگ، به راه افتاد... مدتی بعد، وقتی از اتاق دخترک بیرون آمد و خودش و دکتر بخش را از تیررس نگاه او دور دید سؤالی که ذهنش را مشغول کرده بود، را با دکتر در میان گذاشت و پاسخ شنید که: - اوه، آقای شولدر! من عادت ندارم که به بیمارانم امیدهای واهی بدهم. اگرچه از لحاظ روان‌شناسی، ناامید کردن مستقیم هم کار درستی نیست، اما خب من یک پزشکم و قبل از هر چیز، بیمارم از من می‌خواهد حقیقت را به او بگویم. و اما در مورد دختر شما، تنها راهی که برای بهبودی نسبی او به نظر می‌رسد، عمل است، البته با درصد خطر بسیار بالا و... آقای شولدر، بار دیگر و بدون آنکه منتظر جواب باشد، پرسید: - پس با این صحبت‌ها، او نمی‌تواند، مثل گذشته‌اش، کاملاً سالم و تندرست شود؟ راه برود، بدود... - خب البته، اضطراب، نگرانی، و ناراحتی‌های روحی، هر یک به تنهایی می‌تواند از عواملی باشد که نتیجه مثبت عمل را کاهش می‌دهد. - آیا لازم است با یک روان‌شناس یا مشاور صحبت کند؟ دکتر عینک را از چشم برداشت و با دستمال کوچکی، شیشه‌هایش را تمیز می‌کرد که گفت: - اوه، در این چند روزی که اینجا بستری بود. هم من و هم همکارانم، به قدر کافی با او صحبت کردیم. باید به او حق داد. شکستگی استخوان پهلو، در عین حال که خیلی دردناک است، خیلی هم خطرناک است. او امروز مرخص می‌شود. ضمن آنکه باز هم می‌گویم، شما باید با دخترتان صحبت کنید... آقای شولدر، شانه‌هایش را بالا-انداخت و گفت: من و همسرم برای اینکه کارمان را از دست ندهیم ناچاریم از صبح تا شب، در یک شرکت مددکاری اجتماعی مشغول باشیم. دکتر که به انتهای سالن و به اتاق استراحت رسیده بود، در آستانه درب ایستاد و گفت: - با این حال صحبت نزدیکان تأثیر بیشتری دارد، به خصوص اوه... اسمش چی بود؟ آن خانم مسن که روز ملاقات آمده بود، روسری داشت؟ آقای شولدر، بی‌معطلی گفت: «بی‌بی» - بله، از او بخواهید که با او صحبت کند. دختر شما فکر می‌کند که از زیر عمل جان سالم به در نمی‌برد و خب، تحمل شکستگی و درد، برایش بهتر از مردن است و این طبیعی است. یاد بی‌بی افتاد. پکی به سیگار زد و از جا برخاست و در حالی که صندلی راحتی‌اش همچنان به جلو و عقب حرکت می‌کرد، آقای شولدر از بالکن به اتاق خواب برگشت. خانم شولدر مثل همیشه، زودتر از بقیه، خواب بود. به ساعت روی میز کنار آباژور، خیره شد. تازه سر شب بود... ته‌سیگاراش را به زیرسیگاری سپرد و برای صحبت با بی‌بی، آرام از اتاق بیرون آمد. از پله‌هایی که به اتاق دختر و پسرش منتهی می‌شد، گذشت. کمی آن طرف‌تر از پله‌ها، در سالن، شعاع کمرنگی از چراغ آشپزخانه، دایره کوچکی را به داخل سالن، وارد کرده بود. از تاریکی و سکوت وحشت‌آور خانه، گذشت و خود را به آشپزخانه رساند. بی‌بی مثل همیشه، با پیراهنی ساده و بلند، اما تمیز و روسری‌ای که تا وقت خواب از سر برنمی‌داشت، مشغول کار بود. چهره‌اش آرام و صبور به نظر می‌آمد. - خسته نباشی بی‌بی! - شیر آب را بست و بند پیش‌بند را از کمر باز می‌کرد که گفت: «متشکرم آقا...» آقای شولدر صندلی را از زیر میز بیرون کشید و نشست: - آمدم پرسم، چه خبر؟ باهش صحبت کردی؟ - بله، اما خب، سارا جوابی نداد که شما را خوشحال کند. و مشغول خشک کردن ظرف‌های شسته شده، شد. - این چه حرفی است. همه می‌دانیم، تو خودت هم می‌دانی که سارا تو را خیلی دوست دارد. پس تو باید یک کاری برای سلامتی او بکنی، این طور نیست؟ - آقا! من هم سارا را مثل دختر خودم دوست دارم و حاضرم برای خوب شدن او هر کاری بکنم. اما شما از من می‌خواهید او را به کاری وادار کنم که از آن وحشت دارد. او حتی حاضر نیست در این باره حرفی بشنود چه برسد به این که خودش را زیر تیغ جراحی قرار بدهد. - بسیار خب، اما با این وجود باز هم سعی خودت را بکن. بی‌بی که همیشه از نگاه کردن در چشم‌های آقای شولدر دوری می‌کرد، حال نیم‌نگاهی به او انداخت و گفت: - او به من گفته است، حاضر نیست عمل کند، حتی اگر ذره ذره با خوردن دارو، آب بشود، و خانه‌نشینی را تجربه کند... اما، آقا! من برای خوب شدن او خیلی دعا می‌کنم. خداوند اگر بخواهد می‌تواند، او را شفا بدهد... بدون اینکه او را مجبور به عمل کند.» آقای شولدر، دستی به صلیبی که به گردنش آویزان بود، کشید، آن را بوسید. فکر کرد تا بی‌بی که داشت بسته‌های رنگارنگ قرص‌ها و

شیشه شربت را درون سبدي کوچک می گذاشت و می خواست به اتاق سارا برود، همراه شود. اما بعد پشیمان شد. شاید اگر وقتی دیگر تنها، سراغ او می رفت و باز هم با او صحبت کند، بهتر باشد. پس از آشپزخانه بیرون آمد. نگاهی به بالای پله ها انداخت و وارد اتاق خواب خودش شد. بی بی اما، از پله ها بالا رفت. پشت درب اتاق که رسید، تلنگری به در زد و به دنبال آن صدای ضعیفی شنید که او را به داخل دعوت می کرد. درب به نرمی باز شد. اتاق کاملاً تاریک بود. برق را که روشن کرد، ابروهای سارا در هم کشیده شد: - اوه، بی بی، این چه کاری است که کردی، لطفاً چراغ ها را خاموش کن. - چرا لحاف را روی سرت کشیدی. داروهایت را آوردم. - نور چراغ زیاد است. اذیتم می کند. بی بی چراغ مطالعه کوچکی که روی میز گوشه اتاق سارا بود را روشن و به دنبال آن لامپ را خاموش کرد. روی صندلی کنار تخت نشست، پیمانه کوچکی را لبریز شربت کرد و در دهان سارا که با چشمان آبی، اما گود افتاده و کم سو به پیمانه خیره مانده بود، خالی کرد. شربت تلخ، وجود اندوهناکش را گس و بدمزه کرد. و وقتی جرعه ای آب نوشید، درد موزیانه، ریشه دوانید و به همه تارو پودش، نقش زد. دستش را به پهلو گرفت و سعی کرد تا خودش را بالا بکشد. بی بی بالشتک کوچکی را زیر بالشت سارا گذاشت، تا کمی راحت تر تکیه دهد... همه جا تاریک بود و او تنها می توانست با کمک پرتوهای نوری که از چراغ خواب، روی صورت سارا تابانیده می شد، او را ببیند. کم سن و سال بود، اما چهره رنجور و خسته اش او را بیشتر نشان می داد. گویا این هفته، یک سال برایش گذشته بود، دلش سوخت و وقتی داشت قرص های ریز و درشت و رنگارنگ را از بسته هایش درمی آورد گفت: - سارا جان! فکرهايت را کردی، تصمیمت عوض نشده، نمی خواهی بیشتر فکر کنی. آخر تا کی می خواهی همین طور خودت را در اتاق زندانی کنی. سارا قرص ها را در دهان می گذاشت و به دنبال هر یک جرعه ای آب، اما حوصله جواب نداشت. سؤال تکراری بود که بارها و بارها از او و پدر و مادرش شنیده بود. و می دانست بعد از این سؤال، حرف عمل پیش کشیده خواهد شد. بی بی، دست بر میان موهای طلایی سارا و ادامه داد، هم من و هم پدر و مادرت، خیر و صلاح تو را می خواهیم. فقط به مرگ فکر می کنی، در حالی که شاید هیچ اتفاق بدی نیفتد و این جراحی هم، مثل هزاران عمل معجزه آسای دیگری باشد که روزانه بارها و بارها در بیمارستان های آلمان و یا هر جای دیگر جهان انجام می شود. تو روز به روز ضعیف تر می شوی و آسان نیست که بتوانی این درد را تحمل کنی... - اوه، بی بی، شما هم که دارید مثل بقیه حرف می زنید. مثل مادرم که حتی حالا که مریضم و دچار شکستگی استخوان پهلو شده ام هم، کارش را تعطیل نمی کند و تنها برایم دارو می خورد. از اداره اش زنگ می زند و وعده و وعید می دهد که اگر با عمل موافقت کنم برایم یک رایانه شخصی مثل مال دیوید می خورد. - خب، کارش را برای چه چیزی باید تعطیل کند. من مراقب تو هستم. او کسی بود که درست پس از تو سل و راز و نیازهای من با جده ام، سر رسید. بی بی، سر سارا را به سینه چسباند و ادامه داد: - سال ها پیش وقتی، وقتی آن تصادف اتفاق افتاد من و همسرم را از هم جدا کرد و خودم را نیز بیهوش به بیمارستان رساندند. بعد از مدت زیادی که از بستری شدنم در بیمارستان شهر - هامبورگ - گذشت. روزی خیلی دلتنگ شدم، بسیار گریه کردم. فکرش را بکن در لحظه ای همه چیزم را از دست داده بودم. برنامه هایی که داشتیم... همسرم... همه و همه در آنی از دست رفت و در غربت، تک و تنها و غریب در گوشه بیمارستان افتاده بودم. نمی دانستم چه کنم. نه توان مالی و نه روی برگشتن به ایران را داشتم و نه قدرت ماندن و ادامه دادن. تا آنکه متوسل شدم به کسی که همیشه در ذهن و یاد و خاطره، همراه من بود. بی بی، بعد از مکث کوتاهی ادامه داد: سارا جان! این خیلی خوب و امیدبخش است که آدمی فکر کند، کسی هست که حرف هایش را می شنود حتی اگر پاسخی نشوند، آدم را رها نمی کند... همان جا بود که صدایش کردم و با او درد دل کردم. با او که در تقوا و پاکی و صداقت، ایمان، دانش، بینش سر آمد و سرور همه زنان جهان است. از آغاز خلقت جهان تا حال و از این پس تا پایان جهان کسی چون او نیامده و نخواهد آمد؛ دختر پیغمبر مسلمانان حضرت فاطمه زهرا (س). کسی که افتخار می کنم به این که از لحاظ اصالت و ریشه، نسل من به او منتهی می شود. بی بی گفت و گفت و گفت... از این که حضرت فاطمه (س) روزی گرفتار افزون خواهی و دنیا طلبی عده ای شد و سرانجام از گستاخی آن عده، دچار شکستگی

پهلوشد، چنان که طعم تلخ درد آن تاکنون و از این پس، کام هر شیعه را می‌سوزاند و خواهد سوزاند... دل بی‌بی شکست، اشک در چشمانش حلقه زد و در نگاهش چنان صمیمیتی موج می‌زد که بی‌اختیار دستان خود را دور گردن بی‌بی حلقه زد و خود را در آغوش گرم و پرمحبتش رها کرد. کاری که شاید از وقتی کمی بزرگ‌تر شده بود، با مادرش هم نکرده بود. احساس آرامش لذت‌بخشی پیدا کرد. بی‌بی با لحن مادرانه، ادامه داد: - وقتی از جده‌ام، راه نجات خواستم و خداوند را به آبروی او سوگند دادم... دیری نیاید که خانم و آقای به اتاقم آمدند. همان‌هایی که مرا به بیمارستان رسانده بودند و در مدت بستری، چندین بار، جویای احوالم شده بودند، و آن خانم، نگران از این که مبادا بیمارستان را ترک کرده باشم. پیشنهاد جالبی به من داد. «سارا سرش را از سینه بی‌بی جدا کرد و زل زد توی صورتش، مشتاقانه منتظر شنیدن ادامه ماجرا بود: - آن خانم از من خواست تا به عنوان پرستار دختر و پسر کوچکش، در خانه‌اش مشغول شوم. و آنها کسانی نبودند، جز پدر و مادر تو... لبخند کمرنگی روی لبان سارا نقش بست. شاید حالا، دلیل آن همه علاقه به بی‌بی را می‌فهمید. اینکه از وقتی خود را شناخت، وی در کنارش حضور داشت. و او چون عضوی، در خانه آنها زندگی می‌کرد. عضوی با ظاهری کاملاً متفاوت از مادرش. و اعمال غریبی که در طول شبانه‌روز انجام می‌داد. کارهایی که مادرش به او گفته بود، نباید درباره آنها از بی‌بی سؤال کند. او دین دیگری داشت. که این کارهای ناآشنا که در ساعاتی خاص دست و رویش را کاملاً می‌شست و به اتاق می‌رفت و کارهایی به اسم نماز می‌خواند، و پس از بیرون آمدن از اتاق، آرامشی در وجودش موج می‌زد. همه و همه به دین او مربوط می‌شد. مادرش گفته بود چیزی شبیه به کلیسا رفتن ما، شبیه دعای قبل از غذا... و اما امشب او برای اولین بار، توسل پیدا کردن را از زبان بی‌بی شنیده بود. خواست چیزی بگوید، اما درد، ذره ذره وجود نازک و شکننده‌اش را در اختیار گرفت و وادارش کرد تا خود را از آغوش گرم و محبت‌آمیز بی‌بی بیرون بکشد. سرش را روی بالش گذاشت و دراز کشید. درد پهلوش، تا مغز استخوانش را هم می‌سوزاند. قطره‌های زلال اشک در چشمانش متولد می‌شد. - اوه بی‌بی، کاش من هم مثل تو با خوشحالی از بیمارستان مرخص می‌شدم. کاش آن روز در مدرسه، آن اتفاق نمی‌افتاد. کاش آن روز به مدرسه نمی‌رفتم. آن پله‌های لعنتی... پله‌هایی که هیچ وقت مرا به حیاط مدرسه نرساند... اوه بی‌بی، از همه چیز متنفرم از آن مدرسه لعنتی بدم می‌آید... اشک‌های داغ، بغض دل دخترک را روی صورتش پهن می‌کرد و بی‌بی در آن هیاهو نمی‌دانست چه باید بکند؟ - آرام باش، حالا که چیزی نشده خوب می‌شوی، همیشه که این‌طور نمی‌مانی، ... - بس است بی‌بی، تو نمی‌خواهد دلداری بدهی. من هرروزه روز با این درد، نفس گیر، دارم آب می‌شوم از این دنیا، هیچی نفهمیدم... این درد که لحظه‌ای راحت نمی‌گذارد. سرانجام مرا می‌کشد. آه یا عیسی مسیح، کاش دکتر مجربی پیدا می‌شد که بتواند مرا از این پهلوی شکسته خلاص کند... بی‌بی خسته شدم... هر حرکتی که می‌کنم، درد مانند جرقه‌های آتش، از سر تا نوک پاهایم را در خود می‌گیرد... نفسم بند می‌آید. قلبم فشرده می‌شود... لبان بی‌بی، بوسه را بی‌وقفه نثار صورت خیس اشک سارا می‌کرد... اولین بار بود که او را این همه گریان و دل‌شکسته می‌دید، حتی آن روز که از پله‌های مدرسه، لیز خورده بود، این قدر بی‌تابی نکرده بود... و با خود فکر کرد بعضی وقت‌ها، هیچ راهی جز گریه باقی نمی‌ماند و آرامش‌بخش‌تر از آن وجود ندارد یا پیدا نمی‌کند. - این قدر خودت را اذیت نکن، عزیز دلم... می‌بریمت پیش یک دکتر... می‌بریمت لندن... هان... سارا که از زور گریه، بریده بریده حرف می‌زد، گفت: - یعنی می‌شود... آره... تازه من حاضرم همه پس‌اندازم یعنی همان ۱۲ میلیون دلار را، که توی بانک دارم را به اضافه ۸ میلیون هم از پدر و دیوید قرض بگیرم، با پول بیشتر حتماً دکتری پیدا می‌شود که مرا خوب بکند مگر نه...؟ در آن هنگام فکری مثل برق در ذهنش روشن شد. بی‌اختیار صورت معصومانه و اشک‌آلود او را در میان دستانش گرفت و با لحنی امیدوارانه گفت: - من یک دکتر خوب سراغ دارم. او تو را خوب می‌کند... سارا با لبانی میان‌خنده و گریه، شگفت‌زده پرسید: - راست می‌گویی بی‌بی؟ یعنی ۲۰ میلیون دلار برایش کم نیست؟... بی‌بی که اشک از چشمانش فرو می‌چکید ادامه داد: - نه... سارا جان، منظورم آنچه تو فکر می‌کنی نیست. دکتری که من سراغ دارم از تو هیچ پولی دریافت نمی‌کند... اما خیلی زود دچار تردید شد... آیا باید

نظرش را می‌گفت، اگر او مخالفت یا مسخره کند چه؟ اگر خانم و آقای شولدر، موضوع را به حساب دیگری می‌گذاشتند چه، خواست حرفی نزنند، اما وقتی نگاه کنجکاوانه سارا، را دید که به دهانش چشم دوخته، دیگر نتوانست تحمل کند پس ادامه داد: - می‌دانی سارا جان! من برای تو از بانویی صحبت کردم که در مهربانی و خوبی و پرهیزگاری و نزدیکی به خداوند نمونه است، حال می‌خواهم به تو پیشنهاد کنم که او را با همه وجود صدا کنی و مطمئن باشی که صدایت را می‌شنود و از بیماریت آگاه است و اگر که بخواهد به اذن خداوند قادر به درمان تو و به زبان خود ما، قادر به شفای توست... پس او را با همان نامی صدا کن که تو در بستر بیماری به او شباهت داری؟ بگو یا فاطمه پهلوی شکسته... بگو جانم... بگو یا فاطمه پهلوی شکسته!... بی‌بی ساکت شد. دلش می‌خواست او هم یک دل سیر گریه کند. به خاطر همه چیزهایی که بهانه خوبی برای گریستن بودند و او موقعیت آن را نداشت. و چشم‌های سارا نیز مثل چشمان بی‌بی، میزبان اشک‌هایی بود که بی‌وقفه متولد می‌شوند. در دلش شاخه‌های امید جوانه زده بود... دستانش را به آسمان بالا برد. لبان لرزانش را از هم گشود و بدون توجه به حضور بی‌بی و با صدای گرفته‌ای ناله زد که یا فاطمه پهلوی شکسته به دادم برس، ای کسی که بی‌بی می‌گوید خیلی مهربان هستی... ای کسی که بی‌بی می‌گوید تو نیز چون من با آنکه در سن جوانی قرار داشتی اما به دلیل شدت درد پهلوی، برای برداشتن حتی یک قدم باید دیوار را عصای دست و تکیه گاه قدم‌هایت قرار می‌دادی... اوه، ای فاطمه پهلوی شکسته، ای که بی‌بی می‌گوید تو حتی از لحاظ روحی هم در موقعیتی قرار داشتی که قدر و بزرگی تو را نمی‌شناختند و علاوه بر آنکه پهلوی، بلکه دل تو را نیز شکستند و هم جسمی و روحی تو را رنجور کردند... به فریاد سارا برس... بی‌بی با چشمانی ورم کرده از شدت گریه از اتاق بیرون آمد، درب را بست و از پله‌ها پایین می‌آمد و تا به آشپزخانه برود که صدای آقای شولدر را شنید که پایین پله‌ها و در کنار اتاق خواب، نشسته و در حالی که می‌گریست، نرم و آهسته می‌گفت: - یا فاطمه پهلوی شکسته دختر کم را خوب کن! شب به نیمه رسیده بود، هنوز هم از اتاق سارا، نوای ناله و ذکر یا فاطمه (س) به گوش می‌رسید. بی‌بی هم در آشپزخانه برای خود حال خوشی داشت. فضای خانه برای اولین بار، نجوای اسرارآمیزی را در خود، مشاهده می‌کرد، گویا نورانی مملوس و دوست‌داشتنی در همه جا پراکنده شده بود و عطر دل‌انگیزی معنویت مشام جان را نوازش می‌داد... زمان ناگزیر و خواب‌آلود از پی یکدیگر می‌گذشت تا آنکه صدای فریاد هیجان‌انگیزی سکوت خانه را برچید. - بی‌بی! پدر! مادر!... دیوید... بیاید... بیاید. آقای شولدر و به دنبال او بی‌بی و مادر که خواب‌آلود و سراسیمه پله‌های چند تا یکی را از زیر پا رد کرده بودند... هر یک خود را به اتاق سارا رساندند. سارا در حالی که لبخند بر لب داشت همچنان می‌گریست و همه خوب می‌دانستند اشک‌های او با اشک‌های چند ساعت پیش که وجودش را می‌سوزاند و جاری می‌شد کاملاً فرق دارد. پس از جا برخاست و در دستان بی‌بی که سمت او دراز شده بود تا سارا را در خود جای دهد، قرار گرفت... لبخند شادی بر لبان اهل خانه، نقش می‌بست که سارا گفت: - ساعاتی نگذشته بود که ناگهان دیدم نور خورشید گونه، اتاق تاریکم را روشن کرد، بانویی باهیت و مجلله را در میان آن نور دیدم که به پهلوی من دستی کشید، پس صدای مهربان و آرامش‌بخشی شنیدم که گفت: خوب می‌شوی! - نمی‌دانستم باید چه کنم یا چه بگویم، تنها با زحمت فراوان، از او پرسیدم، شما که هستید؟ - من همان کسی هستم که الان مرا می‌خواندید من فاطمه پهلوی شکسته هستم. - کسی چه می‌دانست که چندی بعد سارا و پدر و مادرش به برکت عنایت حضرت زهرا (س) به دین مبین اسلام مشرف می‌شوند.

یک پرسش

پاپ بندیکت شانزدهم در دیدار از بازداشتگاه سابق آلمان نازی در آشویتس (۹/۳/۸۵) با تأیید ادعای کشتار یک و نیم میلیون یهودی به دست سربازان نازی این پرسش را مطرح کرد: «چرا هنگامی که این انسان‌ها که بیشتر آنها یهودی بودند جان خود را از دست می‌دادند خداوند سکوت کرده بود؟ در آن روز خداوند کجا بود؟ چرا خداوند اجازه داد این کشتار عظیم رخ دهد و شیطان

پیروز شود؟ سخنان پاپ مرا به تعجب انداخت. چرا رهبر کاتولیک‌های جهان این چنین، از ادعایی دفاع می‌کند که از سوی پژوهشگران اروپایی زیر سؤال رفته است؟ آنان در تحقیقات خود دروغ بودن هولوکاست را ثابت کرده‌اند. حتی حاضر شدند در دادگاه حضور پیدا کنند و به زندان بروند اما از عقیده خود دست نکشند. گویا رسم اروپاییان این چنین است که دانشمندان حقیقت‌گو را به پای میز محاکمه بکشانند؛ همانطور که گالیله را محاکمه کردند اما زمین کروی باقی ماند و ماه یک سیاره. بگذاریم تاریخ شاهد کشتارها و قتل‌عام‌های زیادی بوده است مثل قتل عامی که روسیه استالینی در جریان انقلاب کبیر راه انداخت و قتل عامی که از مسیحیان و مسلمانان انجام داد بی سابقه بود. نه، زیاد هم نباید به زمان‌های گذشته سفر کرد. در همین چند دهه اخیر نظامیان اسرائیلی در اردوگاه‌های صبرا و شتیلا، کفر قاسم، دیر یاسین چه قتل‌عام‌هایی به راه انداختند. اگر چشمانمان را خوب باز کنیم مشاهده خواهیم کرد که خیابان‌های غزه و کرانه باختری رود اردن همه روزه از خون جوانان فلسطینی رنگین است. اسناد و مدارک این جنایت‌ها تماماً در آرشیو سازمان‌ها، نهادها و رسانه‌های ارتباط جمعی موجود است. اصلاً لازم نیست که شما به آرشیو این نهادها و سازمان‌ها مراجعه کنید کافی است که کتاب‌های تاریخی را اندکی ورق بزنید، آن وقت حقایق برای شما ملموس‌تر خواهد شد. اما پاپ مسئله‌ای را مورد تأیید قرار داده که به رغم گذشت ۵۷ سال از پایان جنگ جهانی دوم هنوز اسناد و مدارک «هولوکاست» منتشر نشده است. این سؤال را از پاپ دارم، چرا به قتل و عام‌هایی که به صورت مستند در تاریخ وجود دارد توجهی نمی‌کنید؟ چرا چشمان خود را به کشتار ملت فلسطین توسط نظامیان اسرائیلی بسته‌اید؟ جناب پاپ بر فرض اینکه تعدادی یهودی در اتاق‌های گاز یا کوره‌های آدم‌سوزی جان خود را از دست داده باشند، شما باید خداوند را مقصر معرفی کنید؟ و چشم خود را نسبت به تبهکارانی که مرتکب این ماجرا شده‌اند ببندید؟ جناب پاپ شما بهتر از هر کس می‌دانید که مسیحیان معتقدند اسارت بابل در سال ۵۸۷ قبل از میلاد و حمله امپراتوری روم به اورشلیم در سال ۷۰ میلادی نتیجه گوساله‌پرستی و به صلیب کشیدن حضرت مسیح (ع) توسط یهودیان است. آنان این دو مصیبت بزرگ را مجازات الهی در حق این قوم می‌دانند. اکنون این مسئله مطرح است فرض کنیم که ماجرای هولوکاست واقعیت دارد. جناب پاپ فکر نمی‌کنید این هم یک نوع مجازات الهی باشد. پیشنهاد می‌کنم قبل از پاسخ دادن به این سؤال کتاب‌های تاریخی که راجع به فعالیت آنان در اروپا نوشته شده است را مطالعه کنید تا جوابی نزدیک‌تر به واقعیت به این پرسش دهید. به هر حال آنچه که مایه تأسف است این است که رهبر کاتولیک‌های جهان سنگ حمایت از یهودیان صهیونیست را چنان به سینه می‌زند که حتی حاضر است به خداوند اعتراض کند و تا مرز مقصر معرفی کردن باری تعالی پیش رود. آیا وظیفه روحانیون حفظ حریم الهی نیست؟ جناب پاپ راستی هنگامی که به زعم خودتان (مسیحیان) حضرت مسیح بر صلیب نهاده شد - گذشته از اختلاف نظرهایی که در ماجرای عمل تصلیب وجود دارد- آن زمان خداوند کجا بود و چرا گذاشت شیاطین بر مسیح پیروز شوند و هزاران سؤال دیگر که مجال بیان آنها نیست.

پرسش شما، پاسخ موعود

یکی از خوانندگان محترم مجله، جناب آقای علیرضا انصاری پرسیده‌اند که: منظور از «رجعت» چیست و چه کسانی رجعت می‌کنند و آیا رجعت با «ظهور» و «رستاخیز» تفاوت می‌کند؟ در پاسخ به پرسش این دوست گرامی نکاتی را یادآور می‌شویم. معنای لغوی و اصطلاحی رجعت رجعت از نظر لغت به معنای «بازگشت» می‌باشد. اما رجعت از نظر اصطلاحی به این معنا است که به امر خداوند به دست حضرت مهدی (ع) گروهی از مردگان زنده شوند و با قیام آن حضرت (ع) همراه شوند که قبل از روز رستاخیز بازگشت مردگان به دنیا صورت می‌گیرد، تا آنان به پاداش یآوری و همراهی و درک حکومت مهدی (ع) نائل آیند، و نیز خداوند برخی از دشمنان حضرتش را زنده می‌کند تا از ایشان انتقام گیرد. این معنا، خلاصه‌ای از گفتار بزرگان دین از جمله شیخ مفید، شیخ حرّ عاملی، سید مرتضی علم‌الهدی و علامه مجلسی (ره) می‌باشد. ۱. علمای شیعه اعتقاد به رجعت را ملازم با پیروی از مذهب

تشیع می‌دانند و اگر اعتقاد به امامان معصوم (ع) وجود داشته باشد، اعتقاد به بازگشت (رجعت) امامان معصوم و مؤمنان قبل از رستاخیز هم باید وجود داشته باشد و این دو لازم و ملزوم می‌باشند و اعتقاد به رجعت در تمام دوران مورد اجماع علمای فرقه شیعه بوده و هیچ کس از علمای شیعه منکر این رجعت نبوده و علامه مجلسی در بحارالانوار نام بسیاری از علمای شیعه را که در کتاب‌هایشان به اصل رجعت تأکید کرده‌اند، آورده است. ۲. همان گونه که بیان شد پیش از تحقق قیامت کبری رویدادی خاص در جهان به وقوع می‌پیوندد و جمعی از مردگان به دنیا بازمی‌گردند که این رویداد را رجعت می‌گویند و همچنین گاهی از آن به «قیامت صغری» تعبیر شده است. لذا طبق روایات دو قیامت وجود دارد: قیامت صغری یا رجعت، و قیامت کبری که همان برانگیخته شدن همه مردم در روز رستاخیز می‌باشد. البته مخفی نماند که مسئله رجعت و ظهور حضرت مهدی (ع) دو رویداد مستقل از هم هستند. لذا اطلاق قیامت صغری به هر دو رویداد منطبق می‌گردد. دلایل قرآنی رجعت در قرآن کریم آیات زیادی دلالت بر حیات مجدد انسان دارد و نمونه‌هایی را برای ما بیان فرموده که آنها قبل از رستاخیز حیات مجدد پیدا کرده‌اند و به اصطلاح رجعت به دنیا داشته‌اند، لذا همان گونه که در اقوام گذشته رجعت صورت گرفته در آینده هم رجعت صورت می‌گیرد و رجعت محال و غیرممکن نمی‌باشد. برای مثال نمونه‌هایی را بیان می‌کنیم که در قرآن آمده است. ۱. زنده شدن مردگان به وسیله حضرت عیسی (ع): و مردگان را به اذن خدای یکتا زنده می‌کنم. ۳. در قرآن کریم آمده است که این فرستاده الهی با اجازه پروردگار خویش به کارهای خارق‌العاده دست می‌زد. مثلاً- بیماران مبتلا- به پسی را درمان می‌کرد، نابینایان مادرزاد را بینا می‌نمود، مجسمه‌ای از خاک می‌ساخت و در آن می‌دمید و زنده می‌شد، مردگان را احیا می‌نمود، و از توشه‌هایی که مردم در خانه‌های خود داشتند خبر می‌داد. مفسران معروف، موارد بسیاری از این معجزات را آورده و داستان‌هایی از زنده شدن مردگان توسط حضرت عیسی را گزارش کرده‌اند. از علمای عامه، سیوطی در تفسیر الجلالین می‌نویسد: «او دوست خود عازر را زنده کرد، پسر پیرزنی را حیات دوباره بخشید، دختری را از مرگ به زندگی بازگرداند، و این هر سه پس از زنده شدن به حیات خود ادامه داده فرزندان نیز از خود بر جای گذاردند، همچنین سام بن نوح را زنده نمود که بدون درنگ از دنیا رفت». ۲. ۴. زنده شدن پس از صد سال مرگ (مربوط به عزیر): پس خداوند او را به مدت صد سال میراند، سپس وی را برانگیخت. ۵. این آیه مربوط به یکی از پیامبران الهی (عزیر) می‌باشد که از روستایی عبور کرد و با آثار مرگ و نیستی در آن سرزمین روبه‌رو شد، به یاد رستاخیز و زنده شدن مردگان افتاد و در حالی که قدرت کامله خدا را باور داشت، با تعجب از خود پرسید: «مردگان این روستای ویران را بعد از درنگ درازمدت، در قبر، چه کسی حیات دوباره می‌بخشد؟» آنگاه پروردگار بزرگ با میراندن وی، پاسخ این پرسش را بیان فرمود. عزیر مرد و مرکبش از هم متلاشی شد، ولی غذایی که داشت در مدت صد سال هیچ تغییری نکرد. پس از صد سال زنده شد و گمان کرد که تنها نصف روز خوابیده است؛ چرا که هنگام ظهر مرد و پیش از غروب آفتاب به دنیا بازگشت. اما وقتی به مرکب پوسیده خود نگاه کرد متوجه شد که او مرده و دوباره زنده شده است و هنگامی که آن مرکب در مقابل دیدگان او زنده شد، او باور کرد که خدای سبحان همه مردگان را در روز قیامت زنده می‌نماید. ۳. ۶. مرگ گروهی (از بنی اسرائیل) و حیات مجدد آنها: آیا ندیدید آنهایی را که از ترس مرگ طاعون و جهاد با دشمنان از دیار خود بیرون رفتند که هزارها تن بودند خدا فرمود، بمیرید همه مردند پس (درخواست پیغمبری از پیغمبران) آنها را دوباره زنده کرد... ۷. مفسران می‌گویند این آیه مربوط به گروهی از بنی اسرائیل بود که شمارشان به چهارهزار نفر می‌رسید که به سبب ترس از طاعون یا جهاد با دشمنان شهر خویش را ترک کردند و به سوی سرزمینی دیگر حرکت کردند اما خدای توانا این فرارکنندگان را میراند و به تقاضای پیامبرش بار دیگر آنها را زنده کرد. ۸. دلایل روایی بر رجعت برای نمونه از امام ششم حضرت صادق (ع) در بیان اهمیت اعتقاد به رجعت نقل شده است: از ما نیست هر کسی که بازگشت دوباره (رجعت) ما را به دنیا باور نکند. ۹. بنابراین یکی از ویژگی‌های انسان مؤمن اعتقاد به رجعت (بازگشت دوباره ائمه معصومین (ع) و مؤمنان راستین و مشرکان فرورفته در منجلاب) می‌باشد. ۱۰. مرحوم شیخ صدوق (ره) در کتاب صفات الشیعه از امام

صادق(ع) روایت می‌کند: هر کس به هفت موضوع اقرار کند پس او مؤمن است. و سپس ذکر کرد و یکی از آنها ایمان به رجعت است. ۱۱ همگانی یا غیرهمگانی بودن رجعت آنچه از روایات و آیات استنباط می‌شود این است که پدیده رجعت همگانی نیست. در هنگام قیام جهانی امام عصر(ع) و قبل از برپایی رستاخیز رجعت به وقوع می‌پیوندد و لکن منحصر به جمعی از مؤمنان و مشرکان خواهد بود و این گونه که همه مؤمنان زنده شوند و همه مشرکان زنده شوند صورت نمی‌پذیرد در حالی که مخصوص عده‌ای از مؤمنان راستین و عده‌ای از مشرکان محض می‌باشد. بهترین دلیل بر این گفته که رجعت پدیده همگانی نمی‌باشد حدیثی از حضرت صادق(ع) می‌باشد که حضرت فرمودند: به درستی که رجعت برای همه نیست، بلکه به جمعی خاص اختصاص دارد رجعت (بازگشت) نمی‌کنند مگر مؤمنان راستین و مشرکان فرو رفته در شرک محض و غیر از آنها هیچ کس به دنیا باز نمی‌گردد. ۱۲ در قرآن کریم اشاره به این موضوع دارد که پدیده رجعت قبل از رستاخیز همگانی نیست بلکه از هر امتی دسته‌ای زنده می‌شوند و به دنیا بازمی‌گردند و آنها جمعی از مؤمنان و جمعی از مشرکان از هر امت می‌باشند. حضرت امام باقر(ع) برای اثبات این مدعا با تمسک به آیه ۸۳ سوره نمل می‌فرماید که: آیا آنها قرآن را نخوانده‌اند که می‌فرماید: «آن روز (رجعت) که از هر امتی، دسته‌ای را فراهم می‌آوریم.» ۱۳ از این حدیث شریف حضرت باقر(ع) معلوم می‌شود که اولاً- اصل پدیده رجعت قبل از رستاخیز صورت می‌گیرد و این آیه را مربوط به رجعت می‌باشد زیرا در روز رستاخیز همه محشور می‌شوند نه گروهی از هر امت، و ثانیاً: به قرینه «من کلّ امّۀ فوجاً» که من برای (تبعض) است از هر امتی بعضی برانگیخته خواهند شد و پدیده رجعت طبق این آیه قرآن همگانی نخواهد بود. به سبب عظمت روز رجعت این روز در کنار روز قیام حضرت مهدی(ع) و روز رستاخیز از ایام الله می‌باشد. چنانکه امام جعفر صادق(ع) به سبب مشابهت رجعت با ظهور حضرت مهدی(ع) و روز رستاخیز می‌فرماید: روزهای خدایی سه روز هستند: روز قیام امام مهدی(ع)، و روز رجعت و روز رستاخیز. ۱۴ بنابراین سه روز از این جهت که ایام الله هستند با هم مشابهت دارند و به ترتیب تحقق پیدا می‌کنند: اول قیام حضرت مهدی(ع)، دوم پدیده رجعت و سوم روز رستاخیز برپا خواهد شد. پی‌نوشت‌ها: با استفاده از کتاب: سؤال از امام مهدی(عج) در روایات، نوشته سید فخرالدین موسوی، با تلخیص. ۱. ر.ک: مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱۳۸-۱۳۶. ۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: حر عالمی، الإيقاظ الهجعه بالبرهان علی الرجعه، باب ۲، دلیل ۳. ۳. و احی الموتی بإذن الله. سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۹. ۴. سیوطی، تفسیر جلالین، ج ۱، ص ۴۳۲. ۵. فأماته الله مائة عام ثم بعثه. سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۹. ۶. به تفاسیر قرآن کریم اعم از عامه و خاصه مراجعه شود. ۷. ألم تر إلى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم... سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۳. ۸. مجلسی، برای اطلاع بیشتر ر.ک: حر عاملی، همان. ۹. بحارالانوار، ج ۹۲: حدیث ۱۰۱؛ لیس مّنا من لم یؤمن بکرتنا. ۱۰. لبتة روایات متعددی از عامه و خاصه مربوط به رجعت شده که به کتاب صحیح بخاری ۹، ۱۰۲؛ و کتاب کنز العمال ۱۱؛ ۱۳۳ از کتب عمه مراجعه فرمایید. ۱۱. شیخ صدوق، صفات الشیعه، ص ۱۲۱: ح ۱۶۱، به نقل از کتاب رجعت نگارش: حسن طارمی. ۱۲. مجلسی، همان، ج ۵۳، ص ۳۹، حدیث ۱. إنّ الرّجعة لیست بعامّة، وهی خاصّة. لایرجع إلّا من محض الايمان محضاً او محض الشّرك محضاً. ۱۳. مجلسی، همان، ج ۵۳، ص ۴۰، حدیث ۶. اما یقرؤن القرآن: «و یوم نحشر من کلّ امّۀ فوجاً». ۱۴. مجلسی، همان، ج ۶۳، حدیث ۵۳. ایام الله ثلاثه: «یوم القائم(ع) و یوم الاکثره و یوم القیامه».

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی

از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب تقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی

دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

